اسناد "سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر" سالهای ۱۳۶۰- ۱۳۶۵

Site „Asnad Razmadegan 1360- 1365“: http://www.dialogt.org/razmandegan
از رفیق داریوش کائدپور

ضمیمه ـ ۱

مبارزه طبقاتی و ضدانقلاب بورژوازی در ایران

۱۳۵۶ - ۱۳۶۰

(بخش سوم)

رزمندگان آزادی طبقه کارگر

جنبش انقلابی نوین و منازعات درون بورژوازی

بدین سان دوجریانی که پیش از قیام ، یکی در رهبری ضدانقلابی و کاذبی که جنبش را مهارو منحرف و بالاخره سرکوب نمود ودیگری در جنبش انقلابی که موقتا و تحت شرایط عینی و ذهنی آنزمان ، علیرغم خواسته‌ها و انگیزه‌های انقلابی‌اش به این رهبری تن سپرد و فقط با قیام نشان داد که از سیادت وی خارج میشود، تبلور یافته بود، پس از قیام و دقیقتر در بحبوحه قیام رو درروی هم قرار گرفتند .

دستگاه دولتی وحشیانه‌تر و مستقیما با آخرین حربه یعنی زور و سرنیزه و سرکوب در برابر جنبش انقلابی نوین جبهه گشود . ابعاد جنبش که پس از ۲ سال و با اقدام به قیام به هیچیك از خواسته‌های خود دست نیافته بود، از همان ابتدا وسیع و مطالبات مطروحه آن بمراتب عمیقتر از سالهای پیش و بخصوص مستقیما بر علیه منافع بورژوازی و هیات حاکمه جدید بود . از اینرو شناعات عظیم‌تر و سرکوب خونین و متمرکز بورژوازی بهمین تناسب ، جهت حفظ بنیادهای رژیم سرمایه‌داری ضرورت می‌یافت .

گرچه اقشار و گروههائی از خرده‌بورژوازی ، خصوصا خرده‌بورژوازی مرفه شهری در پی حاکمیت "جدید" براه افتادند و عناصر بسیاری از آنان برای تحکیم دستگاه دولتی در موقعیت‌های بوروکراتیك و نظامی واقع شدند، لیکن بطور کلی پس از بهمن ماه ۵۷ مبارزات دمکراتیك در سطوح طبقه کارگر و خرده - بورژوازی شهری ادامه یافت و به این مجموعه جنبشهای دهقانی که در طی

سالهای ۷ـ ۵۶ در سطح بسیار پائینی نمودار گردیدند، تدریجا اضافه شد. جنبش دمکراتیك انقلابی و جنبش کارگری برای خواسته‌های متعدد اقتصادی و سیاسی ، جنبش خلق کرد، جنبش دهقانی و غیره آغاز جنبش نوین انقلابی را اعلام کردند .

سرکوب این جنبش درست شرط حیات سیاسی و تحکیم قدرت بورژوازی بود در غیر اینصورت با گذشتن از مدارج بالاتر ، جنبش انقلابی قادر میشد او را ساقط نماید. سرتاسر تحولات میان سالهای ۶۰ـ ۵۷ بلاواسطه از این قاعده تبعیت کرده و مقدمتا تحت این شرایط بوجود آمده‌اند. و ما خواهیم دید که ضدانقلاب بورژوازی بعلل عدیده توانست بر انقلاب شکست وارد نموده و با قطعیت بخشیدن به این شکست در سال ۶۰ ، دوره اعتلاء انقلابی نوین به پایان رسیده و دوران ارتجاع فرا رسید .

بورژوازی متوسط که پس از چندین سال رویای دیرینه خویش یعنی حاکمیت سیاسی و تصرف دستگاه دولتی را متحقق می‌یافت همه عقاید منسوخ ، اوهام و خرافات عهد کهن را در دفاع و تقویت ماشین بوروکراتیك نظامی دولتی که قیام نتوانست کار آنرا یکسره کند، برعلیه انقلاب به خدمت درآورد. آنرا تقدیس کرد و هرگونه تعرض بدان را تا حد" اهانت " به " خدای بزرگ " و نمایندگانش برروی زمین (بورژوازی و آیاتش) و وسایل این نمایندگان (دولت) در حفظ سیادت خود و سرکوب خیزش نوین طبقه کارگر و توده‌های دمکرات انقلابی شهر و ده ، تکفیر نمود. مبارزه علیه این بورژوازی و ماشین حافظ وی، "محاربه‌با خدا " گردید، زیرا از این پس "خدا" نقش واقعی خویش رادر جوامع طبقاتی که همانا تشویق ستمکشان به تحمل ستم و توجیه "رضا" از فقر، مسکنت و هزاران مصیبت دیگر ، توجیه نظام طبقاتی موجوداست ، بی‌پرده به میان میکشید. مارکس زمانی نوشت :

> "شعائر و سنن تمام نسل‌های مرده چون کوهی بر مغز زندگان فشار میآورد. از اینجاست که درست هنگامیکه افراد گوئی به نوسازی خویش و محیط اطراف خویش و ایجاد چیزی بکلی بیسابقه مشغولند، درست در یك چنین ادوار بحرانهای انقلابی ، ارواح دوران گذشته را بیاری میطلبند، اسامی آنان ،

شعارهای جنگی و لباسهای آنان را بعاریت میگیرند تا به
این آرایش مورد تجلیل باستان و با این زبان عاریتی صحنه
جدیدی از تاریخ جهانی را بازی کنند. (۱)

همه این شعائر مرده در اینجا به شکل مضحکی نقش صیانت جهان کهنه و دستگاه دولتی را که منفور توده‌ها شده بود، به عهده گرفت. "رجعت بیسابقه" شمایل "نوآوری بیسابقه" بخود پیچیدو در این رجعت، مذهب نقش اصلی را بمثابه ستون فقرات ایدئولوژی بورژوازی و به تبع آن شکل دولت از جهت سیاسی ایفا میکرد. بورژوازی مذهب را تماما به خدمت دولت درآورد و چهره سرکوبگر آنرا چنان بنمایش گذاشت که گوئی دولت را بخدمت مذهب درآورده است!

مذهب، این انعکاس جهل، ترس و بیگانگی انسان ستمکش و عقب‌مانده نسبت به‌شرایط هستی خود، که برای وی کاملا جنبه بیگانه و خارجی دارند، ناتوانی انسان، بویژه ناتوانی طبقات ستمکش در مقابله با اوضاع و احوال زندگی خود و نیروهائی که فارغ از اراده آنان روند زندگیشان را تعیین میکنندو ظاهری صلب و تقدیری گرفته‌اند، تنها از آنرو به یاری طلبیده میشود که قدرت این جهانی دولت همچون قدرت ماوراءالطبیعی اراده الهی، اراده تسخیرناپذیری که خواستن و شدن برای وی یکسان است، اراده توده‌ها را که در طی اینمدت کم و بیش به قدرت خود پی میبردند، به توسط انقیاد ایدئولوژیك آنان ناچیز و بی مقدار جلوه‌گر ساخته، بی‌ارزش و درمانده نماید. توده‌ها در هر عمل اعتراضی و مبارزاتی خود، با "قدرت آسمانی" مواجه‌اند که با آن نمیتوان درآویخت. چهره خونین سرمایه و دولتش به اراده "جبارالهی" این "منتقم" از توده‌ها بدل میشود. دولت، دولت مذهبی میگردد و آحاد "ملت" را به آحادی که بر حسب دین خود متمایزند، تقسیم میکند. آیا این رجعت از شرایط دولت بورژوائی، بی‌سبب بود؟ بورژوازی بامردمی پنجه در نبرد داشت که دستگاه دولتی و ارتش شاهنشاهی را، در مبارزه‌ای طولانی بی‌اعتبار ساخته و دریافته بودند، میتوان بدان ضربات سهمگین وارد نمود و در هم خردش کرد. اگر بورژوازی میخواست این دستگاه را نوسازی و تحکیم کند، نه تنها باید انقلاب جاری را سرکوب میکرد بلکه منشاء لایزال به قدرت دولتی میبخشید و آنرا با

"قدوسیتی" خلل ناپذیر و ابدی میآمیخت ،چنین منشاء و چنین قدوسیتی بیش از هر چیز در مذهب نهفته است . آنچه بشکل رجعت نمودار میشود ، مربوط به ماهیت فئودالی یا عقب افتاده بورژوازی ، این قدرت تازه "برسرکار" آمده نبود . این از حقیقت ارتجاعی بودن بورژوازی در ایران و ماهیت ضدانقلابی آن نشأت میگرفت و در طوفان جنبش انقلابی ومبارزه طبقاتی متجلی شد .و بدان مفهوم است که ستم سیاسی و بی‌حقوقی اجتماعی در جامعه بورژوا- ئی پابپای توسعه جنبش انقلابی و تعمیق آن ، توسط بورژوازی شدیدتر و سبعانه‌تر به اجرا در میآید .مردم باید به گوسفندانی تبدیل گردند که دولت بورژوازی چوپانی‌اشان را بعهده دارد و رستگاری آنان را به جسمشان تزریق میکند و در غیر اینصورت ، هرآینه سربپیچانند در نبردی نامساوی با نیروئی "بدرجات عظیم‌تر" یعنی د ر "محاربه با خدا" منهدم میگردند .

سرکوب و ستم بورژوازی در پناه دولت مذهبی ابعادی فوق‌العاده مییابد . (۲) همه انواع ستم‌ها و تضییقات قرون وسطائی ، از ستم ملی گرفته تا ستم بر زنان ستم و بی‌حقی نسبت به مذاهب اقلیت ، ستم‌سیاسی در لفافه دولت حکومت مذهبی توجیه آسمانی مییابند . قوانین اجتماعی و اقتصادی، که قبلا توده‌ها همچون قوانین ستمگرانه و در ضمن بیگانه بدانها مینگریستند، اینبار بحدی از لحاظ بنیان خود از دسترس دور میگردندکه سراسر در جنبه الهی‌اشان مستحیل میشوند : قوانین مقدس‌اند زیرا آسمانی‌اند !

ایدئولوژی مذهبی باید رسوخی همه‌گیر یابد .بورژوازی آن سنت ایلوتیسم اسپارتی را که افراد مایملك دولتند به تمامی در آموزش‌و پرورش بکار بست . کودکان از همان آغاز آموختن در مقام "بندگان" خدا و دولت مذهبی آن باید بیاموزند و بیاندیشند . مدارس به مساجد و مراکز تعلیم مذهبی تغییر شکل میدهند .علم خادم الهیات و الهیات ابزار دولتی میگردد و بدینطریق ستم معنوی و سیاسی سرتاپا متمرکز میشود .

"عبودیتی" که دین در "محضر خدا" ، "بندگان" را بدان دعوت میکند، "عبودیتی که چون و چراندارد" (مطهری) سرانجام در عبودیت مطلق افراد جامعه از دولت بورژوازی و رهبران آن، "شاه‌ولی" ، جلوه حقیقی یافت .افراد جامعه "بندگان" بی‌چون و چرای "خدا" هستند و باید از آن بطور یکجانبه،

مطیعانه و همانسان که ابراهیم خلیل کارد را بر گردن اسمعیل فرزندش میکشد، تبعیت کنند. و این "خدا"، اکنون در وجود دولت خمینی و قوانین جمهوری اسلامی ...ذات خود را بروز داده است. اطاعت از دولت و قوانین بورژوائی، اطاعت از خداست و "سئوال در مورد آن نشانه ضعف ایمان میباشد" (مطهری). منشاء قدرت، قانون و ثروت از جامعه و مناسبات آن واژگونه به آسمان نقل مکان میکند و در مقابل، توده‌ها به بره‌های حقیری که دولت چوپانی آنان را از روی "ترحم" و "وظیفه خدائی" پذیرفته، تقلیل مییابند. بره‌هائی که ناچار و بنا به "فطرت" خود باید پیروی کنند. حکومت مطلقه مذهبی بورژوازی در ایران چنین دولتی را صاحب جان، مال، ناموس و حتی زندگی فردی، خصوصی و خانوادگی و عقاید و وجدان مردم میسازد. پلیس و دخالت پلیسی در ساده‌ترین امور زندگی توده‌ها، برای کنترل و سرکوب آنها، "امر بمعروف و نهی از منکر" - هیئت "امرالله" میپوشند، سرکوب "ثواب" میآورد و مردم باید از اینکه سرکوب میگردند و تحت ستم و شناعات مغول‌وار از پا در میآیند، "سپاسگزار" دولت باشند! چراکه ابراهیم خلیل نیز خدای خویش را به خاطر فرمان "قتل فرزندش" پاس مینهاد (مطهری)! و هیچ زحمتی لازم نبود تا واضح شود این دولت بدان سبب مذهب را با خویشتن یکجا مجتمع میسازد که توسعه انقلاب ضرورتا به تمرکز کلیه قوای ارتجاع - یعنی نه فقط قوای نظامی بلکه قوای سرکوبگر معنوی - انجامیده و عبا و سرنیزه را در جوار هم بدفاع از سرمایه و دولتش واداشته است.

بورژوازی دستگاهی ایدئولوژیك مذهبی پدید آورد که به مانند خود وی، که خویشتن را آخرین تکامل بشریت مینامد، کلام نهائی اندیشه بشری خواند. آنرا به ماوراء محیط مادیش راند و زیرنام "مکتب" از انسانهای حاملش، بورژوازی مستقل نمود تا جهانگیر شود و در ضمن آسیبهای فردی بدان لطمه وارد نکنند. ایدئولوژی اسلامی - پان اسلامیستی تکمیل شده‌ای که عناصر و ترکیب آن طی سالیان متمادی توسط متفکران اندیشه‌پرداز بورژوازی - مطهری‌ها، شریعتی‌ها، طالقانی‌ها، خمینی‌ها و دیگران و امپریالیسم (در طی جنگ نخستین امپریالیستی، آلمان تحت اسم "اتحاد اسلام" و سپس در طی جنگ جهانی دوم انگلستان و امروزه همه جهان امپریالیستی) بنا شده بود، به ابزار علنی

سرکوب معنوی و خفقان ایدئولوژیك و وسیله‌ای در دست "دولت آسمانی" بورژوازی ارتقاء یافت تا خون انقلاب را بر ارتجاع حلال گرداند. ایدئولوژی که بهرمیزان که تخاصم طبقاتی میان طبقه کارگر و بورژوازی رشد نمود، همه طبقات را در "امت واحده" منحل میکرد تا پرولتاریا را محکوم به استثمار سرمایه‌داری ساخته، وی را متقاعد کند که مناسبات دینی و اتحاد دینی ماوراء مسائل و تضادهای طبقاتی سیر میکند، "سرمایه اسلامی" و "کار اسلامی" برادرند، هر دو "کار" میکنند. همانطورکه "خدا خودش هم‌کارگر است"! و این "امت" را چنان گسترده ساخت تا مطامع توسعه طلبانه و سلطه‌گرانه‌اش را در وابستگی به امپریالیستها، در بسیاری کشورهای منطقه و بر علیه جنبش انقلابی منطقه این "ناجیان" امت، ضدانقلاب بورژوازی خود را کالای صدور قرار دادند تا هرآنجا که حلقه سستی زنجیره اسارت به امپریالیسم و ارتجاع را در معرض گسستن مینهد و بیم خیزش انقلابی میرود ازقبل راه هدم آنرا پیش نهاده باشند. "امت واحده"، امت بورژوازی، زمینداران و سرمایه‌داران است. امتی که پیوند کاذب و منسوخ "شاه و ملت" رادر "امام و امت" تجدید کرد و اگر اولی نیمه‌لاهوتی - نیمی ناسوتی بود، دومی تماما آسمانی گردید تا هر تحرکی خلاف این "پیوند"، انسان برانگیخته و معترض را در سلك "کفار حربی" به مسلخ "قصاص" بکشاند. پیوندی چنین کاذب در سیلاب برآمد طبقات انقلابی تنها از برای آن تا این درجه انتزاعی شد که دیگر مضمون خود را در مقابل انشقاق طبقاتی در مبارزه آشکار ساخته و از دست داده بود و در خیالات و بمنظور توجیه تالانگری و سرکوب بورژوازی میتوانست بقا یابد.

بورژوازی، آرمان بزرگ اسلام" و "احیای امپراطوری اسلامی"* را که در حسرت آن تعزیه‌گردانی میکند، چنان با افسانه‌ها و وقایع "صدراسلام" پیوند میزند که گوئی تاریخ هزار و سیصد سال راکد مانده و ناگهان به چرخش درآمده است. امپراطوری اسلامی، امپراطوری فئودالها و ملاکان، با والیان و سیستم جزیه

*- مطهری، شریعتی... در احیاء اندیشه امپراطوری اسلامی بوضوح در آثار خود سخن رانده‌اند (امپراطوری خلفا و عثمانی). این ایده عمدتا به توسط امپریالیسم آلمان و انگلیس رواج یافته است.

و مالیاتش ، کنیزکان و غلامانش میباشد ۰احیاء آن در دایره وهم نیز نمیگنجد۰ اما ماهیت این امپراطوری در زمان ما جز تقویت ارتجاع جهانی وابسته به امپریالیسم ، جز اتحادیه "ملل شرق برای ترقی"که‌امپریالیسم ژاپن در سایه‌اش تسخیر چین، کره ، ویتنام و ۰۰۰ را سازمان داد و عملی ساخت و" اتحادیه کشورهای خاورمیانه‌برای عمران و تعالی (سنتو) " و ۰۰۰ هزاران نوع اتحادیه های مشابه "اتحاد و ترقی" آمریکا در آمریکای لاتین ، چیز دیگری نیست و اینان " نه دیوانگانی که رویاهای کهن در سر می‌پرورانند" بلکه ایدئولوگ هائی هستند که بخوبی میدانند چگونه مرگ و سقوط ارتجاع در منطقه را باید به تاخیر افکند۰ احیاء جنبش های ارتجاعی " پان‌اسلامیستی" مطابق مصالح امپریالیسم و با اهداف مقابله علیه انقلاب در منطقه و تقسیم مجدد منافع موجود در خاورمیانه وکشورهای مسلمان نشین صورت میگیرد۰این مداحی صدر اسلام در رهائی " مستضعفین" منطقه، " مستضعفینی " که در ایران متشکل از زمینداران و سرمایه‌داران حکومت را در کف دارند، تنها بکار آن میخورد تا با ظاهر مذهبی باطن ارتجاعی- امپریالیستی اش را از ذهن عقب افتاده‌ترین توده‌های مردم نهان سازد ۰

" تمدن بزرگ" ، در پی سالها انتظار بالاخره فرارسید و چون با شکوه فراوان از دروازه‌های ملکوت اعلی به حریم خاکی بشر نزول کرد ، حکومت دار و تازیانه عوام فریبی و سرکوب بورژوازی و امپریالیسم از کار درآمد۰همان "تمدن بزرگ" زیر عنوان "حکومت جهانی اسلام" و " عدل معهود مهدی" ، فریاد رس بورژوازی که با استغاثه " عجل ظهور " میطلبیدش، پدیدار شد۰ عدالت‌معهودی که هرزمان فرامیرسد ، وحشیانه‌ترین شناعات و رنجهای بشری را برای ستمدیدگان و استثمار شوندگان ببار میآورد۰

ظهوری، اگرچه به "نیابت" ، اما به همانسان خونین علیه آن محکومین به بهره‌کشی، درماندگان و مردمانی که امید وهم‌آلود خود را به آسمان بسته‌اند۰ توده‌ها با آرمانهای دروغین فریفته میشوند، بحرکت در میآیند، مکیده ولهیده میشوند، تا واقعیت "سرمایه" و " استثمار" و " ستم " عمر بیشتری نماید و زندگی مرادف شکنجه‌اش بر وی "لذت تام" شناسانده شود۰ دنیای موجود تحمل میشود تا دنیای موهوم ناموجودی به آنان اعطا گردد۰ " حیات آخری

حیات است ! اینجا زندگی نیست ! مردگی است اینجا ۰۰۰۰ (خمینی) " : ای ستمکشان تحمل کنید ! جسم خاکی در هم خرد و مفلوك فرو میافتد تا روح معنوی آنروز، پس از هزاران سال از دلهای قبرو تیرگی و مغاك زمین سربرآورد و شادمانه زیست کند ! این "عدل" مهدی است که نایبانش ،طبقات محروم و تحت بهره‌کشی و در راس آنها طبقه کارگر را، بدان تهدید و ارعاب مینمایند ! عدلی که برمیخیزد و میترساند : " قم فانذر " ! مهدی علیه پرولتاریا ظهور خواهد کرد، چنانکه نایبانش ۰ در این دایره "دنیا" مغلوب آخرت میگردد و آخرت بنام مذهب و خدا ، "دنیا" را بدست سرمایه‌داران و زمینداران میسپارد تا آخرین رمق کارگران را بکشند۰ مالکیت خصوصی ، پس از دولت و مذهب ، هاله‌ای از قدوسیت بدور سر خود میپیچد۰ و درهمین جاست که مکتب و هدف سرمایه کاملا بر یکدیگر انطباق می‌یابد : " مکتب ما، مقصد ماست ! " مکتب آنان تقدیس مالکیت و دولت سرمایه‌داری، تقدیس نظم و آرامش بورژوائی جامعه است و همه‌اینها درخدمت مقصد یعنی مکیدن خون کارگران و زحمتکشان توسط سرمایه‌قراردارد : مکتبی که در عین حال مقصداست ! باید "بردست کارگر بوسه زد" ، اما زنجیرهای اسارتش را مستحکم ترساخت ۰ جای خون انسانی را "خون الهی" پرمیکند۰ معهذا همین خون انسانی دردخمه‌های خفاشان سرمایه‌دار، درکارخانه و موسسات تولیدی سرمایه‌داری، درهیئت سکه های طلا به "خون الهی" تبدیل میشود، آنهم نه تنها برای آیات ایرانی و مسلمان الهی بلکه آیات بین‌المللی همه خدایان حتی اگر در سه چهره گوناگون ظاهر شده باشند، یا گوساله‌ای زرین بیشتر نباشند ! خون انسانی را بمقام خون خدا ترفیع کرده‌اند تا آنرا بفرموده خدا بمکند و برزمین بریزند و از انسان لهیده بخواهند "نفس" خویشتن را به "افتخار چشم پوشی ازجهان مادی" ستایش کند ! اینست مفهوم ایدئولوژی مذهبی حاکم بر کلیه جوامع و از جمله ایران : دین افیون توده‌هاست !

هردو جناح بورژوازی حاکم بر ایران نسبت به این ایدئولوژی اخلاص داشتند و آنرا چون ریسمان خداوندی وحدت خود، که برگردن انقلاب باید پیچیده شود، چنگ می‌زدند : " و اعتصمو ابحبل الله جمیعا و لاتفرقوا " ! * آنها

* ـ همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید ۰

اختلافات خود و درگیری بر سر آنها را علیه یکدیگر در پناه تعبیرات مذهبی پیش میبردند، همانطور که مردمی که این ایدئولوژی را مبنائی برای "مبارزه" خود میدانستند و در دام فریب آن گرفتار می‌آمدند، زندیق‌وار تفسیر خاص خود را از آن ارائه میدادند. اما هرچقدر این ایدئولوژی ضدیت کامل بامنافع کارگران و زحمتکشان داشت، مبین منافع بورژوازی ایران و امپریالیسم بود که بمدد آن حبل الله **، انقلاب را حلق آویز کنند.

دو جناح بورژوازی پس از قیام تمام قدرت مشترکشان-"عمل و علمشان"-را در در حفظ و بازسازی و توسعه دستگاه دولتی بکار بودندو دست اندر دست، قلع و قمع جنبش انقلابی نوین در دوره جدید را آغاز کردند. ضدانقلاب حاکم و در راس قدرت سیاسی، از این لحاظ مطلقا یگانگی داشت. سرکوب انقلاب مقابله خونین با جنبش کارگری و دمکراتیک پس از قیام تحت رهبری سازمانهای سیاسی خرده‌بورژوا - دمکراتیک (یا بدون آن) و تا حدود کمتری جنبش کمونیستی بود. مبارزات دمکراتیک-انقلابی و ضدامپریالیستی کارگران و زحمت کشان که قبلا نیز در همان حالت نطفه‌ای و محدودش بورژوازی را به هراس افکنده و تخاصم وی با انقلاب را به وضوح نمایان ساخته بود، با تداوم و تکامل خود، وی را سراسیمه کرده، سرکوب بیسابقه، امر مبرم و دستور روز ارتجاع تعیین گردید. بدیهی است این سرکوب نمیتوانست با درنظرداشت سطح اعتلاء انقلابی توده‌ها یکباره صورت پذیرد. میبایست قدم بقدم و با توجه به توازن قوا، با ترکیب عوامفریبی و خون و بمیدان کشاندن نیروهای غیررسمی در کنار نیروهای رسمی و علنی ارتجاع و خلاصه با امداد از همه قدرت مادی و معنوی بورژوازی انجام گیرد و عاقبت به حکم " جهاد " رسمیت دهد.

آن دشمنی که حکم جهاد سرانجام علیه‌اش صادر گردید، انقلاب بود. این حکم جهاد بر علیه طبقه کارگر، که با الهام از خواستهای واقعی خویش و روحیات ناشی از قیام در موارد عدیده شوراهای انقلابی تشکیل داده، مدیریت و کنترل کارخانه‌ها را در دست گرفته‌بود (شوراهائی که با شکست قیام هرگز مضمون واقعی خود را نیافتند و حداکثر بشکل سندیکای انقلابی و سرخ نمایان شدند)، بر علیه دهقانان "شورشی" که زمین اربابها و ملاکین را راسا مصادره میکردند

** - به معنای ریسمان الهی میباشد.

برعلیه توده‌های خرده‌بورژوا ـ دمکرات شهری که خواهان سلسله‌ای از تحولات اجتماعی ـ سیاسی و اقتصادی دمکراتیک بودند، برعلیه جنبش انقلابی خلق کرد جهت تعیین حق سرنوشت خویش و حقوق دمکراتیک انقلابی ، برعلیه همه و هرگونه علامت و اثری از تمدید و تکمیل جنبش انقلابی که در مدارج بالائی قرار داشت، صادر شد. مبارزات کارگران بیکار کشور که مصائب سرمایه‌داری را بنحو مشدد تحمل میکردند، در همه‌موارد و در همه نقاط کشور با آتش و خون پاسخ گرفت .جمهوری اسلامی ، با آنکه هنوز نام جمهوری را یدك نمیکشید و تنها "حکومت اسلامی" و "انقلاب اسلامی" بود ، سرتاپا بر ضد انقلاب قد علم کرد .اما هیات حاکمه که باید از امواج توهم و یا بقایای آن سود میجست ، این مقابله با انقلاب را بنام انقلاب آغاز نمود و توسعه داد.

جنایتکاران، لمپن‌های شهری ، فواحش ، تبهکارانی که مخلوقات خود نظام سرمایه‌داری بودند، توسط رهبران بورژوازی ـ از قطب‌زاده گرفته تا بهشتی ـ وسیعا برعلیه کمونیستها و سایر انقلابیون اجیر شده و در "حزب‌الله" سازمان یافتند. باندهای سیاه بورژوازی ، عمدتا به "حزب جمهوری اسلامی" وابسته بودندو از جانب سرمایه‌داران و تجار متنفذ تقویت و تغذیه میگردیدند. "قانون" بورژوازی رسما تکفیرشان میکرد که "حزب‌الله" را خدشه‌دارمیکنند و در برابر روحیات دمکراتیك انقلابی توده‌ها اعلام مینمود : "حزب‌الله نامی است که ضدانقلاب به دورغ بر خود نهاده است" ! این نام مرادف سیاهترین تروریستهای طرفدار جمهوری اسلامی و حزب عمده آن شد. و سپس هنگامیکه ارتجاع سلطه خود را گسترانید، و حزب‌الله در شمایل واقعی‌اش در راس این ارتجاع خود را پدیدار ساخت . بورژوازی فریاد برآورد : " حزب‌الله وجدان بیدار ملت‌هاست ! "

همانطورکه "روح‌الله" روح بورژوازی ایران در اتحاد با سرمایه مالی ، "جندالله" مزدور و عامل حفظ سیادت این بورژوازی، "حبل‌الله" طناب فشارنده گلوگاه انقلاب است ، همانطور هم اگر حزب‌الله "وجدان بیدار" ملتی باشد، آن ملت همانا "ملت" سرمایه‌داران است . همان ملتی که بعدا در پیکر و وجود بهشتی‌ها "ملتی" شد " از برای ملت ما " ! وجدان "ملت سرکوبگر" ، وجدان بورژوازی که سپس هرگاه فراکسیون لیبرالی در زمان از کف دادن قدرت ، لب به

سخن گشود، این "وجدان بیدار" چون سگ‌هاری رها شد و "صاحب خویش" را خاموش ساخت ۰ وجدان بورژوازی ، که از ترس و بیم توده‌ها ، در هیئت فواحش و لمپن‌های شهری ، چاقوکشان و دزدان تظاهر می‌یافت ۰حزب‌الله ، حزب سیاه ارتجاع ، "حزب سرمایه" است ۰تاریخ انقلابات نشان میدهد بورژوازی اضافه بر ابزار رسمی و علنی سرکوب ، در شرایط حساس و دشوار به ابزار غیررسمی همچون حزب‌الله (شامل نیروهای مسلح ، زندان ، شکنجه‌گاه ۰۰۰) که مشابه اروپائی خود را در باندهای سیاه فاشیستی هیتلر، موسولینی‌و۰۰۰ می‌یابند ، توسل جسته و تا حد ممکن از این وسیله "الهی" که مسئولیت رسمی و قانونی ندارد ، بهره میجوید ۰ بورژوازی حاکم بر ایران، با چنین وصفی در متن اعتلای انقلابی توده‌ها ناگزیر بود لباس ولگردان را بجای اونیفورم رسمی ارتش، سپاه و کمیته بر تن کند، فاحشگان و پااندازانی چون "زهراخانم" را بعنوان سمبل وجدان "حزب‌الله" و حجره‌های تنگ و زیرزمین‌های مساجد را به زندان تبدیل کند (وقتی خمینی میگوید "مسجد سنگر است ، سنگرها را حفظ‌کنید" همین را یادآوری میکند و در دل همین سنگر است که سلولهای تو در توی شکنجه‌گاههایشان هنوز هم مستقرند) ۰ گو اینکه این تغییر اغلب تنها تغییر لباس ، نام و محل بیش نبود !

این ابزار، در کنار و با هدایت ابزار رسمی، تقریبا در تمام موارد مبارزه انقلابی توده‌ها بویژه در شهرها ـ ولی نه فقط در آنجا ـ سازماندهی حمله به تظاهرات انقلابی ، اعتصابات و تظاهرات کارگری ، دمونستراسیونهای دمکراتیک، دستگیری و ضرب و شتم و به قتل رساندن مبارزین ، به آتش کشاندن آثار و کتب انقلابی و نشریاتی که از ماهیت ضدانقلابی رژیم پرده برمیداشتند ، را بعهده داشت و این ادامه وظیفه‌ای بود که در جریان جنبش ۷ـ ۵۶ ایفا نمود ۰ برای بورژوازی سرکوب انقلاب بمعنای تحکیم ماشین بوروکراتیک ـ نظامی دولتی و بسط خصلت اختناقی آن بود ۰ شرط مقدماتی پیروزی انقلاب درهم‌شکستن این ماشین محسوب میشد ۰اما قیام شکست خورد و بورژوازی با حفظ این ماشین نوسازی و استحکام بخشیدن بدان را وظیفه عاجل خویش ساخت ۰ جنبش انقلابی نوین نمیتوانست کار را به نبرد قطعی نکشاند ۰ ودر نتیجه هر چه این جنبش ابعاد گسترده‌تر ی مییافت و توده‌های وسیعتری از کارگران،

دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری به این مبارزه نوین کشیده میشدند، هرچه "اعتماد متوهمانه" به حاکمیت اسلامی بورژوازی تنزل میکردو در سوی دیگر احزاب و تشکل‌های انقلابی و کمونیستی نفوذ خود را ریشه‌دارتر مینمودند، بهمین تناسب ضدانقلاب فشرده‌تر گشته و سبعانه‌تر عمل میکرد. در سرتاسر دوره مبارزه طبقاتی سالهای ۶۰- ۱۳۵۷ بورژوازی تنها دولت را به مفهوم فوق انبساط و استحکام داد. بازسازی ارتش و دستگاه بوروکراتیک ، ایجاد ارگانهای جدید و منظمات نو، کمیته‌ها ، سپاه پاسداران ، انواع بنیادها و ادارات و غیره توسعه و تشدید خصلت اختناقی دولت را متجلی مینماید، خواه در آنزمان که کابینه بازرگان رسالت این بازسازی را پیش میبرد و خواه بنی‌صدر، رجائی و ... . دولت به‌کهنه‌ترین شکل خود ، عریان وآشکار در برابر کارگران و زحمتکشان صیانت و حفظ سیادت و منافع سرمایه را تداوم بخشید. تحول انقلابی صورت نگرفت و نمیتوانست بگیرد بلکه با انتقال ماشین دولتی و توقف شکست قیام و قدرت یابی ضدانقلاب ، این ماشین بالضروره کهنه‌ترین شکل ، یعنی سلطه سرنیزه و عمامه را یافت . حاصل گریز ناپذیر وقایع بهمن و پا بپای آن شکل‌گیری نوین انقلاب چنین است :

" بجای آنکه جامعه محتوی نوین کسب کند تنها دولت به کهنه‌ترین شکل خود یعنی به سلطه ساده و بی‌پروا ی شمشیر و طیلسان باز گشت ." (۱)

پس از قیام حکومت واحد دوجناح بورژوازی برقرار گردید. حکومتی که منافع کل بورژوازی را حفاظت و تسلط وی را تامین مینمود. همه تقسیمات و تجدید تقسیمات بعدی در قدرت حاکمه و اداری دولتی تنها و تنها ماهیت دولت را برهنه و واضح به نمایش گذاشت :

" هرقدر از این تجدیدتقسیم‌ها در دستگاه اداری ، میان احزاب مختلف بورژوازی و خرده‌بورژوازی ... بیشتر بعمل میآید، همانقدر دشمنی آشتی‌ناپذیر طبقات زحمتکش و بر راس آنها پرولتاریا، نسبت به همه جامعه بورژوازی ، برای این طبقات روشنتر خواهد شد. از اینجا است که همه احزاب بورژوازی ، حتی دمکراتیک ترین

آنها، و از آنجمله احزاب "انقلابی دمکراتیك" تشدید تضییقات را علیه پرولتاریای انقلابی و تحکیم دستگاه تضییقات را که همان ماشین دولتی باشد، ضروری میشمرند. این سیر حوادث انقلاب را وادار به "تمرکز همه نیروهای مخرب" علیه قدرت دولتی مینماید و مجبور میکند وظیفه خود را تخریب و نابودی ماشین دولتی قرار دهد، نه آینکه بهبود این ماشین." (۳)

سیر جنبش انقلابی در ایران بیش از پیش به طبقات زحمتکش و در راس آنها پرولتاریا ثابت میکند که انقلاب آتی وی نمیتواند بدون تخریب و انهدام قطعی ماشین دولتی بورژوازی پیروز شود و ثمر بدهد. پرولتاریا و دهقانان و توده‌های خرده‌بورژوازی همگی بتوسط "ماشین بوروکراتیك و نظامی دولتی" تحت "ستم، فشار و بهره‌کشی" قرار دارند و هیچ گامی نمیتوانند بسوی تحول انقلابی جامعه بردارند، مگر آنکه علیه این ماشین و بمنظور خرد کردن قطعی آن متحد گردند. برای پرولتاریا، که رهبری وی چنین تحولی را امکان پذیر میسازد، بدون این اقدام سخنی از انقلاب نمیتواند در میان باشد. این حقیقتی است که احزاب رویزیونیست، حزب توده و سه‌جهانی‌ها، از چشم توده‌ها و طبقه کارگر پنهان ساخته و بدین نحو به بورژوازی خدمت میکنند. رویزیونیستها منازعات درون بورژوازی جهت کسب قدرت فائقه و تقسیم و تجدید تقسیم در قدرت میان فراکسیونهای بورژوازی حاکم در ایران را، به مسئله دولت مربوط ساخته و مزورانه ارگانهای حاکمیت و سیادت بورژوازی را از لحاظ خصلت اساسی، اصلی و تعیین کننده‌اشان یعنی آلت سیادت و وسیله سرکوب طبقات محکوم و انقلاب آنان، متمایز مینمودند. سپاه یك چیز و ارتش چیز دیگری قلمداد شده و بر صفت واحد و یگانگی طبقاتی آنها در رابطه با دولت پرده ساتر افکنده میشود. بدینطریق اذهان وقوای پرولتاریا و زحمتکشان را به سمت سازش با این یا آن جناح بورژوازی، عدم تمرکز نیروهای مخرب انقلاب علیه دستگاه دولتی منحرف ساخته، پرولتاریا را به دنباله‌روی واسارت بورژوازی میکشاندند.

هیات حاکمه بمثابه کنسرسیومی از فراکسیونها، افراد و نمایندگان مختلف

بورژوازی ، کنسر سیومی از صاحبان صنایع ، زمینداران، بانکداران و تجـــــار کنترل و هدایت این آلت سیادت را بعهده دارند. رقابت میان جناحهـــــای حاکمه بورژوازی ، بر سر تسلط و فرمانروائی بر دستگاه دولتی، ماهیت ایـــن دستگـــاه را تعویض نمیکنـــد .

در ایران تا هنگام انتخاب بنی‌صدر بریاست جمهوری و از سال ۵۷ نه بازرگـان (لیبرالها) و نه خمینی (حزب جمهوری) و بعدا نه بنی‌صدر به تنهائی، بلکه "شورای انقلاب" بمثابه اداره کل هیات حاکمه مسئولیت منافع و مصالح طبقه بورژوازی را بعهـــده داشت : مجمع عالی بورژوازی .

جایگزین و وارث بلافصل "شورای سلطنت" که بوساطت آن قدرت سیاسی از ایندست به آندست منتقل شد، از بدو پیدایش ، نخستین وظیفه‌اش را حفـــــظ مناسبات موجود ، تقدیس مالکیت سرمایه‌داری و دولت ، تحکیم ماشین دولتی و سرکوب مبارزات انقلابی تشکیل میداد .کلیه فرامین، دستورات و قوانین کـــه از طریق "شورای انقلاب" صادر گردیده‌اند، پیوستگی انفکاك ناپذیر با مسائل مذکور را مبرهن میدارد. "شورای انقلاب" میبایست انقلاب را به خاك و خون بکشد و همگی امکانات و قدرت سرمایه، همه دستگاههای دولتی شکاف برداشته و از هم گسیخته را ، در اینجهت "بسیج" و متحد کند.

نخستین "پیام‌های" شورا، آکنده از نفرتی عمیق و کینه طبقه بورژوازی نسبت به انقلاب، خطاب به کارگران و کلیه مردم، یادآور میشود که پس از این دیگـر "اعتصاب و تحصن" و "راهپیمائی" بهر منظور ، "ضدانقلابی" و "قدغـن" است، "نظم و آرامش" باید احیاء گردد (نظم و آرامشی که قیام آنرا بر هـم زده بود !) ،مردمی که سلاح بدست آورده‌اند، باید آنرا تحویل دهند و خلع ســـلاح شوند، هرکس باید وظیفه سابق خود را انجام دهد.

منافع بنیادی فراکسیون های بورژوازی ایجاب میکرد برای حفظ سیستمی که در آن ریشه داشتندو غلبه بر روحیات و مبارزات دمکراتیك و انقلابی که پس از ۲ سال جنبش خواه ناخواه در جامعه رسوخ کرده بود، بطور فشرده باهم متحـــد شوند، حال آنکه منافع فراکسیونی هریك آنان را به رقابت سیاسی و اختـــلاف میکشاند و موجبات تجدید تقسیم موقعیت های کلیدی حاکمیت سیاســـــی منازعه دورنی اشان را فراهم میکرد. تا مسئله حفظ بنیادهای سرمایـــه داری،

حفظ قانون مقدس سرمایه‌وکسب "سود" بود، دست و حلقومی واحد داشتند و تا مسئله تقسیم این سود و توسعه آن (با تصرف سرمایه‌های جدید) و پیشبرد سیاست اقتصادی منطبق بر منافع فراکسیونی خود و استفاده از قدرت سیاسی در اینراه و در نتیجه تسلط و تفوق در دستگاه دولتی و سرمایه دولتی بود، با هم دچار منازعه، رقابت سیاسی و اقتصادی، تقسیم و تجدید تقسیم قدرت، درگیری بر سر این یا آن موضوع و موقع گرهی و سیاست‌های متفاوت در این زمینه میشدند: آنچه تحقق پذیرفت تحکیم دستگاه دولتی بورژوازی و بسط خصلت اختناقی آن است.

انکار یا نادیده گرفتن این حقیقت بهر نحو، عملا به همدستی و دنباله‌روی از بورژوازی منجر میشود. حزب توده با نظریه خود مبنی بر آنکه خمینی و اطرافیانش "خرده بورژوازی دمکرات" هستند و برای "دمکراسی انقلابی" میجنگند، توده‌های مردم و طبقه کارگر را دعوت به تحکیم جناح حزب جمهوری و یاری بدان مینمود، تا در "جاده تکامل غیرسرمایه‌داری" دولت و حزب را پشتیبانی کنند! همراه با نفی اساسی ترین مبانی دمکراسی انقلابی، توده‌ایها مسئله اساسی انقلاب را (مسئله قدرت سیاسی و ماشین دولتی) بنفع سرمایه‌داری جواب میدادند. پس موضع آنها دفاع از این جناح ضدانقلابی علیه آن دیگری بود. حزب رنجبران (سه‌جهانی‌ها) بعکس همین خواست را در قبال حزب لیبرالی (بازرگان-بنی‌صدر) ارائه میدادند. نقطه تمرکز همه عوام فریبی ها و دشمنی این احزاب سیاه بورژوا-امپریالیستی در اینمورد دعوت به اتحاد طبقات متخاصم و حمایت از دولت ضدانقلابی، تحریف ماهیت ومضمون طبقاتی دولت است. تحریفی که به ابقاء و تحکیم دستگاه بوروکراتیک نظامی بورژوازی در نقابهای گوناگون حجاب افکنده، عملکرد و محتوی آنرا واژگون جلوه داده و حکومت و دولت سرمایه‌داران را، حکومت و دولت انقلاب جا میزد.

نکته دیگر آنکه در دورانهای انقلابی علی‌العموم بر سر آنکه چگونه جنبش انقلابی سرکوب گردد، در درون هیات حاکمه انشقاقهائی بروز میکند. شکل تظاهر و تاکتیکی چنین انشقاقهائی ابدا نافی ماهیت یکسان هیات حاکمه در توافق با چنین سرکوبی نیست. پاره‌ای از سرمایه‌داران حاکم درزمان شاه، در سال ۵۷ درجه بدرجه با به مخاطره افتادن وضع سیاسی رژیم، "فضای باز سیاسی" را

می‌طلبیدند، تا در سایه سیاسی این "فضا" ، انقلاب را بهتر به شکست بکشانند. منظور لیبرالها از "آزادی" ... که نعره کش پیراهن چاك آن بودند و منظور حزب جمهوری از "حفظ اسلام" معنا و ماهیتا یکی و آن لباس ایدئولوژیك سیاسی و نحوه سازماندهی سرکوب بود تا در آن پابپای عقب راندن انقلاب موضع خود را نیز نیرومند سازند و لاغیر. یعنی این سیاسیتها را با اختلافات فراکسیونی خویش دمساز میکردند. نه "تئوکراسی" و نه "لیبرالیسم" هیچیك خیالپردازی یا تاکتیك نسنجیده‌ای مغایر با مقتضیات ضدانقلاب محسوب نمیشوند. این شکلی بود که در لوایش تعرض همه‌جانبه به انقلاب باید توجیه میشدو نه آنکه به تعلل یا تاخیر و یا تعجیل بی‌هنگام بیفتد! ایندو نه تاکتیکهائی متضاد بلکه نمودها ی ظاهرا متضاد یك تاکتیك واحدند. گذشته از این، لیبرالهای ایران بنا به ریشه‌های تاریخی و ماهیت خود "تئوکرات های کهنسالی" هستند و "تئوکراتهای" ایران در پیوند تنگاتنگی با لیبرال - لیسم قرار داشته و دارند. تمایز سیاسی و ایدئولوژیك را منشاء اختلاف در درون هیات حاکمه قلمداد کردن ، چنانکه ا.م.ك. میکند، بی‌آنکه پایه‌های واقعی چنین اختلافی که هنوز باید تحلیل شود، بررسی گردند، فقط میتواند سطحی‌نگری و ابتذال در بررسی ماهیت اختلافات فراکسیونی بورژوازی ایران را ببار آورد.

تاریخ ایدئولوژی و تاریخ سیاسی را بدون تاریخ اقتصادی نمیتوان از بنیان ایضاح نمود. ا.م.ك. نه تنها هنگام بررسی اختلافات درونی هیات حاکمه در حیطه اخیر گام نمینهد، بلکه با سادگی و صراحت این پندار بورژوائی را اشاعه میدهد که نه لیبرالیسم و نه تئوکراسی به تنهائی قادر به پیشبرد امر ضدانقلاب نبوده و باید ایندو با یکدیگر جمع گردند، و تضاد میانشان مرتفع شود. ولی این "تضاد" از آنهنگام که در شورای انقلاب تئوکراسی و لیبرالیسم متحدانه عمل نمودند و لیبرالهای تئوکرات هم‌آواز و همدوش تئوکرات‌های لیبرال بازسازی ماشین دولتی را پیش گرفتند، مرتفع بود و تنها هنگامی خود را در جلوه ظاهری یك "تضاد" نمایان ساخت که دیگر انقلاب افت شدید یافته و دوران ارتجاع آغاز میشد. مگر نه آنست که لیبرالها ، تئوکرات بودند؟ جز آنکه لیبرالیسم بورژوائی در عصر ما میان پوسیده و ارتجاعی است و با هرگونه ارتجاعی وحدت

دارد؟ آیا اختلاف لیبرالها با حزب جمهوری بر سر دولت مذهبی بود ، یا مذهب دولتی ؟ تفاوتها در مرزهای نازك وبی‌اهمیتی محو میگردند. مکتبی "متخصص" و متخصص "مکتبی" طیف‌های یك ماهیت واحدند و لیبرالیسم و تئوکراسی در عصر ما دوروی یك سکه‌اند، و نمیتوان رویه لیبرالیسم را از تئوکراسی متمایز ساخت ، اگر چه بورژوازی چنین تمایزی را مدعی باشد. از زاویه انقلاب هیچ تفاوتی میان لیبرالیسم و تئوکراسی وجود ندارد.

از لحاظ ا.م.ك. سیر مبارزه طبقاتی در ایران ، در سیر وحدت نهائی تئوکراسی و لیبرالیسم خلاصه میشود: تئوکراسی و لیبرالیسم به تنهائی یك حکومت معمولی بورژوائی و مطابق امیال و منافع امپریالیسم نیستند و باید هریك بنحوی در دیگری سنتز گردد ! این موضوع تا آنجاکه ابرازی کلی است فاقد هرگونه اهمیت جدی و آشکارا ضدمارکسیستی است . امپریالیسم ، یعنی ارتجاع سیاسی، چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی. لیبرالیسم بورژوازی در عصر ما پوسیده، میان تهی و ارتجاعی میباشد. سرمایه مالی چه‌به این و چه به آن چنگ میآویزد و نیاز دارد. وقتی از ارتجاع سیاسی در رابطه با امپریالیسم سخن گفته میشود ، لیبرالیسم و تئوکراسی هردو را شامل میگردد. اما تا آنجا که مشخصا در باره ایران چنین گفته شود، وحدت و یگانگی آنها در قبال انقلاب و تحکیم مصالح و منافع سرمایه‌داری و امپریالیسم را در فاصله ۶۰ـ ۵۷ ندیده و قادر به درك آن نیست ! آیا به اندازه لحظه‌ای میتوان در ارتباط با واقعیت ، لیبرالیسم را در ایران از ارتجاع تئوکراتیك متمایز نمود؟ تفاوتی ماهوی در خدمت به سرمایه مالی در آنها سراغ گرفت ؟ و نشان داد تضادی میان آنها و نفوذ و سلطه سرمایه مالی در ایران بچشم میخورد؟ آیا میان "جمهوری اسلامی" و "جمهوری دمکراتیك اسلامی" اختلافی بچشم میخورد؟ برعکس رابطه اصلی انقلاب و ضدانقلاب در این دوران حاکی از آن است که انقلاب تنها بدین مفهوم "ضدانقلاب" را فشرده ساخت که آنرا ناگزیر بر علیه خود یکدست نمود و موجب شدیدترین درگیریهای بورژوازی که سرانجام به کودتای حزب جمهوری اسلامی و کنارزدن لیبرالها از حاکمیت مستقیم بورژوازی انجامید، به هیچوجه مانع اتحاد عمیق همه‌جانبه و حقیقی لیبرالیسم وتئوکراسی برعلیه انقلاب نگردید. بیائیم به سیر واقعیت رجوع کنیم .

۳ـ۱ چند نکته اساسی

پیش از پرداختن به سیر تحولات سیاسی و اقتصادی در فاصله سالهای ۶۰ـ۵۷ باید نکاتی چند را تذکر دهیم. این نکات در تمامی بحث بعدی ما از اهمیت بنیادی برخوردارند :

الف ـ وابستگی مالی دیپلماتیک

تا سال ۵۷ و قیام بهمن ماه وابستگی مالی ـ دیپلماتیک شدید دولتی به جهان امپریالیستی و بویژه امپریالیسم آمریکا آشکارا وجود داشت. پس از قیام از سوئی رقابت میان امپریالیستها برای تقویت موقع اقتصادی ـ سیاسی خود که از مدتها قبل زمینه آنرا میچیدند و از سوی دیگر دسته‌بندیهای بورژوازی در کشور که هریك به این یا آن امپریالیسم تقرب داشتند و در پیشبرد منافعشان در ارتباط با آن میکوشیدند، موجب گردید مبارزه برای تقسیم مجدد ایران شدت گرفته برای ایجاد توازن از دست رفته در میان امپریالیستها، ایران بزرگترین محل بندوبستهای سرمایه مالی گشته و جناحهای بورژوازی ایران در این رابطه نیز با یکدیگر به منازعه جهت تضعیف این یا آن امپریالیست یا گروهبندی امپریالیستی برخیزند.

بر اساس مضمون وابستگی اقتصاد ی ایران ، یعنی وابستگی دورپیمائی سرمایه در ایران به دورپیمائی سرمایه مالی و انحصاری، همواره این امکان هست که بورژوازی یا فراکسیون های آن نوساناتی میان این یا آن امپریالیست از خود بروز دهند و در حین گسترش وابستگی، منافع انحصاری معینی را تعقیب نموده یا تضعیف نمایند. چنین نوسانی، البته در عصر ما مفهومی ندارد مگر آنکه در اتحاد با امپریالیست معینی علیه دیگری به مبارزه وارد شد.

پس از قیام رقابت شدید دوگروهبندی امپریالیستی آمریکا و شوروی و از طرف دیگر ژاپن، اروپا (و عمدتا آلمان) و آمریکا نمیتوانست در صور گوناگون وارد مرحله نوینی نشود. شوروی که از دیرباز منافع مهمی چه در صدورسرمایه و کالا، "اعطای وام و اعتبار" ، خرید مواد خام و فروش اسلحه در ایران بهم زده بود، در صدد توسعه مواضع خود برآمد. آمریکا که منافع اقتصادی اش چه از جانب شوروی و چه متحدانش در خطر افتاد، به تلاش برای حفظ موقعیت سابق خود

وادار شد. و در حالیکه آلمان و ژاپن نفوذ مالی ـ دیپلماتیك خود در ایـران را بطرز بیسابقه‌ای گسترش میدادند، ایتالیا و انگلستان تقریبا همان وضعیـت گذشته را برای خود نگه داشته بودند.

رقابت میان امپریالیستها سبب شد در کنفرانس "گوادلوپ" ژاپن و امپـریا- لیستهای اروپائی از شاه سلب حمایت نمایند، چرا که کنار گذاشتن شـاه و جناحی که وی را برسر کار نگه میداشت، تضعیف نفوذ سیاسی آمریکاو ایجـاد زمینه‌ای مساعدتر برای رقابت و تقویت وابستگی ایران بخودشان را بهمـراه می‌آورد. باید اضافه نمود امپریالیست ها و منجمله امپریالیسم آمریکـا در سیاست ضدکمونیستی و ضددمکراتیك بورژوازی متوسط ایران، مصالح و منافـع واقعی علیه انقلاب را نیز تعقیب میکردندلیکن مشخصا امپریالیسم آمریکا که از سیادت اقتصادی و سیاسی در ایران بهره‌مند میشد، انتقال قدرت سیاسـی را کاملا منطبق بر منافع خاص خود نمیدیدو این انتقال را بواسطه سـرکـوب انقلاب و تحدید ضرباتی که بیم آن میرفت از یك تحول انقلابی، امپریالیسـم بطور کلی و آمریکا بطور اخص متحمل شوند، پذیرفت.

وابستگی اقتصادی ایران‌با سقوط سلطنت شاه و بورژوازی بزرگ و دولتی قبلـی که اساسا د روابستگی تثبیت شده‌ای با آمریکا قرار داشتند، بسط بیشتـری مییابد و سوسیال امپریالیسم شوروی و کشورهای سرمایه‌داری مربوط بـدان را نیز شامل میشود. این مسئله معمولا کمتر مورد امعان نظر واقع شده و دیدگـاه ارتجاعی‌رویزیونیستها سالهاست از بررسی آن جلو میگیرد که امپریالیسـم اولا، فقط امپریالیسم آمریکا نبوده‌بلکه شامل امپریالیستهای اروپائی، ژاپـن و سوسیال امپریالیسم نیز میگردد، ثانیا، متحدان جهانی امپریالیسم آمریکـا از قبیل ژاپن، انگلستان، آلمان، فرانسه، ایتالیاو... در ضمن آنکه بر علیـه گروهبندی سوسیال امپریالیسم شوروی متحدند، خود بمثابه امپریالیسـت در تضاد، اختلاف و رقابت برسر تجدید تقسیم جهان و منافع انحصاری اشـان بوده و هستند. اگرچه اشکال این رقابت درسطح بین‌المللی با تنوع فـوق ـ العاده‌ای، از مسالمت‌آمیز، تقسیم بر اساس پیمان، تاجنگ منطقه‌ای و... را شامل میشود ولی مضمون واحد یعنی مبارزه بر سر تجدید تقسیم و تصـرف بازارهاو صدور سرمایه‌و... میان امپریالیستها امریست ضروری و اجتنـاب

ناپذیر • این ملازم جهان امپریالیستی میباشد• و ثالثا ، همواره پروسه رقابت امپریالیستی در کشورهای وابسته به تقویت یا تضعیف این یا آن رقیب امپریالیستی منجر میگردد بی‌آنکه وابستگی اقتصادی و وابستگی مالی ـ دیپلماتیک دولتی از میان رفته باشد• رویزیونیستها شکل وابستگی و چگونگی آنرا با مضمون حقیقی وابستگی جابجا و مشتبه ساخته به اشاعه ایده‌هائی میپردازندکه اساسی‌ترین بندها و تسمه‌های وابستگی دولتی ایران را کتمان میکند• بویژه طرفداران مرتجع "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" (حزب توده و اکثریت و•••) به ترویج این ایده ضدلنینی میپردازند که گویا کاهش سلطه و نفوذ قبلی آمریکا بمعنی ضدامپریالیست بودن هیات حاکمه (ویا جناحی از آن ، حزب جمهوری اسلامی) باید تلقی شود• نه تنها امپریالیسم آمریکا در این مدت هیچگاه بطور کامل نفوذ و قدرت اقتصادی ـ سیاسی خود در ایران و دولت را از دست نداد بلکه بموازات آن امپریالیستهای دیگر منافع خود را از هرجهت گسترش داده‌اند• ایران از پیمان سنتو خارج گردید ولی مگر جز آنست که مطابق این پیمان ایران میبایست از جناحهای "اسلامی" وابسته به آمریکا در افغانستان پشتیبانی کند و موضع شوروی در منطقه را (بخصوص در عراق) تضعیف کند؟ مگر جز آنست که در منطقه برعلیه انقلاب کارگران ، دهقانان و زحمتکشان میبایستی سنتو از ارتجاع حمایت معنوی و عملی نماید؟ نه آنکه سنتو درایران باید کمونیستها و دمکرات‌های انقلابی را سرکوب مینمودو انقلاب را خفه میساخت ؟ دولت جمهوری اسلامی همه این سیاستها را تعقیب نمود• نوار سبزی که جمهوری اسلامی از افغانستان تا شمال افریقا درصدد کشیدن آنست ، همان خطی است که برژینسکی در کمیسیون سه‌جانبه (آمریکا ـ اروپا ـ ژاپن) پیشنهاد داده تا در مقابل "نفوذ شوروی سدی بوجود آورد! " و همه امپریالیستها حامی آنند • مستشاران آمریکائی رفته‌اندولی به جایشان صدها مستشار آمریکائی الاصل و نه فقط"آمریکائی" بلکه اروپائی و حتی ژاپنی با شناسنامه‌های ایرانی همان وظیفه را با همان اهداف بسی راحت‌تر انجام میدهند• همان کسانی که در لبنان تلزعتر را محاصره و سرکوب ساختند، در اینجا "حماسه پاوه " را علیه خلق کرد سازمان دادند! همان‌کسانی‌که سالها در آلمان وظایف عادی دیپلماتیک ـ مذهبی ـ تجاری را نمایندگی

میکردند، در اینجا رهبری احزاب سیاسی بورژوازی و دولت را عهده‌دار شدند. "انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی " در آلمان و آمریکا و انگلستان بلافاصله صدها رهبر حزبی، دکتر اقتصاد و "متخصص جنگهای پارتیزانی" ، "مبارزان قدیمی" و "ازجان گذشته" به ایران صادر کردندکه مقامات اصلی را احراز کنند و سیاست اقتصادی و نظامی دولت را سازمان دهند. "انقلابیونی با سوابق اسلامی" که پرونده‌های مبارزاتی‌شان را سیا، سدس (سازمان اطلاعات و جاسوسی فرانسه) ، انتلیجنت سرویس و ... برایشان تهیه مینمود !

امپریالیسم آمریکا ، ضمن از دست دادن موقعیت ممتاز قبلی ، آنهم در مقابل رقبای امپریالیست و نه انقلاب پیروزمند توده‌ها، هرگز منافع عظیم اقتصادی و حتی سیاسی خود (منظور وابستگی دولتی‌است) را بکلی نباخت . این‌مسئله را بیش از هرچیز معاملات کلان اسلحه و غلات، فروش‌نفت، انواع شبه کودتاها جاسوسان، توطئه‌های دولتی، سیاست دولت در کشور و منطقه‌و ... اثبات میکند. گام بگام کشورهای امپریالیستی دیگر، آلمان، انگلستان، ژاپن جای خالی آمریکا را اشغال میکنند. عمده‌ترین خریدهای نظامی از ژاپن و آلمان* که سر به میلیاردها دلار میزند، انحصار خرید نفت ایران توسط ژاپن، امتیازات دولتی فوق‌العاده ، وامهای باسود های هنگفت (آلمان- ژاپن) ، عهدنامه‌های تجاری اسارتبار و... چه چیز دیگری را تبیین میکند؟ نحوه حل "مسئله گروگانها" (ر.ك. صفحات آتی) آیا نشان نمیدهد که چگونه در پس هیاهوئی عوامفریبانه میلیاردها دلار "ثروت ایران" بدون هیچ زحمتی در بانك های آمریکائی مهروموم گردیدند ! و سپس طی یك قرارداد (الجزیره) مورد چشم‌پوشی واقع شدند !

چند سال پس از عمرجمهوری اسلامی ، قطب‌زاده ها، بنا به مصالح بورژوازی و اختلافات آن ، علنا جاسوسان قدیمی آمریکا، عضوسیا خوانده میشوند که

*- خریدهای نظامی‌ایران از ژاپن وآلمان اقلام‌زیر را دربر میگیرد : ۱-کلیه ادوات الکترونیکی (بی‌سیم، رادار، ...) ، ۲-اسلحه جنگی، ۳- خودروهای پیشرفته سریع و مستحکم که نقش نظامی را براحتی ایفا میکنند (تویوتا ، نیسان)، ۴- وسائل یدکی جنگی و وسائل سازنده مهمات ، ۵ - وساطت قاچاق اسلحه ، ۶ -کمك های فنی مربوطه .

"مبادرت به کودتا" کرده‌اندو چنین جاسوسانی در راس مقامات مهم دولتی از قبیل وزارت خارجه قراردارند! "وزیران آمریکائی و ۰۰۰" که منافع "پابرهنه‌ها" یعنی انحصارات بزرگ جهانی را ملکه خود ساخته بودند و بهمین سبب همپای سایر "وزرای پابرهنه‌ها" وبخاطر زندگی ومنافع "کوخ‌نشینان کاخ سفید"! دستور تالان پابرهنه‌ها را صادر میکردند! تا جمهوری اسلامی "قد برافرازد و بر سر پای خود بایستد!" **

ب - بورژوازی و رابطه آن با دستگاه دولتی از زاویه اقتصادی

ما موکدا گفتیم دولت آلت سیادت طبقاتی است ۰ لیکن هرفراکسیون بورژوازی همیشه سعی دارد که با دست انداختن بر حاکمیت سیاسی ضمن حفظ منافع کل طبقه، بطور اخص با تغییراتی که در دستگاه دولتی وارد میسازد با تصرف نقاط گرهی، تاکتیك های متناسب با منافع خویش را پیش ببرد و فرمانروائی کند ۰ بدین منظور نفوذ فراکسیونی خود در ارگانهای دولتی را تشدید مینماید ۰ هنگامیکه مبارزات فراکسیونی داخلی بورژوازی حساس میشود، علی‌الخصوص تلاش در اینجهت بچشم میخورد ۰قدرت سیاسی در ید بورژوازی است ولی هر فراکسیون بورژوازی میخواهد دولت را کاملا زیر سلطه و نفوذ خود درآورد ۰وقتی فراکسیونی از بورژوازی ، امکان مییابد به دستگاه دولتی چنگ اندازد، دگرگونی هائی در موقع آن پدید می‌آید ۰ دولت در ایران مالك بزرگترین سرمایه‌ها بوده و از طریق آن میتوان به سلب مالکیت و تحدید رقیب پرداخت ۰ دیگر نه تنها سیاست اقتصادی خاص این یا آن فراکسیون بلکه منافع وسیعتر یعنی تملك سرمایه فراکسیون ساقط شده و سرمایه‌های بزرگ دولتی ، تامین میگردد ۰ رقابت شدید میان اقشار بورژوازی در اینجا بصورت سلب مالکیت علنی، تحدید، اعمال قهر و انهدام مستقیم جهت جایگزین شدن بجای آن در می‌آید ۰ درحقیقت وقتی بورژوازی متوسط ایران حاکمیت سیاسی را بکف میآورد، قادر میگردد علاوه بر آنکه سرمایه‌های متوسط را رشد داده و سهم آنها در سود سرمایه

**- حزب جمهوری اسلامی طی جزوه‌ای درباره بنی‌صدر پس از سقوط وی اظهار میدارد که وی "جاسوس آمریکا"، "دوست و متحد اسرائیل"، "همدست فرانسه" و "امید آمریکادر ایران" بوده است! لیبرالها سپس در پاریس بخشی از مذاکرات خمینی با آمریکا پیش از بهمن ۵۷ را فاش ساختند!

را افزایش دهد، نمایندگان سیاسی این فراکسیون را نیز از طریق موقعیت دولتی یعنی تصاحب پروسه‌های تولید سرمایه‌داری بزرگ، بانکها و تجارتخانه های انحصاری دولتی بهمراه تصرف دستگاه دولتی بوضعیت بورژوازی بورو - کرات و بزرگ ارتقاء دهد. پس کاملا قابل فهم است که چرا وجود دو فراکسیون در بورژوازی متوسط ایران که یکی عمدتا بر صنایع و سودصنعتی و توسعه سرمایه‌گذاریهای صنعتی از درآمدهای نفتی اصرار میورزید و دیگری در سود تجاری و توسعه تجارت بر زمینه درآمدهای ارزی موجب شد که بر سر دستگاه دولتی و فرمانروائی برآن، یعنی منبع اصلی "درآمدهای بزرگ" نیز مبارزه گردد.

در اینجا بطور اخص تصرف قدرت دولتی بمثابه پیشبرد سیاست اقتصادی این یا آن فراکسیون و بطور اعم بمثابه مبارزه این دو فراکسیون برای تحول یافتن به بورژوازی بزرگ و بوروکرات میباشد.

ج - سیاست تمرکز دولتی و سرمایه داری دولتی .

حاکمیت جدید در شرایط بحران حاد سرمایه‌داری ایران بقدرت رسید. بحران از سالهای ۵۶ - ۵۵ در پی کاهش درآمد ایران از نفت ، رکود در سیستم اعتباری بانکها و بحران جهانی سرمایه‌داری پدیدار شد و خود را در رکود تولید و تورم فزاینده متجلی ساخت. طی سالهای ۷- ۵۶ این بحران تخفیف نیافته و بطرز شکننده‌تری بواسطه تحولات اقتصادی و سیاسی ادامه یافت. تا ۸۰٪ ظرفیت پاره‌ای کارخانه‌ها راکد شد. خروج مبالغ هنگفتی سرمایه بشکل ارز از ایران، هم ارز جهت خرید وسائل تولید و یدکی و غیره و هم سرمایه کافی جهت سرمایه- گذاری را کاهش داد. کاهش ورود مواد خام و وسائل یدکی و کاهش میزان سرمایه گذاریهای مولد، کارخانه‌ها را راکد نمود و پاره‌ای را بعلت عدم توانائی در رقابت با کالاهای مشابه وارداتی که همراه با کاهش تولید داخلی بازار را تسخیر میکردند ، از میدان بدر راند. سرمایه‌ها در بخش تولید و همچنین بانکها دچار ورشکستگی قطعی گشته ، ادامه فعالیت آنها با مشکلات اساسی مواجه بود و در مقابل بخش تجارت وسیعا فعال شد. کشورهای امپریالیستی بیمناك از عواقب جنبش انقلابی و قیام از سرمایه‌گذاری طویل‌المدت درمحیطی که جنبش کارگری و توده‌ای "امنیت و ثبات آنرا تهدید و سلب مینمود"

اجتناب کرده، عملا به صدور کالا ، ارائه وام و اعتبار و فروش اسلحه و خرید نفت با شرایط مناسب تر روی آوردند. اعتصاب کارگران شرکت نفت که قطع بزرگترین منبع و تامین ارز و انباشت در ایران را بدنبال داشت ، به این عوامل اضافه گردید. دستمزدهای واقعی به سرعت تنزل کردندو هزینه‌های اساسی زندگی گاهی تا ۴۰۰ ٪ و بیشتر افزایش یافتند .

بورژوازی و دولت وی در مواجهه با بحران اقتصادی (و همچنین سیاسی) ، ورشکستگی بانکها و بسیاری از صنایع علاجی نداشت جز آنکه با سرعت توان و میزان سرمایه را افزایش دهد. "شورای انقلاب " و "کابینه بازرگان" در مسیر قدمهای اصلی را برداشتند. طرح "ملی شدن صنایع بزرگ" و سرمایه - های "سرمایه‌داران متواری" (سازمان صنایع ملی و...)، "طرح تمرکز و ادغام بانکها" و بالاخره پاره‌ای اقدامات دیگر در این راستا نتیجه بلاواسطه بحران اقتصادی و همچنین سیاسی است .

تمایل به تمرکز صنایع وبانکها وغیره که معمولا ـ والبته به قیمت خطاهای تئوریك و عملی ـ از آن بعنوان برنامه "خرده‌بورژوازی" یاد میشود، در جامعه سرمایه‌داری ربطی به "برنامه" و "مطالبات" خرده‌بورژوازی نداشته و تنها محصول تکامل سرمایه‌داری و ناشی از ابعاد بحران ، ورشکستگی اقتصادی ، کمبود سرمایه‌ها جهت سرمایه‌گذاری، "وام" و "توسعه سرمایه - داری" است . بحرانها به تمرکز مبرمیت می‌بخشند .

> "بحرانها (هربحرانی و بحرانهای اقتصادی بویژه ولی نه تنها بحرانهای اقتصادی) نیز به نوبه خود بمیزان بس عظیمی بر شدت تمایل به تمرکز و انحصار میافزایند." (۴)

سرمایه‌دار ی‌در سیر تکامل خود پیوسته به تمرکز بیشتر سرمایه‌ها می‌انجامدو بحرانها این پروسه را تسریع میکنند. این موضوع بطور کلی در مورد تمرکز و انحصار دولتی نیز صادق است . این نوع تمرکز برای حفظ منافع بورژوازی ضروری و در پروسه عام انباشت اجتناب ناپذیر میباشد و فقط و فقط ضمن نجات سرمایه‌داران به آنان کمك میکند تا وضع خود را مستحکم سازند.

> "وقتی که بحرانها، ناتوانی بورژوازی را از ادامه مدیریت نیروهای مولده مدرن برملاساختند، آنوقت تبدیل موسسات

تولیدی و ارتباطی بزرگ به شرکتهای سهامی و مالکیت
دولتی اصولا غیرضروری بودن وجود بورژوازی را برای اداره
نیروهای مولده نشان میدهند." (۵)

بحرانها موجب میگردند که دولت بورژوازی مستقیما اداره و کنترل یا مالکیت سرمایه ها (وطبیعتا بزرگترین سرمایه‌ها) را بعهده بگیرد. زیرا سرمایه‌داران ورشکسته قادر به ادامه تولید و مدیریت سرمایه خود نمی‌باشند. تمرکز و انحصار دولتی مانع درآمدهای کلان بورژوازی نبوده، بعکس‌بمیزان‌بسیار بیشتری منافع وی را تضمین میکند. بدینوسیله هم از ورشکستگی نجات‌مییابد و هم سودهای هنگفت بچنگ میآورد :

"انحصار دولتی درجامعه سرمایه‌داری فقط‌وسیله‌ای است
برای افزایش و تحکیم درآمدهای میلیونرهای فلان یا
بهمان رشته صنعت که در شرف ورشکستگی هستند. (۴)

حاصل تمرکز دولتی سرمایه‌داری، تشدید استثمار وبهره‌کشی از طبقه‌کارگر به کمك دولت سرمایه‌داران میباشدو در نتیجه آن موقعیت دولت بمثابه ابزار سیادت طبقاتی با موقعیت مالکیت سرمایه‌داری ترکیب شده و بمیزان صد چندان ستم و فشار به کارگران و زحمتکشان افزایش مییابد. طرح "تمرکز دولتی" بدون طرح موضوع و ماهیت دولت در جوامع سرمایه‌داری و قلمداد نمودن "تمرکز دولتی" بطور کلی چون امری مثبت بسود کارگران و زحمتکشان و در"جهت سوسیالیسم"تنها به خدمت توجیه ارتجاع میآید. باید پرسید :

" دولت چیست ؟ دولت سازمان طبقه حاکمه است .مثلا درآلمان
سازمان طبقه یونکرها و سرمایه‌داران است . به این جهت
آنچه را که پلخانف‌های آلمان (...) (همچنین خروشچفیست
های ایران) "سوسیالیسم نظامی" (وبخوان در ایران راه رشد
غیرسرمایه‌داری)مینامند در حقیقت همان سرمایه‌داری
انحصاری نظامی دولتی یا بعبارت ساده‌تر وروشن‌تر
اعمال شاقه نظامی برای کارگران و حمایت نظامی از سرمایه-
داران است ." (۶)

ما شاهد آن بوده‌ایم که پابپای توسعه تمرکز دولتی در ایران، تمرکز صنایع و

کنترل آنها بدست دولت، شرایط طبقه کارگر از هر جهت، از لحاظ سطح معیشت و از لحاظ امکانات مبارزه علیه سرمایه‌داران بمراتب سخت‌تر و دشوار گردید. دولت بهره‌کشی سرمایه‌داری را مستقیما با ستم سیاسی ترکیب نموده و بطور متمرکز بر طبقه کارگر وارد مینماید. هراعتراض و مبارزه‌ای بر ضد سرمایه‌داران، بخصوص بخشهای دولتی و تحت کنترل دولت با حمایت نظامی پاسداران، کمیته‌چی‌ها و "گاردهای کارخانه" از "سرمایه" پاسخ داده میشود. کارخانه‌ها و مراکز تولیدی بزرگ از پادگانهای نظامی بزحمت قابل تشخیص اند! بورژوازی حاکم و متحدان رویزیونیست آن (توده‌ای-اکثریتی‌ها و ...) وانمود میکنند که تمرکز دولتی خصلت سرمایه‌داری تولید را از میان برمیدارد. آنها تمرکز سرمایه‌ها توسط دولت سرمایه‌داری را سیاستی "دمکراتیک"، "ضدامپریالیستی"، "خرده‌بورژوائی" و "معبری بسوی سوسیالیسم" میدانند. اما تمرکز دولتی سرمایه داری خصلت کاپیتالیستی تولید را نابود نکرده، بل ستم سیاسی را نیز با آن جمع میکند:

> "نه تبدیل نیروهای مولده به شرکتهای سهامی و نه به مالکیت دولتی، هیچکدام خصلت سرمایه‌داری نیروهای مولده را زایل نمیکند.... دولت مدرن بهرشکلی که باشد عمدتا یك دستگاه سرمایه‌داری است، دولت سرمایه‌داران است، کمال مطلوب مجموعه سرمایه‌داران است. او هر هرچه بیشتر نیروهای مولده را تحت مالکیت خود درآورد، بیشتر بصورت سرمایه‌دار کل واقعی درمی‌آید و اتباع دولت را بیشتر استثمار میکند." (۵)

تمرکز سرمایه‌ها در ایران شدت استثمار کارگران و همزمان سرکوب آنان را فزونی بخشید. بعلاوه تمرکز دولتی صنایع بزرگ و بانکها و بخشی از تجارت آنها را از دورپیمائی جهانی سرمایه مالی و وابستگی انقیاد آمیز بدان نرهانید زیرا سیاست حاکم براین تمرکز، سیاست سرمایه‌داران است. وابستگی سرمایه‌داری ایران به سرمایه مالی بجای خود باقی مانده و حتی گسترش یافت: تمرکز تحت سیاست سرمایه‌داران و درکشور سرمایه‌داری وابسته هم بجز این نمیتواند به چیز دیگری ختم شود. بالاخره سیاست تمرکز دولتی (اعم از آنکه

تمرکز سرمایه‌داری یا سوسیالیستی باشد، یعنی دولت سوسیالیستی تمرکز صنایع و ... را هدایت کند) بهیچوجه سیاستی خرده‌بورژوائی نیست و درهمین جاست که عمیقترین تحریفات صورت میگیرد. اقتصاد خرده‌بورژوائی - تا آنجائی که هنوز از خرده‌بورژوا سخن در میان است - بر پراکندگی ابزار تولید و توزیع متکی میباشد. خرده‌بورژوازی از تمرکز دولتی نصیبی نمیبرد تا درراه آن بکوشد. زیرا تمرکز بزیان تولید خرد و سرمایه اندك پیشه‌ور شهری و یا دهقانان خرده‌مالك تحقق مییابد. تمرکز دولتی خرید محصولات کشاورزی و انحصار آن توسط دولت بقیمت خرید انحصاری و در نتیجه بهره‌کشی سخت و ورشکستگی دهقانان میکشد. تمرکز دولتی صنایع و تولیدات، شرایط بازار رابه زیان پیشه‌ور شهری تغییر میدهد. تمرکز تجارت و توزیع، خرده‌سوداگر توزیع کننده را از میدان بدر میراند. استدلالی که "سیاست تمرکز دولتی" را "سیاستی خرده‌بورژوائی" ارزیابی میکند، مخالف با واقعیات و جریانات مربوط به تمرکز دولتی در ایران (ودر سطح جهانی مثلا در عراق، سوریه، الجزایر و غیره) بوده و از نقطه نظر تئوریك احتجاجی پوچ، ارتجاعی و ضد - مارکسیستی است و بس.

> "خرده‌بورژوازی در مقابل هرگونه مداخله دولتی و حساب و کنترل، خواه دولتی سرمایه‌داری و خواه دولتی سوسیالیستی مقاومت میورزد. این یك واقعیت کاملا بی‌چون وچرا ست که ریشه یك سلسله اشتباهات اقتصادی از عدم درك آن آب می‌خورد." (۷)

خرده‌بورژوائی که "سرمایه اندکی" اندوخته، دشمن تمرکز وکنترل دولتی می‌باشد. او میخواهد بهرقیمت شده این "سرمایه" را افزایش دهد بدون آنکه "مانعی" و "شریکی" آنهم شریکی قدرتمند چون دولت، سد راهش باشد.

> "خرده‌بورژوائی که چندهزاری ذخیره کرده است، دشمن سرمایه‌داری دولتی است و میخواهد این چندهزار را حتما برای خود و علیه تهیدستان و هرگونه کنترل همگانی دولتی بجریان اندازد." (۷)

تمرکز دولتی سرمایه‌داری، گرچه هرگز با کنترل وسیع و همگانی همراه نیست و

نمیتواند باشد اما سرمایه کوچك خرده‌بورژوا را کاملا منقید میسازد و بمیزان وسیعتری از میدان بدر میراند. خرده‌بورژوائی که در سودای "تصرف سرمایه بزرگ" میسوزد، و آرزو دارد به سرمایه بزرگ و بوروکراتی تبدیل شود تا هنگامی که به چنین موقعیتی ارتقاء نیافته‌و هنوز بحالت یك خرده‌بورژوا باقیست ناگزیر از منافع سرمایه کوچك و خرد خود برعلیه تمرکز دولتی دفاع میکند و با سرمایه داری دولتی خصومت میورزد.

تمهیدات رویزیونیستی و خود حکومت مبنی بر استقرار "سیاست تمرکزدولتی" بر "عدالت اجتماعی" و عملکرد "سودبخش" آن در "خدمت‌توده‌ها" در مواجهه با واقعیت تاب لحظه‌ای ایستادگی را ندارد. تمرکز دولتی و سرمایه‌داری دولتی در ایران تحت شرایط مشخص دوران مابعد قیام بهمن ماه علاوه بر نقش خاص دولت در اقتصاد ایران (ر.ك. بخش ۴ همین رساله) محصول بحران اقتصادی-سیاسی سالهای ۷-۵۶ و پس از آنست. در این پروسه که ابتدا تحت رهبری بورژوازی لیبرال انجام میگرفت و طراحان اصلی آن بازرگان-بنی‌صدر بودند، چه بورژوازی تجاری و چه بورژوازی مولد هردو با یکدیگر توافق داشتند. ولی مثل هرجای دیگری، هریك سلطه خود براین تمرکز و تصاحب و کنترل بخش بزرگتری از سرمایه و جهت دادن به آن در انطباق با منافع فرا-کسیونی اشان را تعقیب میکردند. هریك برای این تمرکز، سیاست اقتصادی معینی را ارائه میدادند و در واقع هریك بنحوی راه بسوی تحول به بورژوازی بزرگ و بوروکرات را طی مینمودند. کمافی‌السابق اینجا هم منافع عام سرمایه با منافع خاص بخشی از آن ترکیب شده و دو خط مشی اقتصادی را ارائه میداد. رد پای این سیاستها در سرتاسر سالهای مذکور و در کلیه پاسخها به بحران اقتصادی با برجستگی به چشم میخورد. طراحان اصلی تمرکز دولتی در ایران بورژوازی، و مقدمتا بطور عمده لیبرالها بودند، و نه خرده‌بورژوازی.

یادآوری این موضوع خالی از فایده نیست که نبایستی هرگونه تمرکز دولتی را بمعنای محو سرمایه غیردولتی تلقی کرد و نیز نباید تمرکز دولتی را از شکل های ویژه ای که که در رابطه با منافع فراکسیونهای بورژوازی احراز میکند، جدا ساخت. تمرکز دولتی در ایران سابقه دیرین داشته و پیش از سال ۵۷ نیز بخش مهمی از تجارت، تولید و بانکها در مالکیت دولت و یا با مشارکت سهامی

دولتی فعالیت میکردند . این تمرکز همواره تا حدود معینی بنا به مقتضیات کل جامعه سرمایه‌داری صورت میپذیرد و درجوار خود درصد عظیمی از سرمایه - داران غیردولتی را دارد. تمرکز عمدتا در پیشرفته‌ترین و بزرگترین بخشهای سرمایه عملی میشود و درهمین جاست که هنگفت ترین سودها نهفته است . مالکین سابق در اغلب موارد به سهامداران تبدیل میشوند و از مدیریت کار- خانه (وبنگاه) مستقیما دور میگردند : آنها در پایان سال (یا موعدهای معین تجاری) به بانکها رجوع کرده و سود سهام خود را، که تضمین شده است، وصول میکنند و در مجمع عمومی سالانه سهامداران نسبت به سیاستهای مدیریت (و البته به نسبت سرمایه‌اشان) اشتراك مساعی مینمایند !
این یادآوری در بحث ما از اهمیت بسیار برخوردار است .

* * *

۳-۲ دو حزب بورژوازی

دو فراکسیون بورژوازی بزودی بشکل دوحزب و دو جریان حزبی در جامعه ظاهر گردیدند : فراکسیون بورژوازی مولد بنام لیبرالها و احزاب لیبرالی (جبهه ملی، نهضت آزادی، جاما و غیره) و فراکسیون بورژوازی تجاری، حزب جمهوری اسلامی و زوائد آن .
چنین تصوری خطاست که هرنماینده بورژوازی لیبرال ، باید حتما یك صاحب صنعت و هرنماینده بورژوازی تجاری یك تاجر و صاحب تجارتخانه باشد.درهر دو حزب علی‌الخصوص در حزب جمهوری اسلامی افراد فوق‌العاده متنوعی از حیث پایه اجتماعی عضویت دارند. عناصری از خرده بورژوازی در رده‌های بالای این حزب، و نه در رهبری آن مشهودند. در هردو حزب وکلا، حقوقدانان اقتصاددانان و " دکترهای " رشته‌های گوناگون، آخوندها و دانشجویان شرکت دارندکه یا دنباله‌رو ان این احزاب یا آنکه نماینده شاخص سیاسی این یا آن فراکسیون بورژوازی اند. میان نمایندگی سیاسی طبقه (و فراکسیون طبقاتی) و خود طبقه عموما چنین رابطه‌ای وجود دارد. نماینده سیاسی بورژوازی شاید ابدا یك سرمایه‌دار تاجر یا صاحب صنعت نباشد و فقط از لحاظ نحوه تفکر و تئوری خود، نقشه‌ای که پیش میبرد و آن نحوه زندگی که غایت خود میداند در

همان چهارچوب قرار گیرد و محصور شود. مارکس در ایضاح این مطلب تذکر می دهد :

"نبایستی تصور کرد که تمام نمایندگان دمکراسی، دکاندار یا مفتون دکانداران هستند. اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش میتوانند از زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند. عاملی که آنها را به نمایندگان خرده بورژوا بدل میسازد، این است که مغز آنها نمیتواند از حدی که خرده‌بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست، فراتر رود و بدین جهت در زمینه تئوریك به همان مسائلی و همان راه‌حلهائی میرسند که خرده بورژوا بحکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه پراتیك به آن میرسد، بطور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی یك طبقه با خود طبقه‌ای که نمایندگی آنرا دارند، نیز بر همین منوال است." (۱)

آنچه در مورد این احزاب باید همواره در نظر داشت، ایدئولوژی، سیاست و بویژه سیاست اقتصادی آنها در عرصه پراتیك است. انگشت نهادن برروی این یا آن شخص متعلق به حزب بدون تعیین خط مشی و نتایج عملی سیاست حزبی کار را به ارزیابی بورژوائی میکشاند. در هردو حزب افراد و "فعالین" سابق حکومت شاه فعالند. پاره‌ای اعضای هردو حزب حتی ملیت ایرانی ندارند (مثلا یزدی از لیبرالها، جلال‌الدین فارسی از حزب جمهوری اسلامی که هر دو برای ریاست جمهوری کاندید شده بودند. اولی تبعه آمریکا بود و دومی ملیت افغانی دارد!).

جاسوسان مشهور و قدیمی و عمال علنی امپریالیسم (آیت ها) در هردو حزب حضور محسوس دارند. ابوترابیان عضو حزب جمهوری میگوید : گروهی از افراد وابسته به حزب را "سلطنت طلبان"، "افراد حکومتی سابق"، اشخاص "مجهول‌الهویه" (!) و ... تشکیل میدهند. او اضافه میکند : در این گروه "از هر قماشی" میتوان مشاهده کرد و :

"اگر روزی زعمای حزب ... حوصله تحقیق و بررسی در

*- منظور وی از سلطنت طلبان طرفدار "خاندان پهلوی" است.

سوابق اینگونه افراد را داشته باشند، خواهند دید که اغلب کسانی هستند که در طی ۴۰ سال اخیر به ترتیب عضویت حزب توده، حزب دمکرات، جبهه‌ملی، حزب ملیون، حزب ایران نوین، حزب رستاخیز و سرانجام حزب جمهوری اسلامی را داشته‌اند." (اطلاعات - ۵۹/۶/۲۰)

این گروه افراد، در خدمت سیاست حزبی و دولتی قرار دارند. بررسی احزاب سیاسی، بررسی چنین موارد یا جریاناتی نبوده، اساسا بررسی سیاست و خط مشی طبقاتی این یا آن حزب است. طبیعتا پس از این جایگاه و نقش "قماش" مذکور را نیز باید ملحوظ داشت ولی فقط پس از این. اینکه سیاست حزب لیبرالی یا جمهوری اسلامی کاپیتالیستی و خادم امپریالیسم میباشد، از اینطریق اثبات نمیگرددکه در این حزب جاسوسان، عمال امپریالیسم و سرمایه‌داران در رهبری قرار دارند، تنها پس از بررسی ماهیت طبقاتی- سیاسی حزب معلوم میشود چرا و چگونه، چنین عمالی بدین احزاب پیوسته‌اند و یا درراس آن موقعیت رهبری و بنیانگذاری را دارند.

ا.م.ک. میگوید: حزب جمهوری‌اسلامی حزب دست ساخته امپریالیسم برای خرده‌بورژوازی است. این درست است که هر حزب بورژوازی خود را نماینده جامعه معرفی میکند و بکمك ایده‌های مبهم، کلی، عوامفریبانه و کاذب نهایت جهد خود را مصروف میدارد تا جمعیت هرچه بیشتری از مردم را به صفوف‌خود بکشاند و به دنباله‌روی از سیاست خویش متقاعد نماید. اگر حزب جمهوری اسلامی با اتکاء بر توهمات مذهبی و معتقدات دینی و شعارهای پرهیاهو توانست بدوا بخش قابل ملاحظه‌ای از اقشار خرده‌بورژوازی را جلب نماید، مبین توفیق این حزب در فعالیت ضدانقلابی خویش است. اگر این حزب سیاستی مطابق منافع امپریالیسم دارد، این نشان میدهد که نماینده بورژوازی وابسته ایران، یا فراکسیونی از آن میباشد. ولی مگر لیبرالها نیز به جلب خرده‌بورژوازی (مجاهدین) اهتمام نورزیدند و خادم امپریالیسم نبودند؟! حزب جمهوری اسلامی و حزب لیبرالی، هردو احزاب بورژوازی ایران بوده و با تمام قوا سعی مینمودند توده‌های مردم و بخصوص خرده‌بورژوازی را فریب داده، بیطرف سازند و یا مجذوب و جلب به خود نمایند. این احزاب بنا به

ماهیت خود خادم سرمایه امپریالیستی و سیاست آنها با سیاستهای این یا آن امپریالیسم در منطقه و ایران خویشاوندی دارد. اما ابراز اینکه حزب جمهوری ، حزب دست ساخته امپریالیسم (ونه حزب یك طبقه و یك فراکسیون معین بورژوازی !) برای خرده‌بورژوازی ! (ونه حزبی که تلاش دارد توده‌ها را بفریبد و از جمله خرده‌بورژوازی را) ادامه همان سطحی نگری سابق الذکر است و بالاخره به این نتیجه میرسدکه : حزب جمهوری فاقد هرگونه " پایه طبقاتی " بوده ، هیچ طبقه‌ای دیگر منافع خود را در آن نمیبینند (پس از ۳۰ خرداد ـ اعلامیه مشهور ۱۰م.ك) . تاریخ واقعی مبارزه طبقاتی خلاف آنرا ثابت مینماید ، ضمن اینکه چنین نظری از لحاظ تئوریك نیز پرت و پلائی اپورتونیستی بیشتر نیست .

حزب لیبرالی ، که اکنون تا حدی با آن آشنا شده‌ایم ، سابقه‌ای دیرین داشت . این حزب در سالهای ۳۰ تا ۳۲ توفیق آنرا یافت تا به قدرت سیاسی را ه یابد و مبارزه‌ای را در آن هنگام برای در دست گرفتن منابع انباشت اولیه و علی العموم نفت ... دنبال کند و شکست بخورد ولی بهمراه این شکست جنبش انقلابی را ، که در پی وی راه میسپرد ! ، تسلیم ارتجاع نماید . شکست ۳۲ آنرا برای مدتها از صحنه دور کرد تا اینکه در اواخر سالهای ۳۰ و اوائل دهه ۴۰ آخرین توان خود را بروز داده و دوباره تا سالهای طولانی بفراموشی سپرده شد . حزب لیبرالی حداکثر سیاست بورژوا ـ رفرمیستی داشت و هرگز قادر به گامی فراتر رفتن از آن نبود . در سالهای ۷ ـ ۵۶ این حزب دوباره ، مثل روحی که سیر حوادث آنرا احضار کرده باشد، در صحنه اجتماعی ظاهر میگردد واز حالت یك کاست و جمعیت نیمه علنی مطیع خارج میشود . همانطور که دیدیم لیبرالها سلطنت مشروطه و وفاداری به قانون اساسی آنرا از شاه میطلبیدند . دلبستگی به "قانون" و "مبادی آداب" سرمایه بودن موجب میشد این حزب در مجادلات درونی بورژوازی با زبونی و پستی کامل خواهان تخفیف فشار بخود ، اصلاحات ناچیز و ذره‌ای (به اندازه ناچیزی) شرکت در قدرت سیاسی "جهت استحکام پایه‌های سلطنت" شود . بخشی از این حزب (حزب ایران) برهبری شاهپور بختیار در واپسین لحظات جنبش توده‌ای با وظیفه دوگانه حفظ دستگاه دولتی و انتقال قدرت سیاسی ، به نخست وزیری دست یافت . او

محلل انتقال دستگاه دولتی شد ۰ او وظیفه خود را انجام داد ولی ماهیت ارتجاعی حزب خویش و خود را چنان در ایفای این وظیفه آفتابی کرد که حکام جدید راهی جز تکفیر و "فرار" دادنش نیافتند !

حزب لیبرالی، منافع بورژوازی متوسط و بطور عمده مولد را منعکس میکرد ۰ در راس آن پاره‌ای بورژواها، وکلا ، حقوقدانان و مهندسان قرار داشتند که علیرغم مهجور بودن عموما با دستگاه بوروکراسی شاه پیوند داشته و از لحاظ اقتصادی و سیاسی در رابطه نزدیکی با بانکهای امپریالیستی و سرمایه بزرگ داخلی بودند ۰

لیبرالها در مبارزه سیاسی اهل مخاطره نبودندو در شدیداللحن ترین "عریضه-های اعتراضی " به دربار شاه و سپس خمینی هرگز اجازه ندادند لقب "اعلیحضرت " و "محضر امام" را از قلم بیاندازند ۰ این حزب ، ناسیونالیسم کهنه و بی‌محتوی را با مذهب رفرم شده بهم آمیخت و اگرچه محور اصلی تبلیغات آن "ملت " و "ملی" بود اما در ترکیب "اسلام با ملیت " و "امت با ملت " غفلت نمینمود ۰

آن حزب دیگر، حزب جمهوری اسلامی که بلافاصله پس از قیام رسمیت یافت و به فاصله ۷ ماه تا اواخر تابستان ۵۸ به نیرومندترین حزب بورژوازی در ایران تبدیل گردید، توسط پاره‌ای آیت الله‌های مشهور که قبلا نام "روحانیت مبارز" داشتند، بنا گردید و در راس آن خمینی و بلافاصله پس از او بهشتی ، منتظری، رفسنجانی و دیگران جای داشتند ۰ علاوه برآن موسسین بورژوا -تجار نیز در هیئت موسس حزب ، جمعیت قابل توجهی را تشکیل میدادند، چه درعبا و عمامه و چه بدون آن ۰

حزب جمهوری، حزب تجار و سوداگران ، مخصوصا تجار متوسط بود (بیاد هست که تجارت بزرگ نیز پیش از سال ۵۷ اساسا در دست بورژوازی بزرگ متمرکز بود) ۰ این حزب نیز در طی تاریخ تکامل خود ، سیمای ضدانقلابی و ارتجاعی - اش را ظاهر ساخت ۰ در "جنبش مشروطیت " خواهان "مشروعیت " ، دردوران سلطنت رضاشاه او طالب "حکومت اسلامی" بود ۰ در جنبش ملی ۳۱- ۱۳۳۰ ، دشمنی علنی با جنبش مذکور را برله انگلستان نشان داد ۰ در سال ۴۱ درمقابل تحولات ارتجاعی - بوروکراتیک که بر ضد انقلاب صورت میگرفت، جانبدار

حفظ وضع موجود گردید. حزب جمهوری اسلامی به کهنه‌ترین ایده‌های مذهبی دست آویخت و ضمنا از پوشیدن لباسهای "ضدامپریالیستی- ضدآمریکائی" ، "ضدفئودالی و ضدسرمایه‌داران" برای دفاع از امپریالیسم ، سرمایه‌داری و مناسبات کهن دریغ نمیورزید.

این حزب با استعانت از رهبری مذهبی خود ، خویشتن را وارث "اسلام" و "سنن صدر اسلام" نامید و به سازماندهی گسترده‌ای (حتی قبل از ۵۷) در میان آخوندها و طلبه‌ها در رابطه با بازار دست زد. بنام غیررسمی "حزب‌الله" توانست تدریجا کلیه ارگانهای دولتی را بزیر فرمانروائی خود بیاوردو اتوریته خویش را در آنها تامین کند. حزب جمهوری سازمانده فعال باندهای سیاه "حزب‌الله" بود و اگر چه لیبرالها به رقابت با آن، باندهای سیاه خاص خود (کلاه‌سبزهای "مدنی" ، سیاه جامگان "فروهر" ، گارد ریاست جمهوری " بنی- صدر") را بوجود آوردند، اما هرگز تحرك و دامنه سازمانی "حزب‌الله" را نیافتند و نتوانستند بهمان اندازه به "حزب" خود خدمت نمایند.

این حزب در میان تجار بازار ، بسیاری از کسبه و توده‌های متوهم و مذهبی خرده‌بورژوازی از نفوذ بالنسبه فراوانی برخوردار شد و برعکس حزب لیبرالی صفوف متمرکزتر و فشرده‌تری را از ابتدا تشکیل میداد. این دو حزب احزاب اصلی بورژوازی و احزاب حاکم در فاصله سالهای ۶۰- ۵۷ هستند. کلیه احزاب دیگر بورژوازی ، که فی‌الواقع احزاب "سلطنت طلب طرفدار دودمان پهلوی" و "ولیعهد" شاه باشند ، علیرغم تبلیغات رژیم جمهوری اسلامی در این سالها و توهمات خرده‌بورژوائی که این احزاب را در عنوان "ضد انقلاب مغلوب" حتی از "ضدانقلاب غالب" نیرومندتر جلوه میداد (و از یاد میبرد ارتش همان ضدانقلاب مغلوب اکنون هنوز باقی و غالب در خدمت جمهوری اسلامی است !) با از کف دادن قدرت سیاسی، بمقام اپوزیسیونهای تبعیدی که دل به رقابتهای امپریالیستی خوش کرده بودند، تقلیل یافتند. ضمن آنکه قدرت اقتصادی آنها نیز تا حد قابل توجهی به احزاب جدیدا حاکم بورژوازی سپرده شد ! این دوحزب بورژوازی در فاصله مورد بحث ما رهبری اصلی بورژوازی ایران را به عهده داشته و با حفظ و بازسازی دستگاه بوروکراتیك - نظامی دولتی و سرکوب مبارزات انقلابی مردم و بویژه طبقه کارگر، ارکان سرمایه‌داری

وابسته ایران را از آنکه صدمه ببینند، نجات دادند. مبارزه دورنی بورژوازی که عمدتا مبارزه همین دو حزب محسوب میگردد، تابع دیالکتیك تضادهای طبقاتی موجود جامعه و در راس آن مبارزه فی‌مابین طبقه کارگر و بورژوازیست. سالهای میان ۵۷ تا ۶۰ را از جهت مضمون سیاسی این مبارزه میتوان به سه مرحله اصلی تقسیم نمود. شاخص اصلی و تعیین کننده هر سه مرحله عبارت میشود از قلع و قمع و سرکوب متحدانه جنبش انقلابی توسط جناحین بورژوازی حاکم و به همین تناسب یعنی با هرپیشرفت در این زمینه تشدید مبارزه درونی فرا - کسیونهای بورژوازی با یکدیگر و از میدان قدرت سیاسی بدر رانده شدن لیبرالها توسط حزب جمهوری اسلامی: دامنه و شدت درگیریهای دورنی بورژوازی با دامنه و شدت جنبش انقلابی علیه آن عموما نسبت معکوس دارد. بعبارت رساتر برای بورژوازی اول تالان انقلاب و بعد تصفیه حسابهای دورنی مطرح است.

* * *

۳-۳ انقلاب و منازعات فراکسیونی بورژوازی

دراوج جنبش انقلابی همه بندوبستها و قراردادهای لازمه میان شورای انقلاب و بختیار و رهبران ارتش و نمایندگان امپریالیسم (و از جمله آمریکا) امضاء شد. کابینه بازرگان که بورژوازی پیش از قیام آنرا تشکیل داد، بدستور خمینی و تصویب شورای انقلاب، "اداره امور مملکت" را در دست گرفت. بازرگان نخست وزیر شد و تا اشغال سفارت آمریکا توسط "دانشجویان پیرو خط امام" که به استعفای وی منجر شد (بهمن ۵۷ تا آبان ۵۸) در این موقعیت باقی ماند. این دورانی است مملو از تضادهای عظیم! پس از قیام این کابینه و آن شورا، که با دیده نفرت به قیام می‌نگریستند، خود را مخلوق و وارث بلاواسطه قیام خواندند! "گوادلوپ" جای خود را به "قیام" سپرد.

دولت "بازرگان"، یا بعبارت صحیح کابینه بازرگان، خود را موقتی دانست و هرآنچه را بدان مربوط میشد با همین توصیف شایسته انهدام نامید. لیبرالها که در راس کابینه قرار داشتند و کل بورژوازی از آنرو خود را "کابینه موقت" میخواندند که وضع ایجاد شده پس از قیام واقعا جنبه موقتی داشت. بازرگان

وکل "شورای انقلاب" این موقتی بودن را چنین می‌فهمیدند که" تا استحکام قطعی حکومت اسلامی و روال عادی یافتن امر" همه چیز موقتی است : فقط آن "موقعیتی موقتی نیست" که بورژوازی در برابر خود با یک جنبش انقلابی نیرومند تهدید کننده روبرو نباشد. "کابینه بازرگان" مبین کابینه‌ای عاجل است و بمجرد "عادی شدن اوضاع دیگر ضرورت خود را از دست میدهد." اما این موقتی بودن هنوز معنی دیگری نیز در برداشت و آن "جریان داشتن" رقابت میان دو حزب بر سر کسب موقعیت فائقه بود.

بورژوازی بدون استثناء و همصدا کابینه بارزگان را مدح و ستایش مینمود، حتی "ضدانقلاب مغلوب"، آن احزاب ریز و خردی که در فرانسه، آمریکا و آلمان و انگلستان برای "نجات میهن و سلطنت!" مثل قارچ سربر می‌آوردند تا "سرمایه‌های گریخته" را جذب نمایند و "محفل‌های اندوه بار" ساقط شده‌گان را دلگرم سازند، هم از این مداحی اجتناب نمیکردند : زیرا این کابینه هر چه بود موقتی بود! خمینی "قیام علیه کابینه بازرگان" را مرادف "قیام ضد خدا و ضداسلام" خواند. جناحین بورژوازی نهایت قوه خود را برای نیرومندی این کابینه بر علیه انقلاب بکار بستند. اما انقلاب نیاز به فتوا را از دست داده و بدون رجوع به هرمرجعی و بر علیه کابینه بازرگان گسترش یافت و دامن "حکومت اسلامی" را گرفت. اگر بورژوازی به بانك رسا قیام علیه کابینه بازرگان را قیام "ضداسلام و خدا" میداند، پس پیش از هرچیز خود اوثابت میکند علیه این هردو، قیام لازم و حتی ممکن است. مگر بالاخره این بورژوازی نبود که با اشغال سفارت و "انقلاب دوم" کابینه بازرگان را ساقط نمود؟ اگر انقلاب آتی بناگزیر عمیقترین نفرت را نثار منادیان و رهبران "اسلام" سازد و انتقام توده‌ها علیه آنرا سازمان دهد، مقدمتا از آنروست که بورژوازی در همه شناعات و ستم‌های خود و قوانین متداول جامعه سرمایه‌داری، "خدا و اسلام" را عامل اصلی و منشاء نهائی معرفی کرده و چنین "منادیانی" رهبران "مجتهد" بورژوازی شده‌اند.

خدا (دین) در اینجا چهره خود را در دفاع از بهره‌کشی و ستم و جنایات طبقه حاکمه چنان علنی ساخته که راهی برای عقب نشینی باز نگذاشته، نه آنکه توده‌ها از این آگاهی وارونه خویش از جهان دست برداشته‌اند، برعکس این

آگاهی آغاز بدان کرد که عینیت خود را بمثابه توجیه وضع موجود و تسلی کاذب رنجهای بشری و زینت زنجیرهائی که دست و پای وی را میفشرند، بعنوان "عطر معنوی" جهانی بیگانه و منقسم به طبقات متخاصم افشاء کند. توده‌ها در انقلاب آتی از آنرو با اینصورت افیونی توجیه جهان خواهند جنگید که مستقیما علیه خود این جهان ظالمانه به نبرد برخواهند خاست.

"مبارزه علیه مذهب، مبارزه مستقیم علیه آن جهانی است که عطر معنوی آن، مذهب باشد." (۸)

پس آن مردمی که ابتکار و نبوغ و همه شجاعت و قهرمانی تاریخی‌اشان را در انقلاب آتی بر علیه بنیادهای نظم کنونی بروز خواهند داد، ناچار در قیام، یعنی در پراتیك خود پرده پندارهای کاذب و توجیه‌گر انقیاد را فرو خواهند افکند و به آتش خواهند کشید. نه کابینه‌ها، بلکه دولت و ماشین بوروکراتیك - نظامی آنرا در هم خواهند شکست. آن آگاهی که با دارهای مرگ مرتجعین زمینی برافراشته میشود، خود را عملا علیه این "تقدس آسمانی" دولت و طبقه حاکمه، "تقدس آسمانی" جهان کهنه قرار داده است. طبقه حاکمه‌خود از روز نخست میگوید: قیام علیه بورژوازی و دولت وی و قیام علیه اسلام یکی است و کارگران و زحمتکشان ایران - علیرغم هر پیشداوری - و ناآگاهی مذهبی اشان تا آنجا که به قیام مبادرت ورزند، پس "علیه اسلام" نیز برخاسته‌اند. همانسان که بورژوازی برای سفت کردن قلاده‌های اسارت مادی کارگران و زحمتکشان به آنها عطر معنوی مذهب را می‌آلاید! و برعلیه آن مبارزینی که زنجیره‌های بندگی را می‌درند، جنگ جمل براه میاندازد تا با "ذوالفقاری کفر ستیز"، میلیونها مردم ستمکش را که مبارزه‌اشان دلیل کفر آنهاست بخاك وخون بکشاند. این حقیقت دارد که "اگر این حکومت از دست برود، اگر جمهوری اسلامی از بین برود، اسلام از بین میرود و دیگر سربرنمی‌آورد!" (خمینی). برای حفظ و استحکام این حکومت بورژوازی قدم به قدم عقب راندن توده‌هائی را که با قیام - اگر چه قیام ناتمام و شکست خورده - به پیش جهیده بودند، آغاز کرد. جنبش انقلابی در همه زمینه‌ها از جهت مضمون و در مواردی دامنه خود گسترش نوین یافت. کارگران با سرعت به تشکیل اتحادیه‌ها و "شوراها" ی خود پرداختند و در راه اتحاد و سرتاسری کردن آنها میکوشیدند. اعتصابات

اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر با شعارهای نوین وارد صحنه میشود.
طبقه کارگر که سطح معیشت سابق خود را نیز در جریان بحران از دست داده بود، نه تنها خواهان افزایش دستمزدها، همچنین خواهان کنترل کارخانه‌ها و موسسات تولیدی توسط "شوراها" و "اتحادیه‌ها" شد و در مواردی به این امر تبادر کرد. کارگران و کارکنان صنعت نفت که نقش عظیمی در جنبش انقلابی داشتند، بصراحت اعلام نمودند: "ما کارگران باید در شورای انقلاب نماینده داشته باشیم" ! بورژوازی پاسخ داد: "کارگران میتوانند درمجلس بعدی نماینده داشته باشندولی در شورای انقلاب نه" ! (خمینی). "شورای انقلاب" تعلق به بورژوازی دارد و اکنون که طبقه کارگر قادرنشده است در قیام پیروز - مند خود حکومت را تشکیل دهد و قدرت سیاسی را بکف آورد، باید توسط این "شورا" سرکوب گردد. طبیعتا پرولتاریا پس از قیام بروشنی با این موضوع مواجه شد که "هیچ چیز به کف نیاورده است !" و روند سیاسی حاکم بر علیه او سازمان می‌یابد. ایده‌های دمکراتیک در صفوف پرولتاریا رواج بیشتری میگیرد و در عرض چند ماه پرولتاریا پیشتاز مبارزه ضدامپریالیستی و دمکراتیک انقلابی در عمل گردیده، خواهان "ملی شدن صنایع" و خلع ید از امپریا - لیست ها و تغییر سیاست های اقتصادی میشود.
جنبش کارگران بیکار و بیکاران برای "بیمه بیکاری" که تقریبا در تمام‌نواحی کشور توسعه مییافت، مدارج بالای مبارزه را طی مینمود. کارگران بیکاردر کنار کارگران شاغل "اتحادیه بیکاران"، "اتحادیه و سندیکاهای پروژه‌ای" و ... را بوجود آوردند. طبقه کارگر شعار "مرگ بر آمریکا" را مرادف مرگ بر سیاست سرکوب و خفقان رژیم جدید، به شعار جنبش خویش مبدل میسازد. بورژوازی در همه جا به تخریب و توطئه علیه جنبش کارگری میپردازد. سیستم اتحادیه‌های دولتی، که در طی قیام از هم فرو پاشیدند و جای آنرا اتحادیه‌های مبارز کارگری میگرفت، بنام شوراهای اسلامی از طرف حزب جمهوری اسلامی سازمان داده میشدند. به تدریج انجمنهای اسلامی که وظیفه مکمل شوراهای اسلامی را انجام میدهد، یعنی ارگان جاسوسی و تحمیق سیاسی - ایدئولوژیک کارگران پدید میآیند. شورای انقلاب و کابینه بازرگان به ایجاد نیروئی که وظیفه مخصوص "حفظ امنیت در کارخانه‌ها" و "جلوگیری از هرج و مرج" را

عهده‌دار است یعنی "نیروی ویژه" همت گماشتند. تظاهرات و راهپیمائی - های کارگران بیکار به گلوله بسته شد و در صنایع و کارخانجات بزرگ کشور، هر گاه اعتصابی سخت و پیگیر وقوع میپیافت، نه تنها عمال بورژوازی، "کمیته‌ها و انجمنهای اسلامی" کارخانه با "نیروی ویژه" وارد کار میشدند بلکه سرانجام پاسداران و کمیته‌های نظامی بورژوازی بدانجا نیرو اعزام میکردند. با اینوجود جنبش کارگری مرتبا رو به تعالی حرکت میکرد.

این جنبش روز بروز بیشتر با جنبش کمونیستی پیوند میخورد. کمونیستها پس از قیام امکان گسترش فعالیت بی‌سابقه‌ای یافتند. روحیات دمکراتیک توده‌ها و بخصوص طبقه کارگر بدانان اجازه داد تا اندیشه‌های اساسی انقلاب پرولتری و انقلاب ایران، بویژه شعار اساسی "برقرارباد جمهوری دمکراتیک خلق" را به میان طبقه کارگر برده، اقشاری از خرده‌بورژوازی دمکرات را نیز با دمکراسی انقلابی آشنا ساخته، حول آن سازمان دهند.

نابالغی و عدم کفایت رشد تئوریک - سیاسی کمونیستها که هنوز در سازمانهای متعدد پراکنده بودند، به پاره‌ای انحرافات برنامه‌ای و خطاهای تاکتیکی منجر میشد. اساسی‌ترین مسئله برای جنبش پرولتاریا در ایندوران مقدم بر هرچیز طرح مبانی وحدت کمونیستی بود. مبانی که اهداف نهائی و فوری پرولتاریارا بر موازین م-ل و شرایط ایران تشریح کرده، برنامه کمونیستهای ایران را در شرایطی که از یکطرف در محاصره رویزیونیسم بین المللی قرارداشت و ازطرف دیگر تحت شدیدترین حملات بورژوازی و احزاب بورژوائی بسر میبرد، در مقابل همه جهان کهن و همه طبقات دیگر و احزابشان ارائه دهد، تلاش بدین منظور در "کنفرانس وحدت" پیش میرفت. اما این کنفرانس از آنجا که بر پایه اساسی فوق‌الذکر انگشت ننهاد (۱۱) و توافقش در کلیات به وحدت در اجزاء اصلی منجر نگردید، از هم پاشید. گسترش جنبش کمونیستی عموما در سطح انجام گرفت و نه در عمق. چه مسائل عملی عدیده و چه سطح نازل تئوریک، این گسترش در سطح را با انحرافات معین همراه ساخت. کمونیستها علی‌العموم، حکومت اسلامی و "حکومت کابینه بازرگان" را تجلی سلطه ضد انقلاب ارزیابی میکردند ولی در ماهیت دوحزب بورژوازی به حد کافی تعمق نورزیده، هنوز جناحی از آنرا، حزب جمهوری را، خرده‌بورژوازی متمایل

به بورژوازی (خرده‌بورژوازی مرفه سنتی) و یا سازمان رسته‌ای-کاستی روحانیت که بنیاد فئودالی دارد، میدانستند. این تحلیل خواه‌ناخواه بر تاکتیک و بر ارزیابی مرحله و چگونگی انقلاب (جمهوری دمکراتیک خلق) اثرات اپورتونیستی برجای مینهاد. خط سیر حرکت کمونیستها، حل این مسائل و ریشه‌کنی اپورتونیسم و انحرافات خرده‌بورژوائی بود. برای بورژوازی این حقیقت که کمونیستها قاطعانه توده‌ها را نسبت به ضدانقلابی بودن رژیم حاکم و ماهیت اقدامات آن واقف میساختند، خطر اصلی را در برداشت. تشکل‌های کمونیستی از حالت محدود و محفلی سابق خارج شده در سطح کشور به فعالیت مداومی مشغول شدند. کمونیستها در جنبش دهقانی نیز نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کرده و جنبش خلق کرد بنحو محسوس و پیشرونده‌ای تحت رهبری آنها قرارگرفت. دفاع مجدانه از دمکراسی انقلابی، نفوذ کمونیستها را هرروز عمیقتر میساخت. نه تنها در شهرهای بزرگ، همچنین در بسیاری از روستاهای نزدیک شهر (اطراف شهرها) هسته‌های فعال کمونیستی پدیدار شد که در موارد عدیده‌ای به ایجاد شوراهای دهقانی و هدایت مبارزات دهقانی کمر بستند.

رشد در سطح، به جذب عده بسیاری از روشنفکران و عناصر خرده‌بورژوا در جنبش منجر شد. ایندسته افراد در جنبش کمونیستی در پی آرمانهای دمکرا - تیک محض و ایده‌های "رادیکالیستی" خود میگشتند. چه این و چه لیبرالیسم و اپورتونیسمی که احزاب رویزیونیست، حزب توده، رنجبران و غیره بنفع بورژوازی در محیط مبارزه پرولتاریا و انقلاب رخنه میدادند، نمی توانست به اپورتونیسم هرچند پوشیده و مقدماتی و در لباس انحرافات نکشد. اما سازمان واحد طبقه و برنامه کمونیسی جامعی هنوز وجود نداشت. این امر خطر جدی برای جنبش کمونیستی و کارگری بود که از وحدت عملی و نظری آن جلو گرفته امکان مقابله قاطع و پیگیر علیه اپورتونیسم و اتخاذ تاکتیک‌ئی که کاملا در خدمت انقلاب باشند، ممانعت بعمل میآورد. این دیدگاههای انحرافی مستقیما در وظایف کمونیستی بنفع مصالح خرده‌بورژوا- دمکراتیک منعکس میگردید و در عین حال مبارزه در راه دمکراسی انقلابی را از قاطعیت و برائی خارج میساخت. این ضعفها و انحرافات سازمان های کمونیستی از هرجهت بر

روند آتی تحولات اجتماعی تاثیر نهاد. بویژه آنکه کوچکترین تزلزل در امر دمکراسی انقلابی، خرده‌بورژوا دانستن خمینی و حزب جمهوری قدرت برخورد قطعی به ناپیگیری خرده‌بورژوازی و تربیت و تشکل همه‌جانبه و عمیق توده‌ها را کاهش میداد و این وضع میدان را برای لیبرالیسم ضدانقلابی باز گذاشت! کمونیستها در مبارزه علیه دمکراسی خرده‌بورژوائی که بزیر پروبال لیبرالیسم ارتجاعی کشیده میشد، بهمین علت نتوانستند کار را به آخر برسانند. با همه این ضعفها، جنبش کمونیستی پرچمدار پیشرو و یگانه پرچمدار دمکراسی پرولتاریائی انقلابی در ایران بود.

جنبش دمکراتیک انقلابی، از سوئی تحت رهبری محدود کمونیستها و از دیگر سو تحت هدایت سازمانهای خرده‌بورژوازی قرار داشت. پس از قیام جنبش انقلابی ملی در کردستان اوج گرفت و بتدریج سرتاسر کردستان را در نوردید و دهقانان و زحمتکشان کردستان را به حرکت عظیم و بیسابقه‌ای کشانید. دهقانان در بسیاری نقاط راسا دست به مصادره اراضی مالکین و کشت آنها (چه جمعی و چه با تقسیم) زدند. خرده‌بورژوازی شهری اگر چه بخشا به دنبال حاکمیت جدید افتاده بود، اما بمیزان قابل توجهی تحت رهبری سازمانهای خرده‌بورژوازی و یا بدون این رهبری، مبارزه برای سلسله‌ای از خواست های دمکراتیک را آغاز کردند.

احزاب خرده‌بورژوا- دمکرات که ماسست عنصری و تزلزلات عظیم‌شان را تا آستانه قیام پی گرفتیم، اکنون چشم انتظار "حاکمیت خلق" و "حاکمیت قسط اسلامی" خود بودند. ولی قیام شکست خورد و آنها که مدتها رهبری خمینی را تمجید و تحسین مینمودند، اکنون وی را در راس دستگاه دولتی و رهبری تشکیلات سرکوبگر جدید و "دست خود را خالی از حاکمیت" یافتند.

"حاکمیت خلق" و "جامعه عدل و قسط اسلامی" عملا چیز دیگری از آب درآمده بود، اما هنوز نمی‌بایست و نمیتوانستند آرزوهای حقیر خود را که با اینوجود در عرصه پراتیک بطلانشان هویدا شده بود، از دست رفته بپندارند. "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (از این پس س.چ)" دفاع از حکومت اسلامی و "دفاع از کابینه بازرگان را بطور مشروط" اعلام نمود. سپس س.چ حزب جمهوری و خمینی را نماینده "خرده‌بورژوازی دمکرات" دانست و

خط مشی خود را مبنی بر اتحاد و حمایت از حزب جمهوری و حکومت بر علیه "بورژوازی" ـ لیبرالها ـ قرار داد و سازمان مجاهدین سیاست مماشات و سازش با "حکومت انقلاب" و "رهبرکبیر انقلاب" را پیشه‌ساخت ۰ اگر "س ۰چ" در مقام دمکراسی ناپیگیر بورژوائی که "سقوط شاه" را مرادف انقلاب و سقوط "دیکتاتوری" می‌دانست و دیکتاتوری را از طبقه حامل آن منفك مینمود و به موضوع دولت بطور کلی مربوط نمیکردو از این جهت خمینی را "نماینده دمکراسی انقلابی‌خرده‌بورژوائی" تلقی کرده ، کورکورانه بدنبال آن براه افتاده، انتظار حمایت وی از "انقلاب مردم" را داشت، مجاهدین که دست خود را از قدرت سیاسی دور میدید، در همانحال که حاکمیت اسلامی را بطور کلی و کابینه بازرگان را تائید میکرد، "دمکراسی" را کاملا ناقص میدانستند و همواره نیم‌نگاهی بسوی لیبرالها داشتند، لیبرالهائی که بنوبه خود از "انحصارطلبی" بیزار بودند! مجاهدین بزودی حزب جمهوری اسلامی را بمثابه حزب "انحصارطلب" و "غاصبی" که نمیگذارد سایر احزاب ـ و عمدتا مجاهدین ـ در قدرت سیاسی شرکت کنند، مورد حمله قرار میداد ۰

سازمانهای خرده‌بورژوازی، بر روی خواسته‌های مجزا شده دمکراتیك پای میفشردند، اما هرگز دمکراسی انقلابی را که شکل اولیه‌اش واقعا در وجود پرولتاریا و دهقانان ، در وجود مردم کرد برآمد نوین از خود نشان داده و بر علیه جمهوری اسلامی قدبرمی‌افراشت ، درك نکرده، در رودرروئی هیات حاکمه و دولت ننهادند ۰ مجاهدین انحصار طلبی حزب رامانع و "عیب" بزرگ جمهوری اسلامی دانستند و ماهیت این انحصار طلبی را که همانا تمرکز همه قوای ارتجاع برعلیه انقلاب بود و از این بابت تفاوتی با لیبرالها نداشت ، ملاحظه مینمودند ۰ ارتجاع ، که آنهمه بدان نفرین میفرستادند، برایشان موجودی واقعی نبود و همچون عاملی خارجی نمودهائی درحاکمیت بروز میداد! س ۰چ ، لیبرالها را کم و بیش ارتجاعی میخواند و بتدریج براین موضع استوار شد و بهمین دلیل با نیمی از ارتجاع علیه نیمه دیگر آن وارد ائتلاف میگردید! حال آنکه مجاهدین همین نیمه انحصار طلب را تجلی و نمودی از ارتجاع میدانست ، آنهم در نقطه مقابل س ۰چ ! خرده‌بورژوازی هرگز نه ارتجاع را بدرستی درمی‌یابد و نه قادر به مبارزه پیگیر و همه‌جانبه علیه آن میباشد ۰

این احزاب کوته‌نظر خرده‌بورژوازی بی‌آنکه از جنبش انقلابی نوین و علل برآمد پرولتاریا که هرروز بیشتر به پیش صحنه تاریخ کشیده میشد، کوچکترین فهمی داشته باشند، ضدانقلابیگری رژیم حاکم را که از بدو حاکمیت متجلی شده بود، بقایای نظام سابق می‌خواندند: حال آنکه این خود نظام قبلی آنهم با تضییقات بیشتری بود. سرکوب انقلاب را و از جمله آن حقوق دمکراتیکی که توده‌ها در پی آن به عرصه مبارزه وارد میشدند، حاصل "کوته نظری"، "انحصارطلبی" و "وابستگی" این یا آن تکه (ونه حتی فراکسیون) ازبورژوازی میدانستندو یا به "باندهای سیاه" که معلوم نبود چگونه در سایه جمهوری اسلامی - یا حکومت اسلامی- چنین امکان فوق‌العاده‌ای را برای ضرب و شتم، کشتارو دستگیری و "زندان" یافته اند، منسوب میداشتند، حال آنکه این محصول ماهیت کل هیئت حاکمه و دستگاه دولتی آن بود! به وجود سیاست زمینداران و سرمایه‌داران در حکومت اشاره میکردند و از حاکمیت جدید میطلبیدند در راه "تصفیه خود از این سیاستها" گام بردارد. حال آنکه این حاکمیت نماینده سرمایه‌داران وزمینداران بود! آنها با نشانه‌گیری "ماشاالله قصاب" در سفارت آمریکا و یا افشای اسناد مربوط به وابستگی یزدی، قطب- زاده و بنی‌صدر، "محوکامل امپریالیسم" را از دولت اسلامی میخواستند، لغو این یا آن "پیمان" را، حال آنکه خود دولت اسلامی و سیاست آن وابسته به امپریالیسم بود. دنیائی از تضادها این سازمانها ی خرده‌بورژوائی را محصور کرده و وی را در کلافی سردرگم بدنبال میکشید. نقد آنان نه نقد سیستم اقتصادی - اجتماعی و رژیم سیاسی حاکم و دولت بلکه نقد اجزاء ومظاهری از کل نظام را شامل میشد، پس راه حل آنان لاجرم نمیتوانست انقلاب باشدبلکه رفع "انحصارطلبی" برای "مشارکت همه در انقلاب"، رفع این‌حصه‌ارتجاعی از آن کلیت انقلابی جهت یاری به حاکمیت جدید بود: راه رفرمیسم!

خط‌مشی "س.چ" ومجاهدین در حقیقت تکامل مییافت. خط‌مشی‌ای‌که درگذشته شاه را آماج انقلاب و "حاکمیت خلق"، یعنی همه بجز "شاه‌پرستان!" را قبله آمال خود نهاد، که تفاوتی میان توده انقلابی و رهبری ارتجاعی و عوام‌فریب آنها، همان رهبری که انقلاب را منحرف، متوقف و با شکست مواجه ساخت، قائل نبودند و هرگز بطور بی‌شائبه بسوی نیروهای حقیقی انقلاب،

توده مردم رجوع نکرده و از خواسته‌های آنها فعالانه دفاع نمی‌نمودند، اکنون در پیکر حکومت اسلامی جزئی از "خلق" را "حاکم" میدید و بالاخره آنرا نقبی بسوی "قسط و اسلام" میدانست. ولی این "خلق" بورژوازی بود و "حاکمیت" آن جز حاکمیت بورژوازی نمیتوانست باشد. سازمانهای خرده-بورژوا دمکرات، از پیش در وجود لیبرالها پتانسیل انقلابی-زیر عنوان بورژوازی ملی-تشخیص داده بودند و همانها ضمنا خمینی را واکنش خرده‌بورژ-وائی بر علیه شاه و در چهارچوب انقلاب قلمداد میکردند. هیچگاه، هرگز نه مجاهدین و نه "س.چ" حکومت مذهبی را خلاف دمکراسی انقلابی ندانسته و خودکم و بیش طالب چنین چیزی بودند، وقتی می‌نوشتند :

"نباید به اشکال حکومت، مذهبی یا غیره توجه داشت، موضوع رادیکالیسم خمینی است. (۱۳)

و یا اسلام را ایدئولوژی خود قرارمیدادند و آنرا رهائی بخش بشریت میخواندند." (۱۴)

جدائی دین از دولت، خواست هیچیک نبود. برعکس آن "پیوندی" که چریک های فدائی را در طی سالیان دراز با "سازمان مجاهدین" مربوط میساخت علاوه برهمه چیز در چشم پوشی آشکار اولی از ماهیت مذهبی مجاهدین و حکومتی که میخواستند، نهفته است. هیچیک انقلاب ایران را، چیزی فراتر از سقوط شاه و دیکتاتوری او (شعار هردو سازمان مضمون واحدی داشت : مرگ بر شاه و دیکتاتوری یا حکومت وابسته به امپریالیسم او، برقرار باد حاکمیت خلق) درك نمی‌نمودندو رابطه آن با نیروهای واقعی انقلاب کارگران- دهقانان و خرده-بورژوازی شهری را چه با "حکومت شاه" و چه "جمهوری اسلامی" نمیتوانستند هضم کنند. خط مشی کهن که با اینوجود به دمکراسی خرده‌بورژ-وائی کم و بیش انطباق‌های پراکنده‌ای می‌یافت، در اینجا میبایست تکمیل شود. این تکامل میبایست در لحظات قطعی یا بنفع بورژوازی یا بنفع دمکراسی انقلابی - پرولتری صورت گیرد. در ایندوره سازمانهای خرده‌بورژوائی هرگز حرکتی پیگیر، جدی و عمیق در راه دمکراسی انقلابی از خود نشان نمی‌دهند و به تدریج و در هر مقطع تعیین کننده براه مماشات و قیودت بورژوازی افتادند. نه براساس عمل توده‌های مبارز خرده‌بورژوازی، که علیرغم

رهبرانشان، ناچار بودند دمکرات باشند، بلکه تا آنجاکه رهبرانشان همان سپر شکسته "سقوط شاه و حاکمیت خلق" خود را بکلی دور انداخته و به آغوش گرم "امام" سرمایه، که گاه بگاه سلامتی‌اش را، هنگامیکه وی سرکوب انقلاب را فعالانه پیش میبرد، خواهان میشدند (س.چ) [15]، پناه میبردند. این سازمان ها رویگردان از انقلاب، هراسان از ارتجاع موهومی به آغوش ارتجاع موجود پناهنده شده و به اصلاحات سیاسی - اقتصادی ناچیز و خودغرضانه‌ای در رژیم فعلی امید می‌بستند! این رهبران از انقلاب دست شستند و متوهمانه هرگونه جنبش انقلابی را یا جنگ "برادرکشی" دانستند و تقاضای رفع آنرا با "صلح و تسلیم انقلابیون" نمودند (س.چ و مجاهدین هردو در مورد کردستان و سپس ترکمن صحرا)، یا منسوب به "ایادی امپریالیسم و رژیم سابق" و یا نتیجه "بی‌توجهی و بی‌مسئولیتی" رژیم جدید نسبت به خواسته‌های مردم-که خود بحد کافی ملایمشان مینمودند- تصویر میکردند.

مهمترین نکته‌ای که سازمانهای سیاسی خرده‌بورژوازی ایران در رابطه با پرولتاریای انقلابی از خود بروز دادند، همانا دشمنی شدید با جنبش نوین پرولتاریا و تلاش کمونیستها برای متحد ساختن صفوف طبقه کارگر بود. آنها که بدین خفت در جلو بورژوازی کمر خم میکردند و تمجید را به آسمان میرسا - ندند، که در توده‌ها روح اعتماد نسبت به بورژوازی را میدیدند، دشمن سرسخت کمونیستها و طبقه کارگر بودند. هرچه فعالیتهای کمونیستی و جنبش کارگری دمکراتیک تحت رهبری آنها (بویژه درکردستان و در سایر نقاط که جنبش کارگری نیرومند بود) علائم رشد پرولتاریا و جنبش انقلابی تحت رهبری وی را بارزتر میساخت، حمله احزاب خرده‌بورژوائی به کمونیستها شدت میگرفت (۱۶). آنها دمکراسی انقلابی که کمونیستها به ترویج آن اشتغال داشتند، را "چپ‌روی" و همدستی با "امپریالیسم آمریکا" و از آنهم بدتر "آبریزان به آسیاب امپریالیسم" مینمودند. هر مبارزه انقلابی پرولتاریا برهبری کمونیستها اگر با سکوت و بیطرفی آنها روبرو نمی‌شد، کافی بود تا خشم آنان را برانگیزد و به فریاد وادارد که "در محیط دمکراسی و انقلاب، عده‌ای (یعنی کمونیستها) مشغول خرابکاری شده‌اند".

خرده‌بورژوازی بنا به ماهیت خود قادر به جمع بست عینی و علمی مبارزه

طبقاتی نبوده و در کشاکش نبردهای بزرگ تاریخی چنان تناقضاتی بروز میدهد که خود نیز درمانده گردیده‌و ناگزیر، برحسب آنکه کدام طبقه، پرولتاریا یا بورژوازی متشکل تر و نیرومندتر باشد و به کدامیك "احساس نزدیکی" نماید، به آنان میپیوندد. این دو سازمان نمونه‌وار تشکل و حرکت خرده‌بورژوائی در این دوره‌اند.

با کوله‌باری از ادعاهای مبارزه‌جوئی، پیگیری و قاطعیت و "دفاع از منافع خلق" پیش آمدند، اما مبارزه ضدامپریالیستی‌اشان به همکاری و مماشات و جانبدار ی‌از حکومتی وابسته به امپریالیسم انجامید! مدافعان "جانفشان" و "پرافتخار" دمکراسی و انقلاب، هنگام برآمدهای دمکراتیك ـ انقلابی خائنانه "برادر کشی پاسداران و خلق کرد" نسبت به یکدیگر را محکوم میساختند و "کمك به امپریالیسم" میخواندند. حال آن که د راین مبارزه آسیاب امپریالیسم بحرکتش در آورده بود، پاسداران‌اند. آنان خواهان نابودی ارکان ستم وسرکوب بودند ولی با دولت سرمایه‌داری کاری نداشتند و د رعوض یکی میخواست ارتش نابود شود و سپاه رشدکند و دیگر سپاه را عامل انحصار دانسته و ارتش را بوسیله "شوراها" میخواست دمکراتیك سازد! هیچیك دولت و مسئله دولت را از زاویه انقلابی نمی‌نگریستند. چون شخص ثالث بیطرفی سخن میگفتند و وقتی که بالاخره تیر ارتجاع به پیکر آنها نیز نشست، تازه بیاد می‌آوردند که در وجود خودشان دمکراسی مضروب شده است! ولی از جانب چه کسی؟ باز هم این یا آن قطعه از دولت یا حاکمیت! خرده‌بورژوا از بیم ظهور ارتجاع که گویا به آنسوی مرزها گریخته بود (ضدانقلاب مغلوب)، از مردم دعوت به عدم مبارزه "خشن و شدید" علیه حکومت اسلامی مینمود، برای دفاع از انقلاب یکسره ثناگوی مرتجعین بزرگ "خمینی بت شکن"، "پدر طالقانی" و یکدوجین دیگر از سران ارتجاع میشدند! از ترس سلطنت طلبان فراری به تائید سلطنت فعلی پرداختند.

تا وقتی این سازمانها "خلقی" را حمایت میکردندکه بورژوازی را دربرمیگرفت و خواستی را هدف داشتند که وجود حکومت بورژوازی و سلطه وی را صدمه نمی‌رساند، بورژوازی امیدوار بود که از این سمت آسیبی جدی متوجه وی نخواهد شد.

بورژوازی متحد و یکدست علیه انقلاب، خرده‌بورژوازی شهری متزلزل و کم و بیش گام بگام بدنبال بورژوازی در تحت رهبری سازمانهایش که در دشمنی با پرولتاریا و جنبش کمونیستی و انقلابی نوین قرارداشتند، پرولتاریا و توده‌های انقلابی دهقانان در مبارزه‌ای سرسختانه بر علیه ارتجاع بورژوازی و تشکیل دهنده نیروهای اصلی و تعیین کننده جنبش انقلابی نوین اما دارای سازمانهائی‌نابالغ و در پراکندگی (دهقانان فاقد سازمان سیاسی که آنها را نمایندگی کند، بوده و از اینجهت یا بدون رهبری و یا تحت رهبری کمونیستها قرار داشتند) . اینهاست مختصات اصلی نیروهای طبقاتی، هنگامیکه بازرگان در راس کابینه خود امور ضدانقلاب را رسما سازماندهی مینمود . بورژوازی بخوبی درك میکرد که هرآینه جنبش انقلابی پرولتاریا و توده‌های دمکرات به آن درجه‌ای برسد که "جمهوری دمکراتیك خلق" را به خواسته روز خود تبدیل کند، هرآینه این جنبش از حالت پراکندگی خارج گردد و بویژه کمونیستها قادر شوند میان خود مبانی مستحکم وحدت را که هنوز فاقد آن بودند، بوجود آورند و جنبش های ملی ـ دهقانی و کارگری تحت رهبری کمونیستها قرار گیرد، کمونیستهائی که علیرغم همه ضعفهایشان یگانه مدافعان انقلاب در ایران بودند، آنگاه خرده‌بورژوازی متزلزل شهری عملا و آشکارا تکه تکه خواهد شد و جنبش انقلابی به چنان نیروئی دست می‌یابد که شکست و کاهش خطر فوری آن بکلی امکان‌ناپذیرخواهد بود . بورژوازی از همان ابتدا با مسئله سازمانهای خرده‌بورژوازی که توده‌های خرده‌بورژوازی شهری اعتماد وسیع و عمیقی بدانها داشتند د رموازنه قوا تنها و تنها بعنوان مسئله‌ای که در سرکوب انقلاب نقش اصلی ایفا میکند، برخورد نمود : حفظ یا در تزلزل نگاهداشتن خرده‌بورژوازی از طریق رهبرانشان و سرکوب انقلاب و بدین منظور اتحاد کامل بورژوازی برضد انقلاب . بورژوازی ایران درس همه انقلاب‌های بزرگ را د رمورد خرده‌بورژوازی بکار بست : کلی بافی پیرامون "دمکراسی" و "جمهوری"، تحکیم ارتجاع زیر لوای "دولت‌های موقتی"، ربودن شعارهای جنبش انقلابی و تبدیل آنها به نمایش پوچ و پرطمطراق و هیاهوکه در آن مضمون حقیقی در پرتو شکل گم میشود و از اینطریق جلب وسیعترین توده‌های بورژوا دمکرات و یا خنثی و بیطرف نمودن آنها در مبارزه، بویژه خرده بورژوازی .

بنابراین اهداف فوری بورژوازی ضدانقلابی را کل ترکیب و مناسبات نیروهای طبقاتی تعیین نمود: سرکوب انقلاب ابتدا قدرتمندترین نقاط آن و بشیوه جداگانه، جلوگیری از اتحاد نیروهای واقعی انقلاب، کارگران، دهقانان و ملل تحت ستم، جلوگیری از وحدت کمونیستی پرولتاریا، یا با اتکاء بر اشاعه اپورتونیسم یعنی اتحاد مستحکم با اپورتونیستها (سه‌جهانی‌ها و توده‌ای ها بالاخص)، بالاخره مشغول داشتن سازمانهای خرده‌بورژوازی با پندارهای خود مبنی بر "اصلاحات اجتماعی" ؟ کوشش هایش در "دفاع از خلق" از طریق اتحاد با این یا آن جناح بورژوازی !

این اهداف یکایک بطور موزونی از جانب بورژوازی از سال ۵۷ دنبال شده‌اند. بورژوازی ابتدا وعده میداد مجلس موسسان، سپس قانون اساسی، آنگاه رای‌گیری برسر رژیم سیاسی به عمل خواهد آمد. اما حزب "جمهوری" و لیبرالها که هردو سلطنت طلب و مدافع سیستم سابق بودند، بهرنحوی میبایست این روند را معکوس و یا تقریبا معکوس نمایند. گذشت زمان خطر جنبش انقلابی را افزون میساخت و مجلس موسسان برای بورژوازی که از همان ابتدا خفقان و سرکوب را در دستور نهاده بود، بمعنای تعویق زمان بود. اگرچه مجلس موسسان ابزار کهنه و مندرس پارلمانتاریسم بورژوازی بیش نیست که از لحاظ تاریخی به ارگانی ارتجاعی در برابر اراده انقلابی، د ربرابر دمکراسی انقلابی زمان تبدیل شده، اما این بورژوازی پارلمانتاریست هم نبود و از اینکه درچنین پارلمانی مضمون حقیقی حکومت جدید لااقل از لحاظ شکل قانونی آن یعنی حکومت مطلقه، قبل از "تصویب" و "تحکیم" خودِ حکومت جدید آشکار شود، بیمناک بود. این مجلس میتوانست انشقاق و تضاد میان "ملت" را تحت شرایط انقلابی که تا بحال پنهان نگاهداشته میشد، سریعتر آشکار سازد: بحث بعد از مرگ شاه ! اکنون بایدکورکورانه فریادکشید ورای داد ! بورژوازی با وقوفی حین عمل، از موقعیت تزلزل سازمانهای خرده‌بورژوا و ضعف کمونیست ها بهره میجست. جنبش پرولتاریا و جنبش انقلابی دهقانان و توده‌های خرده‌بورژوازی شهری همچنان در مدارج بالا جریان داشتند اما سازمانهای خرده‌بورژوازی هنوز د رتوهم و تزلزل بسر میبردند. آنچه او بنا به وضع لرزان خود میکرد، حداکثر تحریم و یا رای منفی به رفراندمی بودکه نه به مضمون بلکه به شکل

کار دارد. او راه دمکراسی انقلابی را پیش پای توده نمیگذارد و حتی به دنباله روان خرده‌بورژوازی خود روح پاسیفیسم در قبال حرکت انقلابی علیه چنین رفراندمی را میدهد. او تحریم میکند و بس، بی آنکه ایده‌ای انقلابی را جایگزین نماید. آنگاه، با وجود آنکه د رجلو چشمش حکومت جدید ماشین دولتی بورژوازی را بازسازی میکند و انقلاب را قلع و قمع مینماید، به انتظار مجلس موسسان می‌نشیند تا مضمون را به این‌شکل بدمد! او "شکل‌گرا" نیست و به مضمون می‌اندیشد، لیکن نه "مضمون واقعی و جاری" بل "مضمون قانونی"!

ولی بورژوازی آن جرات را نداشت که بلافاصله کوس سلطنت طلبی خود را به صدا درآورد. او تنها میتوانست سلطنت را بنام جمهوری به رای بگذارد و بخش عظیمی از مردم را به پای صندوقهای رفراندمی بکشاندکه پیشداوری جمهوری ماهیت اسلامی آنرا هنوز کمرنگ‌تر از آنچه بود، ارزیابی میکرد. احیای سلطنت هرچند مذهبی، حداقل ناممکن مینمود و بحثی از "ولایت فقیه" بالضروره نمی‌توانست در بین باشد. پس مردم با توهم درهم شکستن سلطنت بورژوازی دوباره بدان رای میدادند! میان حزب جمهوری و لیبرالها از این جهت توافق مطلقی وجود داشت: آنها علیرغم توده‌ها سلطنت طلب بودند و حتی نسبت به جمهوری دمکراتیک بورژوازی نیز دل خوشی نداشتند. خود واقعیت چنین ایجاب مینمود. اما آن اختلاف دیرینه میان لیبرالها و شاه این بار با حزب جمهوری بروز کرد. قدرت فزاینده حزب جمهوری و برنامه سیاسی آن منطبق بر سلطنت مطلقه مذهبی، لیبرالهای مشروطه خواه را به مقاومت برانگیخت. آنها اختلاف خود با حزب را اختلاف بر سر "دمکراسی" تصویر میکردند. لیبرالها "در مقاومت تاریخی" خود که امروزه یکسره به مجاهدین به ارث رسیده است، شعار "جمهوری دمکراتیک اسلامی" را علم کردند.

ولی جمهوری دمکراتیک و جمهوری اسلامی، حتی در لفظ خود متضادند! جمهوری اسلامی سلطنت مطلقه بورژوازیست و اینرا لیبرالها، همان لیبرال‌هائی که در پاریس "بیانیه جمهوری اسلامی" (بنی‌صدر) را منتشر ساخته بودند از قبل می‌دانستند، حا لآنکه جمهوری دمکراتیک، اگر میخواهد دمکراتیک باشد، ابتدا و بمثابه خواست بورژوازی آحاد ملت را صرفنظر از جنسیت،

مذهب ، نژاد و منشاء باید مساوی اعلام دارد، یعنی اسلامی نباشد! لیبرالها و در راس آنها بازرگان در مقابل جمهوری اسلامی که آشکارا ضددمکراسی وانقلاب است ، خواستی انقلابی را قرار نمیدادند بلکه مذبوحانه طلب میکردند تا با لفظ دمکراسی ماهیت اسلامی سلطنت مطلقه مذهبی کمرنگ شود و بدین نحو محفوظ بماند. در عین حال ضمن تحکیم "اصولی" دین چون ابزار سرکوب معنوی طبقات زحمتکش ، آنها حق داشته باشند بنام این کلام دمکراسی یعنی بنام این مشروطیت ، سهم خود را بخواهند !

"نماینده بورژوازی ضدانقلابی میخواهد مذهب را تقویت کند، میخواهد نفوذ مذهب در توده‌ها را بسط بدهد، زیرا دقیقا احساس میکند که مامورینی که جامه کشیشان (آخوندها) را برتن کرده‌اند، بدرد نمیخورند، آری کهنه شده‌اند. بورژوازی ضدانقلابی حتی متوجه شده است که آنها با تنزل دادن اتوریته کلیسا (مسجد) به طبقات حاکمه ضرر میرسانند. اکتبریستها علیه تندروی کلریکالیستی مبارزه میکنند و قیمومیت پلیسی بمنظور تشدید نفوذ مذهب در توده‌هاست. بمنظور این است که بجای برخی وسائل کاملا خشن، کاملا کهنه‌شده، کاملا از کار افتاده و غیرقابل نیل به‌هدفی که برای تحمیق مردم بکار میرفت، از وسائل ظریفتر و تکمیل شده‌تری استفاده شود. مذهب پلیسی دیگر برای تحمیق توده‌ها کفایت نمیکند و مذهب متمدن تر، تازه‌تر و زیرکانه‌تر تنظیم شده‌ای لازمست تا بتواند یك دستگاه خودمختار مذهبی با نفوذ را به ما ارائه دهد. این است آنچه سرمایه از حکومت مطلقه طلب میکند " (۹)

جمهوری که لیبرالها می‌طلبیدند "دمکراتیك" میشود برای آنکه "اسلام" بنحو بهتری به استفاده درآید و نفرت عمیق توده‌ها را مستقیما یعنی علیه "مذهب پلیسی" برنیانگیزد. در برابر توده‌ها چنین وانمود میکردند که از "دمکراسی" دفاع میکنند.

مجاهدین که "دمکراسی" را در چهارچوب "تمام خلقی" و "خالص" آن

مینگریستند و آنرا از موضوع دولت و طبقات منفك مینمودند به "دمکراسی اسلامی" تعلق خاطر یافتند، و دمکراسی اسلامی چیزی جز بیان تمایلات بورژوازی لیبرال در رقابت با جناح حزب جمهوری جهت قدرت بیشتر یافتن در دستگاه دولتی نبود. در این رقابت آنها فقط با شکل و نه مضمون سروکار دارند. چه حکومت دمکراتیك (جمهوری دمکراتیك) بورژوائی و چه حکومت سلطنتی آن (مشروطه سلطنتی) و چه در ایران حکومت مطلقه سلطنتی (مذهبی) همگی اشکال دولت اند. اشکالی که مضمون آنها دیکتاتوری بورژوازی میباشد. مبارزه میان این اشکال تا آنجا که به مضمون ربطی ندارد، مبارزه درون بورژوازی است. هنگامیکه مجاهدین "جمهوری دمکراتیك اسلامی" را مساعد حال خود یافتند، در واقع در مبارزه درونی بورژوازی به جانبداری از لیبرالها برخاستند. آنها نیز از لفظ "دمکراتیك" همان استنباطی را ارائه میدادند (ومیدهند) که لیبرالها: انحصارطلبی نباید وجود داشته باشد. در صفوف بورژوازی باید "دمکراسی" برقرار باشد: سلطنت مشروطه و مطلقه!

پرولتاریا برای جمهوری دمکراتیك انقلابی کارگران و دهقانان، حکومت شورائی که جز دیکتاتوری دمکراتیك انقلابی کارگران و دهقانان نیست، میجنگد و شعاری که در سال ۵۷ و اوائل ۵۸ برعلیه لیبرالها و حزب جمهوری، علیه خیل سلطنت‌طلبان جمهوریخواه و جمهوریخواهان سلطنت طلب، برعلیه کل ارتجاع بیان داشت: برقرار باد جمهوری دمکراتیك خلق (کارگران و دهقانان)، بیان چنین جمهوری بود. شعار لیبرالها و حزب جمهوری که در برابر جنبش انقلابی و کمونیستی ارائه میشد، مبین مضمون و اساس ایدئولوژیك سیاسی کل بورژوازی ایران است. حزب جمهوری اعلام کرد:

"دمکراتیك و ملی هر دو فریب خلق است!"

بورژوازی ضددمکراسی انقلابی و دشمن جنبش‌های انقلابی کارگران و دهقانان برای محو سلطه امپریالیسم است! بورژوازی خصم انقلابات دمکراتیك-ملی میباشد! این است مفهوم شعار حزب جمهوری! همان شعاری که علیه طبقه کارگر و زحمتکشان، علیه ملیتهای تحت ستم ایران داده میشد. خمینی‌خطاب به دستجات حزب‌الله که برعلیه انقلابیون وارد کارزار شده بودند، تاکید کرد:

"حکومت اسلام، جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی نه

یك كلمه بیشتر و نه یك كلمه كمتر "

هدف و منظور اصلی حمله خمینی در این "فرمان تاریخی" به دستجات سیاه بورژوازی برای تارومار كردن جلسات و راهپیمائی‌های افشاگرانه كمونیستی و انقلابی، همانا جمهوری دمكراتیك خلق بود. بورژوازی میدانست كه هم مسلكان لیبرال نهایتا نمیتوانند بجز جمهوری اسلامی به چیز دیگری تن بسپارند و "كلمه" دمكراتیك را واقعا برای فریب توده‌ها و "خلق" بر زبان رانده‌اند. اما شعار پرولتاریا مضمون مشخص داشت : جمهوری دمكراتیك خلق با "جمهوری اسلامی" در مبارزه علنی بسر میبرد! لیبرالها، سكوت كردند، مجاهدین بجانبداری از "دمكراسی اسلامی" تحریم نمودند و "س.چ" تنها به تحریم اكتفا كرد. بدین ترتیب پاسیفیسم در توده‌ها، بنفع "جمهوری اسلامی" و بزیان "جمهوری دمكراتیك خلق" از جانب سازمانهای خرده‌بورژوازی اشاعه داده میشد.

رفراندم جمهوری اسلامی به تعجیل (۱۱ و ۱۲ فروردین ۵۸) برگزار گردید، یك كمدی رذیلانه! : "سلطنت! یا جمهوری اسلامی!" در حالیكه مردم علیه سلطنت قیام كرده و با خون خویش سلطنت را واژگون ساخته‌اند! این تنها میتوانست رای گیری میان دو سلطنت باشد : "سلطنت مشروطه پهلوی یا سلطنت مشروعه اسلامی!" كمونیستها بلاتردید این رفراندم را بمثابه عوام‌فریبی وكشاندن توده براهی كه عاقبت آن سلطنت است تحریم‌كردند. آنها فعالانه به تبلیغ علیه "این جمهوری" كه هنوز از درون صندوق‌ها باید "زائیده میشد" پرداختند و ماهیت آنرا بعنوان حكومت سرمایه‌داران و زمین داران افشاء كردند (۱۷) : آنها مستقیما پرچم "جمهوری دمكراتیك خلق" را رودرروی هر دو سلطنت برافراشتند. خرده‌بورژوازی س.چ و مجاهدین، با بهت و حیرت رفراندوم را كه "خلاف میل" آنان بود، هم تحریم‌كردند و هم به حمایت خود از حكومت اسلامی كه این بار "جمهوری اسلامی" شده بود، ادامه دادند. بورژوازی در گرمترین لحظات، اكثریت عظیمی از ناآگاهترین توده‌ها را به كنار صندوق رای كشاند كه علیه خود میبایستی در آن ورقه‌های سبز بریزند و از میان دو سلطنت یكی را برگزینند.

در این اولین منازعه، كابینه موقت بازرگان یك قدم به عقب رانده شد،

لیبرالها به جمهوری اسلامی رای دادند و از این پس تا هنگامیکه در آبان ۵۸ با سر سقوط کرد ، هرقدمش "بجلو" اقتدار حزب جمهوری را افزایش داد. در هرحال این عقب نشینی‌ها نمیتوانست مانع آن گردد که لیبرالها وظیفه خود در تحکیم جمهوری اسلامی را از یاد ببرند! دولت موقت بازرگان، دولت موقت جمهوری اسلامی شد !این کابینه تضمین میکرد تا "شرایطی را ایجاد کند که جمهوری اسلامی کاملا سرپای خود بایستد" .کابینه بازرگان برای "بثمر رساندن انقلاب" در پی استقرار نظم و آرامش بورژوائی بود. اما نظم و آرامش مطلوب بورژوازی را جنبش انقلابی بهم زده بود. دولت موقت وظیفه داشت "چرخهای راکد اقتصادمملکت را بحرکت درآورد و وضع عادی ایجاد کند" ، اما این رفع بحران سیاسی و اقتصادی ، سرکوب جنبش کارگری را می‌طلبید! کابینه بازرگان داعیه مبارزه با امپریالیسم را داشت ، ناگزیر علنا از امپریالیستها و بخصوص امپریالیسم آمریکا دعوت عاجل بعمل آورد تا به "توسعه اقتصادی ایران انقلابی" یاری رسانند و"قراردادهای منعقده را انجام دهند" وخلاصه از "مبارزه ضدامپریالیستی" جمهوری اسلامی "حمایت کنند" !

برای "رشد و اعتلای شرایط فلاکت بار و اسف‌آور زندگی دهقانان" یك فئودال وزیر کشاورزی شد و برای سروصورت دادن به "شرایط معیشت و فقر کارگران" یك سرمایه‌دار وزیر کارگردید، تا روابط بین‌المللی جمهوری تازه پا بدرستی با جهان تنظیم گردد و براصول نه شرقی ، نه غربی استوار شود، عمال امپریالیسم در وزارت خارجه مجتمع گردیدند. برای حل "مسئله کردستان" که به قیام و تصرف شهرها توسط مردم کرد انجامیده بود، کابینه بازرگان به محاصره اقتصادی کردستان و گسیل نیروجهت سرکوب درکنار "هیئت‌های حسن نیت" که مشغول تفرقه در جنبش کردستان و یافتن متحدی برای جمهوری اسلامی از ارتجاع منطقه بودند، پرداخت . کابینه بازرگان بدون لحظه‌ای تردید مبارزات کارگران بیکار را درهمه جا با سرکوب خونین پاسخ داد.

حزب جمهوری اسلامی و شورای انقلاب و خمینی تعمدا خود را از کابینه بازرگان متمایز نگاه میداشتند. آنها که متحدانه در همه این جریانات عمل میکردند، "مسئولیت" رسمی کلیه امور را به کابینه بازرگان منسوب مینمودند. لیبرالها در پیش صحنه سرکوب انقلاب نمایان شدند. هرچه

تخاصم انقلاب و ضدانقلاب درجات حادتری می‌یافت، کابینه بازرگان رسواتر میگردید و ماهیت آن چه در سرکوب و چه دردفاع از نظامات کهن و سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم ایران روشن میشد.

در این بحبوحه مجلس موسسان، به مجلس خبرگان بورژوازی تغییر شکل یافت و وظیفه آن از تنظیم قانون اساسی به بررسی و تصویب قانون اساسی عوض‌شد. هیچگاه در جامعه سرمایه‌داری این اراده توده‌ها نیست که در پارلمان متجلی میشود. حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوائی، آنچه عمل میکند قدرت پول و بورس است که عمیقا با دولت درهم آمیخته‌اند (۱۸). در اینحالت بطور مطمئن‌تر و با ظاهر صوری "دمکراتیک" بورژوازی اعمال قدرت می‌نماید. آنچه در انتخابات بورژوائی اتفاق میافتد، فریب توده‌ها برای انتخاب دشمنان خویش در هیئت نماینده میباشد. فریبی که به استعانت از امکانات مادی و معنوی بورژوازی و دولتش میسر میگردد. تاریخ نشان میدهد که هر آینه پرولتاریا و انقلاب قادر باشند در پارلمان بورژوائی اکثریت را بهرعلت بکف آورند، آنگاه جای کرسی‌های خطابه را توپ و مسلسل و جای سخنرانی‌های غرای مزدوران و عمال سرمایه را غرش شلیک‌ها خواهد گرفت: همه چیز در میدان نبرد طبقاتی، نبرد میان پرولتاریا و بورژوازی، انقلاب و ارتجاع، قوه مخربه انقلاب و ماشین بوروکراتیک نظامی دولتی تعیین خواهد شد.

> "ماهیت حقیقی پارلمانتاریسم بورژوازی نه تنها در رژیم‌های سلطنت مشروطه پارلمانی بلکه در دمکراتیک‌ترین جمهوری ها نیز اینستکه در هرچند سال یکبار تصمیم گرفته میشود کدامیک از اعضاء طبقه حاکمه در پارلمان مردم را سرکوب ولگدمال کند." (۳)

این پُرگوخانه‌های بورژوازی ابزاری در جهت تحمیق و سرکوب توده‌ها هستند. انقلاب ایران نیز این حقیقت را با وضوح بیمانند و کم‌نظیری بار دیگر اثبات کرده است. دمکراسی انقلابی پرولتری نمی‌تواند به جمهوری پارلمانی بورژوائی دل بندد و آن را مطالبه کند. دمکراسی انقلابی پرولتری، جای این پُرگوخانه‌های ضدمردم که اراده بورژوازی را در قانونگذاری اعمال میکنند و جزء مکمل دستگاه دولتی سرمایه داری‌اند، را به شوراهای انقلابی کارگران، دهقانان

و زحمکشان خواهد داد. شوراهائی که دیگر ابزارهای انفعال و پُرگوئی نبـــوده بلکه قانونگذار و مجری قانونند. شوراهائی که اراده مردم مسلح را اعمـــال میکنند و این اراده را برعلیه ارتجاع بورژوازی و امپریالیسم به اجرادرمیآورند. بورژوازی ایران که ابتدا اعلام نمود مجلس موسسان "باید دربرگیرنده‌نمایندگان ملت باشد"، حتی همین وعده مبتذل پارلمانتاریسم را نیز لگدمال کـــرد: در شرایط انقلابی تاخیر جایز نیست ! بورژوازی سلطنت طلب پارلمان بورژوائی را نیز مردود شمرد و برای آنکه ماهیت واقعی این پارلمانها رابحد کافی برملا نماید، مجلس موسسانی که "خبرگان" بورژوازی را دربرنگیرد، "جمعـــی بی‌حاصل" خواند. سلطنت، پارلمان را در نطفه خفه کرد! جمعی از "علما" و "شخصیت‌های برگزیده" و "خبره" که برخلاف توده‌ها "آگاه به ظـــرایف قانونگذاری و اسلام‌اند" وظیفه "بررسی و تصویب قانون اساسی" را عهـده‌دار شدند. آخرین ذرات مجلس موسسان هم از میان رفت: این حتی مجلـــس موسسان همنبود بلکه مجلس مشورتی بورژوازی در مورد قانونی بودکه قبلا توسط خمینی- بنی‌صدر- بهشتی و سپس شورای انقلاب تنظیم گردیده بود. توده‌هائی که نتوانسته‌اند در قیام ماشین دولتی بورژوازی را ساقط نمایند و ارگانهـــای قانونگذاری و مجریه خود، شوراهای انقلابی را حاکم سازند، چه حقی در قانون- گذاری دارند. وقتی قدرت سیاسی و دولت تماما در دست بورژوازی اســـت، قدرت قانونگذاری بعنوان جزئی از ماشین دولتی در دست وی خواهد بود. این است واقعیت مربوط به مجلس خبرگان ! مجلس خبرگان، با این وجود نقیض مجلس موسسان بورژوازی نیست، این همان مجلس است که از زوائد تبلیغاتی و تشریفاتی اش تا حدودی مبری گردیده و ماهیت خود را تماما عریان میسازد. نمایندگان مجلس خبرگان تقریبا از میان هر ۸۰۰ هزار تن یکنفر میباشد! مجلسی از خبرگان بورژوازی، که در آن نمایندگان حزب جمهوری اسلامی و حزب لیبرالی حضور بهم رساندند ! همان "شورای انقلاب" که اندکی گسترده‌تر شده بـــود! انتخاب نمایندگان بر حسب "لیست‌های حزبی" البته، چه در شرایط حکومت بورژوازی و حتی دمکراسی انقلابی که هنوز - برحسب روحیات توده‌ها نسبت به پارلمان - مجلس موسسان یا پارلمان مطرح است، با اراده و منافع طبقات مردم کارگران و دهقانان تضاد دارد.

"حتی از نظر صوری هم اراده انتخاب‌کنندگان من‌حیث ـ المجموع با ترکیب انتخاب شدگان به مجلس‌موسسان نمیتواند مطابقت داشته باشد ۰" (۱۹)

زیرا در شرایط حاکمیت بورژوازی ، لیست‌های حزبی علی‌العموم لیست‌های حزبی بورژوازی‌اند که از امکانات و قدرت مادی بیشتر برخوردار است و دولت را پشت خود دارد (باهمه امکانات ، رادیو، تلویزیون، سالنهای عمومی، نشریات و روزنامه‌ها و ۰۰۰) و درشرایط حاکمیت دمکراسی انقلابی، منافع و اراده توده‌ها در عالیترین شکل دمکراتیسم، یعنی شوراهای کارگران و دهقانان متجلی میشود ۰ مجلس موسسان در شرایط "جمهوری بورژوائی" عالیترین شکل دمکراتیسم است اما موضوع اینجاست که بورژوازی ایران حتی خواستار جمهوری دمکراتیک بورژوائی هم نمیتوانست باشد و این یك "جمهوری اسلامی" خالص بود : مجلس موسسان ، مجلس خبرگان شد چرا که عمر دمکراسی بورژوازی بسرآمده و جمهوری وی فقط میتوانست سلطنت مطلقه سرمایه‌داران و مجلس وی، مجلس سنا باشد ۰

"احزاب سرمایه‌داران ، هروقت مردم بر سلطنت فائق آمده‌اند همیشه با جمهوریخواه بودن موافقت کرده‌اند فقط بدین منظور که بتوانند از امتیازات سرمایه‌داران و فرمانروائی مطلقه آنان برمردم دفاع نمایند ۰" (۲۰)

این احزاب که قبلا در زیر لوای جمهوری اسلامی، سلطنت فقیه سرمایه را استوار کردند حال بجای مجلس موسسان، مجلس سنا را نهادند : همانطور که سلطنت اسلامی به نام جمهوری اسلامی رای خود را میگرفت ، همانطور هم مجلس سنا به نام مجلس موسسان (یا جایگزین آن) "منتخب" میشد ! چرا بورژوازی به اینسان ماهیت ارتجاعی خود را هویدا میساخت ؟ زیرا مبارزه طبقات تحت ستم تمرکز همه قوای ضدانقلاب را میطلبید و این تمرکز خواه ناخواه ابتدا و با تاخیر در مجلس موسسان و رای‌گیری برسر شکل و سپس با مردود شمردن مجلس موسسان و تقلیل آن به مجلس سنا پیش میرفت : عناصر سلطنت یك به یك تکمیل میشوند ۰

* * *

این موضوع را مطلقا زندگی و قانونی که مجلس خبرگان میبایست ازسربگذراند یعنی آنچه را که در واقعیت جریان داشت و در قانون رسمیت بخشد،بابرهانی قاطع تثبیت کرد. حال که توده‌ها به قیمومیت بورژوازی درمی‌آیند، قانون هم باید منشاء دیگری یابد. مطابق قانون اساسی، حکومت منشاء آسمانی می‌یابدو پادشاه دیگر به استظهار تائید الهی نیست که بر تخت جلوس میکند- و یا بر منبر تکیه میزند- او نماینده جدائی ناپذیر خداست .

"اصل دوم :

جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به :
۱- خدای یکتا (لااله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او .
۲- وحی الهی ... ، ۳- معاد ... ، ۴- عدل خدا ...،
۵- امامت "

"اصل چهارم :

کلیه قوانین و مقررات مدنی ، جزائی ، مالی، اقتصادی، اداری ، فرهنگی، سیاسی، نظامی و غیراینها باید براساس موازین اسلامی باشد ."

هم حکومت و هم قوانین بورژوازی ، اسلامی میشود. قوانین منشاء اجتماعی ندارند بلکه اجتماع تازه باید منشاء قانونی بیابد و خود قانون بکلی منشاء انسانی‌اش را می‌بازد و به اراده‌ای مافوق جامعه و انسانها، قدر قدرتی بیگانه، واحد و ماورائی منسوب میگردد. همین قانون الهی را، بورژوازی باید از زبان " خدا و اولیاء و شجره طیبه معصومین " اعلام نماید و مینماید.

اما :

"انسان، جهان بشر، حکومت و جامعه است . این حکومت و جامعه است که مذهب (یعنی) جهان آگاهی واژگونه را میسازد. زیرا این جهان وارونه است ... ." (۸)

بورژوازی به سبب آنکه توده‌ها رادر جهل، خرافه و بی‌ارادگی نگاه دارد، آنهارا مطیع و منقاد نماید، جهان آگاهی وارونه را منشاء جهان مینماید تا منافع و اراده توده‌ها را در برابر آن بی‌معنی و بی‌مقدار سازد، تا اراده بورژوازی که

تجلی مستقیم اراده خدا و اسلام است ، بلامنازع و شکست ناپذیر نمایانده شود و هرآنچه خلاف آنست شیطانی و یهودائی و لاجرم شایسته قهر خداوندی یعنی قهر ماشین دولتی گردد : همه چیز قانونی و صحیح است تا زمانیکه چهارچوب "دین" و "چهارچوب تشیع" را نشکسته باشد و حدود واقعی "دین" و "تشیع" را منافع بورژوازی تعیین میکند • بمجرد آنکه توده‌ها به مبارزه برخیزند بورژوازی بخاطر خدایش این "قانون‌شکنان" را که‌مشیت الهی را لگدمال میکنند، سرکوب خواهد کرد! قانون فقط‌بیان حقوقی روابطی است که در جامعه وجود دارد (یا در شرف وجود یافتن است) : بیان حقوقی روابط اجتماعی و در میان این روابط‌که کلیت ارگانیسم جامعه را میسازند، روابط اقتصادی زیربنا را تشکیل داده و روابط سیاسی در میان روابط روبنائی نقش عمده و اساسی و خاصه در رابطه نزدیکی با زیربنای اقتصادی را ایفا میکند • در جامعه طبقاتی ، جامعه‌ای که به طبقات متخاصم منقسم گردیده که منافعشان در جهات متضاد سیر میکند، نه حکومت و دولت و نه قانون بیطرف وجود ندارد • حکومت بورژوازی (ودولت بورژوازی) هرچند خود را ماوراء طبقات و جامعه قلمداد کند، هرچند هگل‌وار چنان بنماید که تجلی روح مطلق و خدای یکتا برروی زمین است ، حافظ منافع و آلت سیادت طبقه معین یعنی طبقه حاکمه میباشد • جمهوری اسلامی نه برپایه ایمان به خدای یکتا ، وحی الهی، معاد، عدل و امامت بلکه برپایه سرمایه‌داری قرارگرفته و اگر پایه آسمانی برای خود میتراشد، تنها برای آنست تا پایه واقعی‌اش‌را از نظر دور بدا رد :حکومت سرمایه‌داران و زمین‌داران را • قوانین جامعه بورژوائی، قوانین مساعد حال و منافع سرمایه‌داران و زمین‌داران‌اند •این قوانین ستمگری بر طبقه کارگر و زحمتکشان را ابدی جلوه میدهند، استثمار و بهره‌کشی، مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و دولت و سرکوب مبارزه توده‌ها را مقدس میسازندو تاحد خرافه تلقین میکنند • دولت و قوانین برای آنکه در نظر توده‌ها لاتغیر و جاویدان نمایان گردند، منشاء خود را در اعتقادات کهن و مذهبی ، در "ایمان" ،"خدا" و "دین" میگذارند • حال آنکه جز بیان روابط ستمگرانه و استثمارگرانه‌موجود و منافع طبقه حاکمه بر هیچ چیز دیگری نظارت ندارند، زیرا حامی آنند! این "اراده طبقه حاکمه است" که بصورت قانون در آمده، اراده‌ایکه مضمونش را

شرایط عادی زندگی طبقه حاکمه تعیین کرده‌است . وقتی واقعیت بنحوانقلابی دگرگونی آغازد، آنگاه ابتدا این قوانین "لایتغیرند" که توده‌ها علیه اشان فریاد خواهند زد، ولی بزودی روابط واقعی جای آنرا میگیرند وآماج حمله نه قانون ، بلکه دولت و طبقه حاکمه میگردد . هیچ قانونی مقدس نیست ، برای پرولتاریا :

"تنها آن قانونی مقدس است که حافظ منافع توده ها باشد ."

(۲۱)

هنگام انقلاب یك قانون وجود دارد که مقدس است و آن قانون ، خود انقلاب است که بنیادهای نظم کهن را بشیوه‌ای ژاکوبنی و بیرحمانه در هم می‌نوردد و اراده توده‌ها ، یگانه قانون مقدس را مجری میسازد . قانون اساسی جمهوری اسلامی درست علیه چنین "اراده" و "چنین قانون مقدسی" به پیامبران و روایات منسوخ پناه میبرد، این قانون همه ستم‌های اجتماعی را با پسوندی ارجاعی به همین قدوسیت کاذب به چهارچوب اسلام "قانونیت" میبخشد . شعار مقدس بورژوازی مالکیت ، خانواده، مذهب ، نظم و آرامش ! اینست محتوی و مضمون الهی قانونی که از میان انبوه عتیقه‌ها بیرون کشیده میشود تا سرپوشی بر مناسبات واقعی بیفکند .

"اصل دوازدهم :

دین رسمی ایران اسلام ومذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل علی‌الابد غیرقابل تغییر است ... "

دین از لوازم استثمار و سرکوب است و اگر بورژوازی "خواب عمر ابدی" برای خود میبیند، پس دین و مذهب وی "علی‌الابد" باید هم "غیرقابل تغییر" باشد . انسانهائی که زائیده میشوندو حتی نسلهائی که هنوز نطفه آنان بسته نشده است باید اسلام را برگزینند . برای سرمایه، کودکان از رحم مادر و نسل‌های آتی، نمازگزارانی مطیع و تابعند، او بمجرد زاده شدن تنها از قوه به فعل در میآید ! یعنی از برده در خود به برده برای خود تبدیل میشود !

"اصل دوازدهم :

از آنجا که خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی‌است ..."

خانواده واحد بنیادی جامعه است . زیرا مالکیت با خانواده متمایز میگردد و

با خانواده جنبه موروثی خود را محفوظ میدارد. برای سرمایه خانواده استقلال کامل در برابر جامعه و حتی بزیان جامعه دارد، زیرا این واحد بنیادی است. پس خانواده بورژوا برای استمرار مالکیت سرمایه و خانواده کارگر برای استمرار نیروی کار ضروری‌اند. جامعه نباید واحد بنیادیش را تحت فشار قرار دهد بلکه این واحد بنیادی است که جامعه را میسازد." خانواده بورژوازی" بر مالکیت خصوصی استوار است و از اینرو در جامعه آنچه برای پرولتاریا وجود دارد فقر، بیخانمانی، درماندگی و فحشاء و فساد است. همین جامعه بورژوازی که خانواده را بربنیاد مالکیت خصوصی قرار داده است، خود او آنرا از درون پاشیده و متفرق ساخته، و این پاشیدگی را در قانون خود علنی میسازد :

"خانواده کنونی بورژوازی بر چه اساسی استوار است ؟ بر اساس سرمایه و مداخله خصوصی. این خانواده بصورت تمام وکمال تنها برای بورژوازی وجود دارد و بیخانمانی اجباری پرولتارها و فحشاء عمومی مکمل آن است ...

هراندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیشتر از هم میگسلد و هراندازه که کودکان بیشتر به کالای ساده و ابزار کار مبدل میگردند، بهمان اندازه یاوه‌سرائی‌های بورژوازی درباره خانواده و پرورش و روابط محبت‌آمیز والدین و اطفال بیشتر ایجاد نفرت میکند ..." (۲۲)

آن خانواده‌ای که قانون اساسی تقدیسش میکند و بنیاد جامعه قرار میدهد خانواده مردسالاری است که در آن زنان : از دنده چپ آدم (یعنی‌مرد) بعمل میآیند و در بهترین حالت فقط میتوانند نیمی از وی بحساب آیند، خانواده‌ای که کودکانش د رکارگاهها وکوره‌پزخانه‌ها و قالیبافی‌ها باید به هلاکت برسند تا "خانواده" یعنی خانواده سرمایه‌دار وجود داشته باشد، خانواده‌ای که مکمل طبیعی آن گسست پیوندهای واقعی انسانی و رواج فحشاء و فساد است." رواج فحشاء اسلامی" و انواع صیغه‌هائی که تنها به مدد یك عبارت عربی حتی قبح خود را نیز از دست داده‌اند. بورژوازی در حالیکه مرد را رئیس خانواده و زن را نیمی انسان-نیمی دیو، تجلی شیطان و معبر انواع وسوسه‌ها می‌شناسد، و

همه اینها را قانونا تثبیت میکند، در حالیکه زنان را "فاقد قوه تمیز" و قضاوت میشمارد و وی را وسیله تعیش مرد میداند، از خانواده سخن میگوید :

"زن دو وظیفه دارد و دو تکلیف عمده و مشخص دارد که در تمام کتب فقهی به آن تصریح شده است : اول "تمکین" یعنی همیشه در دسترس مرد باشد و مانع همبستری نشود و در خانه شوهر باشد و خانه را بدون اجازه و میل شوهر ترک نکند و گرنه - یعنی در صورتی که زن موجب شود که مرد به حقوق قانونی خود نرسد- "ناشز" است و نمیتواند متقابلا از مرد پرداخت نفقه و کسوه و انجام دیگر وظایف را مطالبه کند .

دوم که نکته بسیار ظریف و فطری است "اطاعت" است .یعنی زن نباید از خواست های مرد در موردی که فوقا ذکر شد، سرپیچی کند ." (۲۳)

اینست خانواده اسلامی : همبستری و اطاعت ! جمهوری اسلامی زنان را از ساده‌ترین حقوق انسانی محروم نموده و خانواده را علنا به محل همبستری مطیعانه "بمثابه وظیفه و تکلیف عمده و مشخص ، فقهی و حق قانونی " بدل میسازد . بدیهی است که تنها :

"با نابود شدن مناسبات کنونی تولید، آن اشتراك زنان که از این مناسبات ناشی شده، یعنی فحشاء رسمی و غیررسمی نیز از میان خواهد رفت ." (۲۲)

" اصل چهل و هفتم :

مالکیت شخصی (منظور خصوصی است) که از راه مشروع باشد، محترم است ... ."

این همان مالکیت مشروع و محترمی است که شرط ضروری وجود آن "محرومیت اکثریت مطلق جامعه از مالکیت میباشد . در جامعه کنونی :

"مالکیت خصوصی برای نه دهم اعضاء جامعه لغو شده است .

این مالکیت همانا در سایه آن موجود است که برای نه دهم دیگر موجود نیست ." (۲۲)

اگر بورژوازی در همه جا مالکیت خصوصی را "حق طبیعی" و "اجتماعی" و شاخص "شخصیت انسانی" و باعث "خلاقیت و ابتکار" میشمرد تا آنرا موجه و "محترم" سازد، اکنون در اینجا این حق "مشروع" میگردد. مالکیت خصوصی مشروع، همان مالکیت سرمایه داریست که مورد تعرض واقع شده و حصار طبیعی و اجتماعی خود را (دولت) با حصاری شرعی تکمیل میکند. مالك سرمایه‌دار "امانتداری" بیشتر نیست که "خداوند باریتعالی" سرمایه‌عظیمی را بوی سپرده تا از آن، و بقیمت کشیدن شیره جان کارگران "روزی" میلیونی و میلیاردی خود را بکشد: "در حقیقت مالك اصلی خداست! این امانت بهر روزی نزد ماست!" مالکیت خصوصی محترم است! زیرا مالکیتی شرعی میباشد! اصول مقدس بورژوازی: مذهب، خانواده بورژوائی! مالکیت خصوصی، نظم و آرامش! برای حفظ این نظم و آرامش، برای برقراری اصول مقدس بورژوازی که معنایش تسلط سرمایه بر روابط اقتصادی- اجتماعی است، انواع ستمها علنا باید رسمیت یابند. آنهم با عبارت‌پردازی‌های پوچ پیرامون "آزادی" و احاله مسائل اصلی به قانونی که بعدا هنوز باید تهیه شود.

همه افراد مصونند!

"اصل ۲۲: حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است."

مگر!

"مگر در مواردی که قانون تجویز کند!"

مطبوعات آزادند:

"اصل ۲۴: نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند."

مگر!

"مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل آنرا قانون معین میکند."

مکاتبات آزاد و سانسور و تجسس لغو و ممنوع است:

"اصل ۲۵: بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ... سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها ... هرگونه تجسس ممنوع است"

مگر! "مگر به حکم قانون"

احزاب و اتحادیه‌ها آزادی فوق‌العاده‌ای دارند ۰

"اصل ۲۶ : احزاب ، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی ۰۰۰ آزادند، مشروط براینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند ! "

حتی اجتماعات و راه‌پیمائی هم آزاد است :

"اصل ۲۷ : تشکیل اجتماعات و راه‌پیمائی بدون حمل سلاح ۰۰۰ آزاد است ، بشرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد ۰ "

خلاصه "همه‌چیز آزاد است " مگر "بحکم قانون " و "بشرط" اسلامی بودن ! و این قانون اساسی است ! یك سلسله کلی‌بافی‌هائی که از ۲۰۰ سال پیش بدینسو در همه قوانین بورژوائی تکرار شده‌اند و همگی با ترجیع‌بند "مگر به حکم قانون و اسلام" و غیره و احاله به قوانین ناشناس آینده ، که بورژوازی بالضروره و بموقع خود خواهد ساخت ، مثل بادکنکی توخالی، بادهوا میشود ! هیچ "آزادی" و حقوق اجتماعی ـ سیاسی ، بجز حقوق سرمایه‌داران و زمینداران در قانون اساسی حتی به اندازه یك سطر هم مقاومت ندارد ۰قوانین خود خویشتن را نقض میکنند ۰

قانون اساسی از آزادی مذهب (در شرایط لایتغیر بودن ! مذهب رسمی ! !) دم میزند :

"اصل ۱۴ : همه مذاهب آزادند و میتوانند مراسم خاص خود را بجای آورند ولی این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند " !

"توطئه و اقدام" چیزیست که فورا و در هرزمان مطلوب توسط دولت در همه جا کشف میشود ۰

دین و مذهب رسمی ستم بر همه مذاهب دیگر را رسما اعلام داشته است ۰در جمهوری اسلامی آزادی داشتن یا نداشتن دین وجود ندارد ۰ چنانکه یاد شد ، هرکس بردین پدر خود زاده میشود ۰ تغییر مذهب سزاوار تیرباران و اعدام است زیرا این ارتداد بحساب می‌آید ! و "البته این آزادی دین است ! " مذاهب آزادند، اما بی‌مذهبی و تغییر مذهب کفر و زندقه است !

قانون اساسی که همه ستم‌ها و ممنوعیت‌ها را با لفظ پرصلابت "مگر به حکم

قانون و مشروط به اسلام و عدم توطئه مجاز و ضروری میشمرد، بالاخره ستم ملی را نیز در زمره "آزادی" به پیش میکشد:

"اصل نهم: جمهوری اسلامی ایران، آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیك ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد "ملت" است. هیچ فرد یا گروه و یا مقامی حق ندارد بنام استفاده از آزادی، استقلال سیاسی و فرهنگی ... به تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند."

همه قدرت بدست دولت بورژوازی، دولت جمهوری اسلامی است. او هرگونه خواست ملی "خدشه‌ای" به "تمامیت ارضی"، "آزادی" و "استقلال فرهنگی" وارد میکند. شوونیسم فارس در این بند قانون اساسی یکسره عرض‌اندام میکند. حتی اگر یك ملیت سراپا خواهان "حق تعیین سرنوشت خویش بدست خویش" باشد، بنام "آزادی" مخل "استقلال و تمامیت ارضی" کشورگردیده است. بورژوازی ستم ملی را جزء لاینفك حاکمیت خود میشمارد و همه ساکنین ایران را "ملت" واحدی معرفی میکند، در حالیکه ملل تحت ستمی از قبیل خلق کرد بر علیه دولت و بورژوازی حاکم می‌جنگند، آنرا "فرد، گروه یا مقام!" جا میزند، تا بدین وسیله سرکوب این ملل و مبارزه انقلابی اشان را موجه نماید.

سرانجام زنان نیز از مراحم "آزادیبخش اسلام و جمهوری اسلامی" در امان نمی‌مانند. قانون اساسی "حقوق زن" را در تمامی جهات "تضمین" میکند:

"اصل ۲۱: دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید."

همان "موازینی" که شاخص اصلی‌اشان "نیمه‌مرد بودن زن"، "ناقص‌العقل بودن زن"، "فاقد قدرت قضاوت بودن زن"، "منشاء شروشیطان بودن زن" و "همبستر مطیع بودن زن" است. آن ستمی که بورژوازی ایران بر زنان وامیدارد، که آنان را یکایك به وسیله اطفای شهوات مردان بدل میسازد، که آنان را در بازارهای مکاره "صیغه" به معرض حراج مینهد و در عین حال بر همه این فحشای رسمی که سرتاسر "فقه" و همه "فقها" عمق "دانش" و

"معرفت‌شان" را در رواج آن برخ میکشند، پرده ساتر می‌افکنند. آن ستمی‌که نیمی از جامعه را بکلی از هرگونه حقی محروم ساخته ، به زوایای آشپزخانه یا بستر همخوابگی پرتاب کرده و تنها به هنگام اخذ رای بعنوان توده‌ای که در اسارت خود تحمیق شده‌اند، آنان را بپای صندوقهای رای میکشاند، چنین ستمی زنان را به بردگی و انقیاد کامل مردان درآورده است. زنان تحت ستمی مضاعف قرار دارند: هم سرمایه‌داری در کارخانه و موسسات تولیدی نیروی کار آنان را به نازلترین قیمت میخرد و هم فاقد هرگونه حقی، انواع قوانین قرون وسطائی و فئودالی علیه‌اشان اعمال میشود. انقلاب زنان را بیدار کرد و به میدان مبارزه کشاند! آنها که تازه با وضعیت خود و شرایط آزادی خود آشنا میشدند، یکباره با فرا رسیدن جمهوری اسلامی‌از گرد راه به کنیزکانی حقیر که باید مجلس گردان و پذیرای مردان باشند، تنزل یافتند. اما انقلاب، بخش عظیمی از زنان، بویژه زنان کارگر را براه خود کشانیده و مبارزه آنان پابپای همزنجیرانشان ، مردان کارگر در راه رهائی و آزادی ادامه یافت. رهائی زنان در ایران، بدون شرکت آنان در جنبش انقلابی- دمکراتیک برهبری طبقه کارگر، بدون مبارزه در راه انقلاب اجتماعی امکان ناپذیر است. تنها دمکراسی انقلابی برهبری طبقه کارگر قادر است زنان را به رهائی و آزادی واقعی نائل سازد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی پس از اینکه همگی این ستمها را در مقام "آیه‌های لایتغیر" بر سینه خود حک میکند، مدعی است :

"اصل ۲۰ : همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان هستند و یکسان در حمایت قانون قرار دارند."

یکسانی در برابر قانون، ولی وقتی خود قانون مردان را برزنان، مسلمانان شیعه را بر سایر ادیان ، ملت فارس را بر سایر ملل حاکم میسازد، و وقتی مالکیت سرمایه‌داران و بهره‌کشی از کارگران را مقدس میداند، این یکسانی چیزی پوچ بیشتر نیست ! بورژوازی از یکسانی در برابر قانون سرمایه دفاع میکند، قانونی که خود برپایه نایکسانی و ستم و بهره‌کشی استواراست.

در فاصله قیام تا تنظیم قانون اساسی ، جمهوری اسلامی عملا مفهوم این قوانین را نشان داده و اکنون بحث پرسر تثبیت آنها برعلیه انقلاب بود.

این جمهوری، ستم ملی را به ابعاد عظیمی گسترده نمود، یك لشکرکشی تمام عیار علیه خلق کردو خاموش کردن هرصدای آزادیخواهانه این خلق قهرمان که بالاخره به نبرد مستقیم مسلحانه منجر شد. جنگی ظالمانه برعلیه‌دهقانان و زحمتکشان و مردم کردستان که حق تعیین سرنوشت خود را می‌طلبیدند. ستم بر زنان، ستم بر مذاهب گوناگون غیرشیعه و تعقیب و آزار آنها، ستم سیاسی همه و همه از قبل، بر قانون‌نویسان بمثابه واقعیت موجود روشن بود. قانون اساسی وظیفه خود را این قرار داد که همه ستمها و تضیقات را با بیان اینکه مبارزات مذکور بر علیه اسلام است ، قانونیت بخشد و بس ! اگر رفراندم ۱۲ فروردین ، شکست انقلاب ۷ ـ ۵۶ را اعلام میداشت، مجلس خبرگان بورژوازی این شکست را مستند مینمود. قانون اساسی کلیه مظاهر انقلاب و خواستهای انقلاب را شایسته سرکوب و تالان وکشیدن بخاك وخون می داند .

در نقطه مقابل قانون اساسی جمهوری اسلامی پارلمانتاریسم مبتذل بورژوازی تحت حکومت سلطنتی مذهبی را به اوج میرساند. "مردم" نمایندگانی انتخاب میکنند که "شرایط ... (آنها) را ... (بعدا) قانون معین خواهد کرد" . ابتذال این پارلمانتاریسم، البته تنها در آن قرار ندارد که وقتی انواع سرکوب‌ها جریان داردو هرحزب سیاسی جز احزاب بورژوازی در معرض تعقیب و ممنوع‌اند، چنین مجلسی تشکیل میگردد، وحتی در آن قرار ندارد که وقتی "قانون انتخابات " تصویب شد، مجلس فرمایشی کاملی از آب درآمد. ابتذال کامل این پارلمانتاریسم آن است که د رکنار مجلس عوام بورژوازی یك مجلس خاص (سنا) نیز بنا میگردد که وظیفه هدایت و تصویب نهائی قوانین و تعیین صلاحیت نمایندگان مجلس عوام را، پیش و پس از انتخاب بعهده دارد !

> "اصل ۹۱ : بمنظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم‌مغایرت مصوبات مجلس شورایملی (آنگاه هنوز ملی خوانده میشود) شورائی بنام شورای نگهبان ... تشکیل میشود ."

مجلس سنا (شورای نگهبان) اساسا مجلس انتصابی ولی فقیه است :

" ۶ نفر از فقها ... انتخاب این عده با رهبری یا شورای رهبری است ۶۰ نفر حقوقدان ... مسلمان بوسیله شوراهای قضائی ..." *

اداره قاطبه بورژوازی که د رمجلس شورای اسلامی متجلی شده، مغلوب اراده رهبری است که در وجود شورای نگهبان نمایان میشود :

" اصل ۹۳ : مجلس شورای ملی (اسلامی) بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد ! "

ولی شورای نگهبان انتصابی برعکس :

" اصل ۹۹ : نظارت بر انتخابات ریاست جمهور، انتخابات مجلس شورایملی و مراجعه به آراء عمومی و همه پرسی را بعهده دارد ."

و اعتبار آن به وجود ولی فقیه است . مجلس سنا میتواند کلیه مصوبات مجلس "عوام" را کان لم یکن نموده و مردود سازد . حال که پارلمان بورژوازی بحد کافی مبتذل گردید، وقت آن رسیده است تا قانون اساسی جمهوری اسلامی در پروسه تکامل قدم بقدم خود پادشاه- و شورای سلطنت - را که از میان آیات عظام انتخاب میشود، یعنی سلطنت اسلامی را وارد عرصه کند و اختیارات وی را وارد عرصه کند و اختیارات وی را برشمرد .مقام ولایت فقیه توسط مجلس خبرگان تعیین میشود و مجلس خبرگان، مجلس "روحانیون" عالیرتبه یعنی رهبران مذهبی بورژوازیست که از میان خود شاه (ولی‌فقیه) یا "شورای سلطنتی سه نفره‌ای" را برمیگزینند . اختیارات و قدرت شاه مذهبی عملا قدرت وقانونی" شاه مشروطه را نیز پشت سر میگذارد :

" اصل ۱۱۰ : وظایف و اختیارات رهبری ولی فقیه یا شورای فقها (۳ نفر) :

۱- تعیین فقهای شورای نگهبان (قوه مقننه) .

۲- نصب عالیترین مقام قضائی کشور (قوه قضائیه) .

---

* - باید توجه داشت که شورایعالی قضائی خود نیز تا حدود زیادی منتصب از جانب ولی فقیه (یا ولایت فقها !) است . رئیس این شورا که عالیترین مقام قضائی کشور است، از سوی مقام فقیه تعیین میشود .

۳ـ فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیب زیر :
الف : نصب و عزل رئیس ستاد مشترك ۰
ب : نصب و عزل فرمانده سپاه پاسداران ۰
ج : تشکیل شورای عالی دفاع ملی ۰۰۰ (بخش اصلی قوه مجریه ماشین نظامی ـ دولتی) ۰
۴ـ امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم ۰ صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آیدباید قبل از انتخابات به تائید شورا ی نگهبان و در دوره اول به تائید رهبری برسد (تعیین رئیس جمهور) ۰
۵ـ عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور ۰۰۰
(مطابق قانون اساسی رئیس جمهور رئیس قوه مجریه است :پس قوه مجریه نیز در دست ولی فقیه تمرکز می‌یابد) ۰۰۰ "

بدین کیفیت جمهوری مبتذل پارلمانی به سلطنت مطلقه تبدیل میشود ۰ شاه (ولی فقیه) که حالا دیگر نماینده خدا و نایب مهدی ! (نایب کسی که در آینده ظهور خواهد کرد !) میباشد ۰ همه قوای سه‌گانه جامعه بورژوازی ، قوه مجریه ، مقننه و قضائیه را بطور متمرکز در دست خود دارد، همان سه قوائی که افتخار انقلابات بورژوازی جدا کردن کاذب و ظاهری آنها (انفکاك قوا) از یکدیگر بود، در اینجا به یك تن خاتمه می‌یابند : ولی فقیه ! ولی فقیه همان اقتدار شاه را دارد، او قانونگذار ، مجری قانون و قاضی است ۰ این اوست که با پشتگرمی آسمانی ، رای خاکی ۴۰ میلیون مردم را که همواره به نفع بورژوازی در وجود رئیس مجلس متجلی میشود، با عزل رئیس جمهور و تعیین او حتی قبل از انتخابات معنی‌دار یا بی‌معنی میکند ! رائی که در هرحال مطابق اراده ولی‌فقیه شکل میگیرد : او قیم توده‌هاست و توده‌ها در چهره وی آن خدای رحیم و کریمی را می‌یابند که با قهرو سرکوب و اراده خود آنان را وامیدارد، به "راه‌راست " یعنی صراط بورژوازی هدایت شوند : جمهوری یك کمدی مضحك و پوچ سلطنتی از کار در آمد ۰ ولی فقیه اراده قاطبه بورژوازی را که بنام پارلمان و جمهوری سخن میگویند، همان بورژوازی که هنگام مشاجره دفعتا بیاد جمهوریخواهی

می‌افتد، نقض مینماید. بورژوازی ایران سلطنت طلب است و درست در لحظا- تیکه گِل رئیس جمهور را می‌سرشت، یکباره شاهی مقتدرتر از شاهان سرنگون شده یافت. شاهی که میبایست "نظم مختل شده‌را بازگرداند" و در این‌راه‌اگر لازم شد، اراده تك تك بورژواها و از جمله اراده رئیس جمهور را با تمرکز همه قوا در دست خویش پایمال کند. او وجدان واقعی بورژوازی را نمایندگی میکند. نظم سرمایه، ماوراء منافع تك تك سرمایه‌داران قرا ردارد. آنها میتوانند در مجلس شورای اسلامی بر سر یکدیگر بکوبند، اما منافع و مصالح قطعی را فقط شاه، ولی فقیه جاری میسازد.

چرا قانون اساسی جمهوری اسلامی، پس از ۸ ماه که از قدرت‌یابی لیبرالها و حزب جمهوری میگذرد، بدینسان شکل میگیرد؟ قانون اساسی جمهوری‌اسلامی هیچ نیست مگر بیان "حقوقی" و "قانونی" مبارزه جاری طبقاتی از نقطه نظر بورژوازی. دو وجه اصلی واقعیت عینی تضادها و تخاصمات آشتی‌ناپذیر اجتماعی‌اند. پایه‌های این قانون را سلطه و منافع سرمایه تشکیل میدهد. از یکسو تائید و تاکید برهمه ستم‌های سیاسی- ملی- مذهبی- ستم برزنان ممنوعیت اجتماعات، اعتصابات و راه‌پیمائی‌های انقلابی، از سوی دیگر تمرکز همه قوا در دست "شاهی آسمانی" تمرکز کلیه وسائل سرکوب و ستم بورژوازی و بویژه اتحاد و یگانگی علنی همه قوائی که "افتخار عدالت و دمکراسی بورژ- وازی" در قرن هیجدهم و اوائل قرن ۱۹ "تمایز و استقلال" ظاهری آنها از یکدیگر بود، با قرار دادن رئیس قوه مجریه بر فراز همه آنها و تعیین کننده آنها. ایندو وجوه اصلی یك حقیقت‌اند وآن اینکه بورژوازی برای خاتمه دادن به انقلاب و شکست آن نیازمند به تمرکز همه قوا، تشدید تضییقات سیاسی اجتماعی و کنار نهادن همه اختلافات فراکسیونی خویش و قرار دادن آنها در موقعیتی درجه دوم و تحت الشعاع است.

لیبرالها وحزب جمهوری در همه مواردفوق توافق مطلق داشته‌اند. لیبرالها به سیاق لیبرالی خویش از رای دادن به یك ماده، آنهم مربوط به اختیارات ولی فقیه و عمدتا در رابطه با رئیس جمهور، اجتناب کردند. آنها نه با وجود ولی فقیه که با اختیارات نامحدود وی مخالفت نشان دادند. آنها از اینکه اختیارات ولی، شاه حاکم را با شاه سلطان کاملا ترکیب مینمود،معترض‌بودند.

لیبرالهائی که میبایستی در بازی عوامفریبی جمهوریخواهی به عنوان نخستین رئیس جمهور تائید خود را از ولی فقیه بگیرند تا سپس بایك ضربت شاهانه معزول گردند! لیبرالها همگی مواد قانون اساسی را تائیدکردند و اگر ناگهان فریاد برآوردندکه "رئیس جمهور اختیاری ندارد!؟" تنها بدین معنا بود که چرا شاه موجود نمی‌گذارد رئیس جمهور به مقام شاهی برسد.

سازمانهای خرده‌بورژوازی بویژه مجاهدین این قانون را تائید نکردند، اما نمیتوانستند به مدیحه‌سرائی های پوچ و بورژوائی آن پیرامون آزادی، استقلال و "اسلام" و خصوصا "قسط اسلامی" دلبستگی نیابند. این دلبستگی واقعی آنجائی بروز کرد که مجاهدین اشعار داشتند: "بنی‌صدر! در سنگر قانونی مقاومت! مقاومت!" آنجائی بروز کردکه "س.چ" دائما دردفاع خوداز آزادی و استقلال خواهان "اجرای کامل قانون اساسی" میشد!! گواینکه در هنگام "رفراندم قانون اساسی" آنها کم و بیش دست به تحریم زدند! ولی مگرتحریم چه بود؟! تحریمی که صرفا در شرایط‌حساس به ایجاد انفعال سیاسی در آن دسته هواداران یا پیروان این احزاب منجر میشد، مگر جز بنفع ارتجاع بود؟ اینجا موضوع انقلاب یا ضدانقلاب طرح بوده و هرگونه تحریم بدون ارائه راه واقعی برونرفت از وضع موجود، نمیتواند جز بیطرفی واقعی تلقی شود. بیطرفی که نهایتا سودمند بحال سرمایه است. ولی احزاب خرده‌بورژوا، کاملا خلع سلاح شده بودند. آنها که قدم بقدم به سیاست مماشات، سازش، تزلزل و عقب‌نشینی از همان مواضع نیم‌بند دمکراتیك پای میگذاشتندو در اینراه پیشرفت میکردند، حداکثر خواهان اصلاحی در این قانون بسود جمهوری دمکراتیك اسلامی (خواست لیبرالی) یا "حاکمیت خلق" میشدند!

قانون اساسی جمهوری اسلامی، تکوین رفراندم ۱۲ فروردین است. مردمی که در سالهای ۷-۵۶ سلطنت شاه را واژگون نمودند، در فروردین ۵۸ مجددا به او، اما در هیات عبا و عمامه و بنام یك جمهوری رای دادند. رفراندم قانون اساسی این رای را تصریح نمود. تا وقتی پرولتاریا به رهبری انقلاب دست نیافته و پیروزی آنرا با درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه و برقراری دیکتاتوری دمکراتیك کارگران و دهقانان، حکومت شوراها قطعی نساخته، بورژوازی سلطنت خود را احیاء خواهد کرد و سازمانهای خرده‌بورژوا جز انفعال و

پاسیفیسم و بالاخره تسلیم به این سلطنت کار دیگری از خود بروز نخواهند داد ! آنها مفتون "جمهوریخواهی لیبرالی" یعنی "دمکراسی اسلامی" باقی میمانند !

* * *

با برقراری مجلس خبرگان و تصویب قانون اساسی کابینه بازرگان دیگر حقیقتا موقتی شد. نه از لحاظ قانونی بلکه از لحاظ موجودیت خود جمهوری اسلامی ! این کابینه، کابینه "شورای انقلاب"، مهمترین وظایف خودرا عملی ساخت. در ایام عاجل این کابینه فرماندهان و سران ارتشی برای بازسازی ارتش بسیج شدند. سپاه پاسداران بوجود آمد و اولین اقدامات خود را در کنار ارتشی که از قدرت تعرضی کافی برخوردار نبود و در آن سربازان همچون دوران انقلاب ۷ـ ۵۶ تن به مقابله با مردم نمیدادند، وارد جنگ مستقیم با جنبش انقلابی و مقدم برهمه جنبش کارگری و جنبش خلق کرد شد.

کابینه بازرگان زیر نظر یا بهتر با هدایت "شورای انقلاب" تحکیم ماشین دولتی، اجرای رفراندم ۱۲ فروردین و تشکیل مجلس خبرگان را، سازمان داد.*

کابینه لیبرالها همه جا به فرو پاشیدن تشکلهای انقلابی توده‌ای و کارگری همت گماشت. بازرگان پیشاپیش همه سران حکومتی تلاش برای بازگرداندن "سرمایه‌داران فراری" و "جلب حمایت امپریالیسم آمریکا بنحو فعال از دولت و حکومت جدید" را شکل میبخشید. کابینه بازرگان آن "وظیفه موقتی" که ضدانقلاب به عهده‌اش سپرده بود، با نهایت پیگیری متحقق نمود. اما این کابینه شکست خورد ! بدان معنی که وی قادر نشد به جنبش انقلابی کاملا غلبه کند و از آنهم بدتر آماج حمله این جنبش قرار گرفت.

در تابستان و اوائل پائیز ۱۳۵۸ پیشروی و اوجگیری محسوسی در صفوف انقلاب هویدا گردید. پرولتاریا و زحمتکشان شهری کابینه باز رگان را که "نمنمباران" آرزو میکرد ولی از بخت بد با "سیل ویرانگر" روبرو شد، بعنوان کابینه ضد انقلابی و رسوای بورژوازی نشانه‌گیری نمود. وقتی این کابینه در مقابل مردمی

*ـ لازم به تذکر است که بازرگان عضو شورای انقلاب نیز بوده و در ایام صدارت وی شورای انقلاب مدتی تحت ریاست لیبرالها (طالقانی) قرار داشت. همچنین تا پیش از "مرگ نابهنگام پدر طالقانی" وی رئیس مجلس خبرگان نیز بود !

که یکپارچه فریاد میکشیدند :مرگ برآمریکا، مرگ برامپریالیسم!، دربرابر کار - گرانی که خواستار بهبود وضع خود و مبارزه علیه سرمایه‌داران و وابستگی اقتصادی بودند، به‌دستور خمینی و شورای انقلاب از امپریالیستها و منجمله آمریکا مدد میگرفت و مجدو مدح سرمایه‌داران را میکرد، آنگاه کابینه آمریکائی شاخص شد.وقتی که پس از ۹ ماه خود را رودرروی انقلاب پیشرونده قرارمیداد و از هرتمهیدی درسرکوب مضایقه نمینمود، ضدانقلابی شناخته شد.لذا بهمان اندازه که کابینه بازرگان در انظار توده‌های کارگران، دهقانان و زحمتکشان بدین نحو متمایز میگردید و مردم به کذب محض وعده‌هایش پی‌میبردند،شورای انقلاب خود را از کابینه دور نشان میدادو حزب جمهوری این کابینه‌را، کابینه لیبرالها معرفی مینمود و خمینی بندهای اخلاقی خود، پیرامون آنکه نباید وزراء در اداراتی کارکنند که "قلمدان طلادارد" ، از سرمیگرفت !

در تابستان ۵۸ رسوائی کابینه بازرگان همه‌گیر شد! عامل دیگری نیز به این مجموعه اضافه گردید.ماشین بوروکراتیك - نظامی دولتی محل عظیم‌ترین رقابتهای فراکسیونی میان حزب جمهوری و حزب لیبرالها شده، هرجناح به سهم خود میکوشید براین ماشین فرمانروائی کندتا بتواند در عین حال سیاست خاص و منافع وابسته به خویش را بهتر مدافع نماید.از تابستان ۵۸ ، خمینی که علی‌الظاهر "طلبه‌وار" در قم می‌نشست و به این خاطر قم به یك پایتخت دومی تبدیل شد، با هیاهوی بسیار و باابراز اینکه "دیگر نمیتوان ساکت ماند و برای سروسامان دادن به کارها به تهران می‌آید" ، واردجماران گردیدو از آن پس دیگر بازگشتی به میان نیامد.

نباید از خاطر برد که همه امپریالیستها ، از امپریالیسم آمریکا گرفته تا سوسیال امپریالیسم شوروی بدون هیچ تردیدی از همان بدو کار از امر سرکوب انقلاب بوسیله حکومت جدید پشتیبانی می‌نمودند و برای کابینه بازرگان و خمینی اسپند دود میکردند.اگرچه صفوف بورژوازی در این راه متحد بود (حتی سلطنت‌طلبان طرفدار شاه نیز تا آنجا که مسئله مربوط به انقلاب میشد، این اتحاد را کتمان نمی‌نمودند) اما کابینه بازرگان در شکست انقلاب ناتوان و در پیشگاه توده‌ها رسوا گردید. در برابر جنبشی که در سیمای این کابینه یك ملانصرالدین شیاد میدید که هرچه بیشتر چهره واقعی‌اش را د رسرکوب انقلاب

متجلی میساخت، دیگر کابینه‌بازرگان کاری از پیش نمیتوانست ببرد. واژگونی بخت کابینه بازرگان از همینجاست که خود را سپربلای شورای انقلاب، حزب جمهوری اسلامی و خمینی کرد و حزب جمهوری علت تمامی مصائب و بدبختیها را به‌گردن لیبرالها انداخت: بازرگان میبایستی فدای حکومت بورژوازی شود! حزب اکنون قادر بود در پناه این مسئله اولین ضربه جدی را به فراکسیون لیبرالی وارد سازد.

حزب جمهوری اسلامی و کل بورژوازی در برابر جنبش انقلابی بسرعت دریافتند که مطالبات انقلاب چهارچوب هرروز مستحکم‌تر و عمیق‌تری‌مییابد. این مطالبات با ابزاری انقلابی، اعتصاب، تظاهرات و عمل مسلحانه دنبال میشدندو هرگونه تعللی تنها دامنه مطالبات و مبارزه انقلابی برسر آنهارا شکست ناپذیرتر مینمود. حزب با لیبرالها که اکنون نفوذ خود برارگانهای دولتی را توسعه میدادند و بر تمرکز دولتی سرمایه‌ها، بانکها و صنایع "ملی شده" چنگ می‌انداختند، وارد نبرد مستقیم سیاسی برای تصرف مواضع گردید. این حزب از برتری فوق‌العاده‌ای نسبت به لیبرالها برخورداربود، خود را همواره از آن متمایز میساخت و ارگانهای انضمامی جدید را عموما تحت کنترل خود داشت (سپاه پاسداران، کمیته‌ها، بنیاد مستضعفان و...). نیروهای باند سیاه بورژوازی ـ حزب‌الله ـ که در تحت رهبری آن بودند، نیز تحرك قیاس‌ناپذیری نسبت به کلاه سبزها و سیاه‌جامگان و ... داشتند.

بورژوازی د روجود کابینه بازرگان دیگر مدافع توانائی برای خود نمی‌یافت. لیبرالها رودرروئی جمهوری اسلامی با انقلاب را علنا به نمایش گذاشتندو از اینکه مکنونات شورای انقلاب و هردو حزب را در پیوند با امپریالیسم فاش سازند، ابا نداشتند. لیبرالها اگرچه چشم مجاهدین رابه دهان خود دوختند و اگرچه آنان را با ارائه شعار "جمهوری دمکراتیك اسلامی" برای یکدوران به لیبرالیسم معطوف نمودند، اما نتوانستند از تزلزل و سازشکاری رهبران مجاهدین بنحو کاملی استفاده کنند و بویژه از این قوا درتقویت موقعیت فراکسیونی خویش سود جویند. مجاهدین نیز هنوز امیدوار بودند انحصارطلبان از انحصار دست شویند. این خود، البته خواستی لیبرالی بیش‌نیست! مجاهدین درپی آن چیزی میگشتندکه نهایتا به تشکیل‌یك "کابینه‌ائتلافی" با

بورژوازی منجر میشد. لیبرالها نمی‌توانستند در این تمایل مجاهدین، با توجه به مماشات، سازش و عقب‌نشینی آنها به موضع رفرمیسم تام و تمام به زیان حزب جمهوری سود نبرند. ولی سیاست مجاهدین برای بورژوازی و درزمره آن انحصارطلبان خطری جدی ایجاد نمیکرد. سران و سازمانهای خرده‌بورژوائی در ایران مرتبا حتی خواسته‌های پیروان و رهروان حزبی و هواداران خود را تخفیف و تنزل میدادند و روح انقلاب را د رآنها میکشتند. آنها در انتظار تحولی در سیاست حزب جمهوری بسر میبردند و بهمین سبب چشم خود رابه بالا، به بورژوازی و نه به پائین به توده‌ها دوختند تا مگر از الطاف آن بهره‌مند شوند. نتیجه این امر بجز انطباق سیاسی بالیبرالها و ضمنا درامان‌ماندن ارکان جکومت ارتجاع نمیتوانست باشد.

"انقلاب تمام طبقات را باچنان تندی و اساس‌مندی‌میآموزد که نظیر آن در مواقع عادی وصلح‌آمیز دیده نمیشود. سرمایه‌داران که در امور مبارزه‌طبقاتی و سیاست از همه متشکلتر و آزموده‌ترند، از دیگران تندترتعلیم گرفتند. آنها وقتی حکومت را سست‌بنیان یافتند بشیوه‌ای متوسل شدند که سرمایه‌داران سایر کشورها پس‌از سالهای ۱۸۴۸ دهها سال تمام برای تحمیق و تفرقه و تضعیف کارگران آنرا بکار میبستند. این شیوه، تشکیل کابینه عمومی به اصطلاح "ائتلافی" یا متحده است مرکب از نمایندگان بورژوازی و فراریان سوسیالیسم (و انقلاب)" (۲۰)

بورژوازی هنگامی "کابینه ائتلافی" تشکیل خواهد داد، یعنی چند وزیرخرده بورژوا و اپورتونیست را وارد کابینه میسازد که حکومت از بنیان سست گردد. که احزاب انقلابی با قدرت و نفوذ در رهبری طبقات انقلابی به این بنیان حمله‌ور شوند و سیاست انقلابی در کار باشد. احزاب خرده‌بورژوازی، چه مجاهدین و چه س.چ مگر خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و استقرار دمکراسی انقلابی بودند؟ مگر سیاستی انقلابی در پیش داشتند؟ آنها در حالیکه توده‌های وابسته بخود را تحمیق مینمودندو فریب میدادند بر اساسی‌ترین مسائل پرده افکنده، بنام "خلق"

گاه در پی لیبرالها و گاه در پی حزب جمهوری ره میسپردند ۰مجاهدین‌مبارزه انقلابی توده‌های خرده‌بورژوازی دمکرات شهری را وثیقه رفع انحصارطلبی مینمودند!! نه وثیقه راه دمکراسی انقلابی! س ۰چ همین را وثیقه دفاع از "جناح دمکرات و ضدامپریالیستی" حکومت میساخت ۰بعبارت صریحتر خودغرضی‌این احزاب از اشاعه سیاست انقلابی در میان توده‌ها، که فقط و فقط میتوانست سیاست دمکراسی انقلابی بر ضد جمهوری اسلامی باشد، اعراض مینمود ۰بورژ - وازی با شامه قوی درك میکرد آنچه را کابینه ائتلافی باید انجام دهد، مجاهدین (وس ۰چ) انجام میدهندتا مگر کابینه ائتلافی تشکیل شود!! بورژوازی-نه فقط لیبرالها بلکه حزب جمهوری- در این سیاست نه خطری اساسی میدید و نه آنکه آنرا ماهیتا منفك از سیاست خود میشمرد : چنانکه واقعا نیز نبود ۰پس او میتوانست انحصارطلب باشد و انحصارطلب باقی بماند تنها بشرط آنکه مجاهدین همچنان به انحصارطلبی حمله کنند! و س ۰چ به آن "قطعه نامطلوب حکومت" !

در پیشاپیش نیروهای انقلابی و طبقه کارگر، کمونیستها بربنیادهای رژیم کهن و ماهیت بورژوا- امپریالیستی حکومت جدید تاکید کردندو یگانه راه برونرفت قطعی را از وضعیت موجود انقلاب علیه جمهوری اسلامی ارزیابی نمودند ۰اما آنها نیز همچنان د رپراکندگی ، اختلافاتی در ارزیابی صحیح طبقاتی ازحکومت بسر میبردندو از این جهت از سوی اپورتونیسم و دمکراتیسم ناپیگیر خرده‌بور- ژوازی در معرض صدمات گوناگون و بویژه انحرافات تاکتیکی قرارمیگرفتند ۰ این مسئله بزودی اثرات خود را برجنبش انقلابی نمایان ساخت و بخصوص از مبارزه قاطع علیه خیانت سازمانهای خرده‌بورژوازی به انقلاب که درجه به درجه آشکارتر میشد و از نفوذ و اشاعه ایده‌های خرده‌بورژوائی و اپورتونیستی در محیط پرولتاریا جلو گرفت ۰

توسعه انقلاب، تمرکز بیشتر قوا، مانورهای پیچیده تر در بی‌طرف کردن کامل سازمانهای خرده‌بورژوازی و ربودن شعارهای انقلاب و قراردادن آنها درمقابل مطالبات واقعی جنبش و سرکوب سریعتری را مبرم ساخت : اینست علت سقوط بازرگان و علت چگونگی سقوط وی ۰حزب جمهوری که درراس دستگاه دولتی میبایستی پیش‌برنده این سیاست باشد، پابپای آن با ید قدرت خود را

افزونتر میساخت، لیبرالها را در موقعیت خود تضعیف مینمود و بالاخره جامعه را باخرده‌کودتاهای اسلامی در حالت تشویش و آشفتگی دائمی نگاه میداشت تا از دل این آشفتگی نظم بورژوازی را بدر آورد! هنگامیکه در ۲۸ مرداد سال ۵۸، د ربحبوحه اوجگیری جنبش انقلابی در کردستان خمینی به ارتش دستور اکید داد که سربازان را بهرقیمت برای "دفاع از اسلام و ایجاد آرامش و امنیت" در کردستان وارد سازند و درهمان بیانیه خود را "فرمانده کل قوا" خواند، بی‌آنکه هنوز قانون اساسی تصویب شده باشد و مقام سلطنت وی تفویض، نخستین کودتا برعلیه لیبرالها صورت وقوع یافت ۰کودتاهائی که تا بهار ۶۰ تکمیل میشوند ۰

در ادامه این سیاست، حزب جمهوری با سازمان‌دادن دانشجویان وابسته به حزب سفارت آمریکا را بایك "برنامه" دولتی "از پیش‌طراحی شده" اشغال کردو "خط امام" را که در همان هنگام (آبان ۵۸) مشغول امضای قراردادهای "محرمانه" با هیئت نمایندگی آمریکا بریاست برژینسکی بود، "در برابر آمریکا" قرار داد ۰دانشجویان حزب، خود را "پیروخط امام" خواندند و از اینکه لیبرالها به مبارزه علیه امپریالیسم نپرداخته و در عوض راه "مماشات" با آمریکا را پیش گرفته ـ آنهم بدستور خمینی و شورای انقلاب ـ خود را "ناگزیر از تصرف سفارت" قلمداد میکردند ۰این دانشجویان انگیزه و علت اصلی اقدام خود را چنین بیان داشتند :

> دیگر اوضاع بسیار وخیم شده ومردم از انقلاب ناامید شده بودند سازمانها و گروههای غیر اسلامی بنام خلق و کارگران قدرت میبافتند و هرروز جوانان را با شعارهای خود بیشتر جذب میکردند ۰کابینه لیبرالها اعتبار خود را از دست داده و با امپریالیسم آمریکا مماشات میکرد ۰ ما با اشغال سفارت، "خط امام" را احیاء کردیم ۰ جوانان را به رهبر نزدیك کردیم و خط لیبرالها و گروهها را افشاء کردیم! ۰۰۰"
>
> (نقل از مصاحبه دانشجویان پیرو خط امام)

موضوع مذاکره بارزگان با "هیئت آمریکائی" فاش گردید ۰کابینه بازرگان در غیاب او ساقط شد ۰او از الجزیره بازگشت و گزارش مذاکره خود با برژینسکی

را به خمینی اعلام داشت . او گفت : "این مذاکره به‌دستور امام و شـــورا ی انقلاب صورت گرفت ! " اما دیگر دیر شده بود ! بازرگان مجبور به استعفـــا گردید و شورای انقلاب دوباره به پیش صحنه آمد .

بورژوازی و علی‌العموم حزب جمهوری اسلامی اشغال سفارت آمریکا را به‌مرکز تبلیغات ضدامپریالیستی تبدیل نمود و آنرا آغاز قطعی و جدی "مبارزه علیه امپریالیسم " بالاخص آمریکا به توده‌ها شناساند .این انقلاب دوم، انقلاب بر علیه کابینه اسلامی ! بود و در سایه اش بورژوازی کوشش نمود با مکر و فریب توده های طبقه کارگر و زحمتکشان را تحت رهبری خود درآورد . جنبش واقعـــی انقلابی ـ دمکراتیک و ضدامپریالیستی بنام "اشغال سفارت " و بعد "قطـــع رابطه با آمریکا " به سرکوب وحشیانه‌ای محکوم شد : همانطور که قبلا در عراق، در سوریه، در الجزایر ، در مصر و ... بهمین نحو جنبشهای توده‌ای تـــالان شده‌اند . "انقلاب اول" بورژوازی وظیفه داشت "شاه" را بردارد تا سلطنت بورژوازی را حفظ کند و این انقلاب دوم "سفارت آمریکا را برمیداشت تا امپریا ـ لیسم را مخفی سازد و انقلاب را سرکوب ."

هدف فوری این اشغال، انتصاب "مبارزات انقلابی" به "امپریالیسم آمریکا" بود، چنانکه دانشجویان تحت رهبری حزب جمهوری و خمینی "مدارك لازم" برای چنین انتصابی را از لابلای اسناد تکه‌تکه شده سفارت بسادگی تهیـــه نمودند ! بلافاصله پس از این هدف انشقاق قطعی دمکراسی ناپیگیری خـــرده ـ بورژوازی از انقلاب تامین شد . مجاهدین و فدائیان توگوئی مترصد چنیـــن فرصتی باشند، همه قوای خود را به قبله‌گاه سفارت آمریکا متمرکز کردند و از آن به "نگهبانی" پرداختند .آنها "همه مردم" ، "همه خلق" را به وحدت "حول سفارت " سفارش نموده به سخنگویان سرمایه و حکومت تبدیل شدنـد . سازمانهای خرده‌بورژوازی بالاخره ارتجاع و امپریالیسم را در سفارت آمریکـا یافتند و با شعار طنین افکن و ملتمسانه معجزه طلب خود : "دانشجوی خط امام ! افشاء کن ! افشاء کن ! " رهبری خودرا به دست همان ارتجاع و امپریـــا ـ لیسم سپردند . آنها همه حیثیت خود را که به حد کافی لکه‌دار شده‌بـــود ، در اینجا به حراج گذاشتند . خرده بورژوائی که هرگز قادر به درك ماهیت و اساس مبارزه طبقاتی و ارتجاع و امپریالیسم نیست ، آنرا در نمودها و اشکالی همچون

اشغال سفارت می‌بینند و در عوض نیروی واقعی انقلاب را که ارتجاع و امپریا - لیسم نه در سفارت و طواف آن، بلکه در کارخانه‌ها، در روستاها، درکردستان و در همه‌جا سرکوب مینمود ، از یاد میبرد.

خرده بورژوا که تا دیروز لیبرالها را تکفیر میکرد و حزب جمهوری اسلامی را "انحصارطلب" میخواند، تن به فریب بورژوازی سپرد و آماده شد تا همه "قوای خود را (میلیشیا و غیره)" برای دفاع از جمهوری اسلامی تحویل دهد! هنگامیکه دیگر مجاهدین ، آنهم بنا به اهداف ضدانحصاری خود، آغاز به افشای اسناد لانه جاسوسی و اعلام مقاصد آن نمودند، اسنادی که از همان بدو امر در اختیار داشتند، دیگر آنقدر دیر شده بود تا این افشاگریها فقط مبین آن باشد که چگونه رهبران خرده‌بورژوازی آگاهانه در فریب توده انقلابی و ترویج توهمات نسبت به بورژوازی با جمهوری اسلامی همدستی کرده اند !

س.چ ، از اینهم پیشتر رفت . س.چ سفارت اشغال شده را مرکز آمال خویش ساخت .خرده‌بورژوا که بورژوازی را در لیبرالها خلاصه مینمود و خلق دامن گسترش را تا حزب جمهوری وسعت داده بود، تضعیف لیبرالها و اشغال سفارت آمریکارا یك "انقلاب" بزرگ تلقی کرد و از این پس کمر خود را به دفاع از حزب، "رهبر جنبش ضدامپریالیستی" بست و همان راهی را پیش گرفت که حزب توده میرفت . دنباله‌روی که با تسلیم کامل به اپورتونیسم خروشچفی این سازمان را در جرگه ضدانقلاب بورژوازی جای داد.

بورژوازی به بهانه مبارزه ضدامپریالیستی از توده‌ها میخواست تحمل کنند، او هم تکرار مینمود! میخواست اعتصاب نکنند، او هم تکرار مینمود! بورژوازی ایران را درمحاصره اقتصادی آمریکا و "جهان غرب" اعلام میکرد، س.چ به تبلیغ می‌پرداخت ! بورژوازی جنگ‌خلق درکردستان را، سیاست آمریکا خواند، س.چ قوای خود را از کردستان خارج ساخت . ترکمن صحرا را تسلیم ضدانقلاب نمود! و ازکارگران دعوت کرد، هرچه میتوانند بیشتر تولیدکنندوکمتر بخواهند! س.چ به یك زائده حزب دولتی تبدیل شد !

امواج بی‌پایان و تشدید شونده خرده‌بورژوازی ، با توجه به آنکه رهبران سیاسی- اشان نیز لگام خود را بدست "دانشجویان خط امام" سپردند، سرتاسر جامعه را فراگرفت .پرولتاریا نتوانست و نمیتوانست از این وضعیت درامان بماند و

بکلی در ابهام وسردرگمی فرورفت ۰جنبش کمونیستی قادر نشد بر تزلزلات خرده‌بورژوائی غلبه کند و خود بدان دچار شد ۰کمونیستها که هنوز مفهوم واقعی اشغال سفارت را درك‌نکرده، بعضا آنرا به "روحیات خرده‌بورژوازی" حزب جمهوری منصوب مینمودند، از ارائه هرگونه شعاری ناتوان شده و در بدترین حالت اپورتونیسم ناشی از تغییر ظاهری اوضاع و تبیین غلط و ضد مارکسیستی آنها از ماهیت حزب، تحت شعار "ضدخلق و ضدانقلاب میتواند ضدامپریالیست" باشد و باید "از وجه ضدامپریالیستی‌آن حمایت" نموده، اما "علیه ضدانقلابیگری آن قاطعانه جنگید" در صفوف جنبش کارگری رسوخ عمیق نمود ۰ کم و بیش چنین دیدگاهی ،که در عین حال مصرانه برضدانقلابی بودن حکومت تاکید میورزید ولی قاد رنبود خود را از کابوس ضدامپریالیستی بودن حزب رها کند، رو به تکامل رفت ۰ انشعاب درجنبش کمونیستی تازه پا و جوان ایران ریشه‌های خود را می‌تنید، زیرا اپورتونیسم بتدریج ولی علی - الدوام در پناه جفتواره "ضدخلق- ضدامپریالیست" شکل میگرفت ۰انقلاب پرولتاریا باید قدم بقدم علیه نفوذ خرده‌بورژوازی و اپورتونیسم به نبرد آشتی‌ناپذیر بپردازد، این انقلاب تنها با استقلال واقعی سیاسی ایدئولوژیك و سازمانی پرولتاریا مفهوم می‌یابد، از آنروکه هرواقعه مشابهی هرچند هزار بار اتفاق افتاده باشددر غیاب پرولتاریای آگاه وکمونیست و متشکل، صفوف خرده‌بورژوازی را با تزلزلات عظیم و شکننده‌ای که در دست بورژوازی علیه پرولتاریا بکار میرود و مورد استفاده واقع میشود، مواجه مینماید ۰اپورتونیسم و دمکراسی خرده‌بورژوائی دشمن سیاست پرولتاریا و سازمان کمونیستی‌هستند و طبیعتا در لحظات حساس شدیدترین ضربات را بر پیکر جنبش پرولتاریا یگانه طبقه تا به آخر انقلابی‌برعلیه ارتجاع و امپریالیسم وارد میسازند ۰ مبارزه علیه امپریالیسم بدون مبارزه علیه طبقاتی که در درون جامعه با آن منافع مشترك داشته و حافظ مصالح آن هستند و بدون مبارزه علیه اپورتونیسم امکان‌ناپذیر است ۰خرده‌بورژوا مبارزه علیه امپریالیسم را از امر دمکراسی انقلابی مجزا مینمایدو سپس آنرا به شکل پوچ و عوام‌فریبانه‌ای از قبیل اشغال سفارت تقلیل میدهد :از نظر پرولتاریای کمونیست مبارزه ضدامپریالیستی جزئی از مبارزه درراه دمکراسی انقلابی، و وسیله این مبارزه انهدام

ماشین بوروکراتیک ـ نظامی ارتجاع و استقرار دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان و مبارزه قاطعانه علیه نظامات کهن، ارتجاع، بورژوازی و امپریالیسم حامی وی است :ضدانقلاب نمیتواند ضدامپریالیست باشد، زیرا انقلاب درعصر ما (اعم از انقلاب سوسیالیستی یا دمکراتیک) انقلابیست از جمله برعلیه امپریالیسم ·سرکوبگر انقلاب مدافع و مجری سیاست امپریالیستی است ·

خرده‌بورژوازی دیگر با این موضوع میانه‌ای نداشت که انقلاب بلافاصله پس از اشغال سفارت به‌شدیدترین وجهی مورد تعرض قرار گرفت ·کردستان انقلابی به میدان ارتشهای جمهوری اسلامی بدل شدو جنبش خلق کرد، درست از این زمان وارد مرحله نوینی گردید ·تعرض به مجامع دمکراتیک دیگر علنا صورت میگرفت ·جمهوری اسلامی برای پایان دادن به جنبش‌های دهقانی ترکمن‌صحرا، گنبد را به توپ بست و رهبران جنبش را که حاضر به تسلیم نشده بودند، شبانه در جنگلهای شمال ترور کرد ·خونین‌ترین تالان علیه کارگران، بویژه بیکاران بمرحله اجرا درآمد ·و دانشگاهها که به مرکز فعالیتهای سیاسی تبدیل شده بودند، علیرغم مقاومت دانشجویان انقلابی تعطیل شدند (در همه کشور!) ·او فقط سفارت آمریکا و نظایر آن (مثلا عملیات تلافی‌جویانه نجات گروگانها که ماجرای طبس، عام‌الفیل جمهوری اسلامی را پدید آورد! ماجرائی که مشابه آن حتی برای عیدی امین اولدادا آدمخوار اوگاندائی هم پیش میآید) را می‌بینند ·از نظر خرده‌بورژوا جنبشهای انقلابی "وحدت ضدامپریالیستی خلق" یعنی وحدت کارگران، دهقانان و زحمتکشان با ارتجاع بورژوازی! را مخدوش مینمود! آنهم وحدت ضدامپریالیستی در اشغال یك "سفارت"!

سازمانهای خرده‌بورژوازی به ارابه بورژوازی بسته شدندو از این پس هر دم بیشتر به دنبال وی کشیده میشدند · س ·چ به رویزیونیسم بین‌المللی پیوست و جمهوری را دارای پتانسیل "عظیم انقلابی‌در راه سوسیالیسم" و در "راه رشد غیرسرمایه‌داری" ستود ·س ·چ میان لیبرالها و حزب جمهوری شکافی طبقاتی ـ تاریخی ترسیم مینمود تادفاع و همدستی خود با حزب جمهوری اسلامی را با "منطقی مارکسیستی"! بیاراید ·آنها تصویری از حکومت و دولت واحد بورژوازی میدادند که برطبق آن "حکومت دوگانه" بود و در این دوگانگی س ·چ بر ذمه خود دانست بهمراه "حزب" بر علیه لیبرالهای "سرمایه‌دار"

آنرا یگانه سازد. ولی وقتی این حکومت "یگانه" گردید و کاملا به حـــــزب جمهوری سپرده شد ناگهان فدائیان خلق در این حکومت "انقلابی ضدامپریالیستی" ، به جستجوی جناحی وابسته به امپریالیسم گشتند، زیرا با یـــــك ضربت حزب جمهوری که دیگر به این چاکران و پابوسان متملق نیازی نداشت، ساقط شدند و به هیئت واقعی یك فرقه جاسوسی ـ حزب توده و س.چ هـــردو ـ درآمدند. بگذار آنها هنوز بدنبال جناحی بگردند تا این واقعه را توجیه کننـد اگر چه این جناح همه حزب جمهوری و در راس آن خمینی باشد.

اشغال سفارت آمریکا تحت این اوضاع نقش مهمی درغلبه برروحیات انقلابـی توده‌ها علیه جمهوری اسلامی ایفا کرد. خیانت خرده‌بورژوازی و سردرگمـــی جنبش کمونیستی این امر را تسهیل نمود. توده‌ها که به سادگی این اقـدام را مرادف مبارزه ضدامپریالیستی تلقی مینمودند، قادر نبودند سرپوشی را کـــه این سفارت اشغال شده بر امپریالیسم واقعی میکشید ، ببینند و ببینند به‌چه نحوی با سرکوب جنبش انقلابی و حفظ بنیادهای سرمایه‌داری وابسته ایـــران، منافع امپریالیسم تحکیم میگردد. اشغال سفارت سیاستی در خدمت تعرض‌هر چه سبعانه‌تر به انقلاب دمکراتیك کارگران و دهقانان و ملل تحت ستم، یعنی تنها جریان ضدامپریالیستی ایران بود.

اشغال سفارت آمریکا و مسائل ناشی از آن محور اصلی تبلیغات ارتجاع گردید. "محاصره اقتصادی "کاذب، اقداماتی از قبیل "جریان طبس" ، "کودتاهـــای درون‌بورژوازی" ...و دهها مسئله دیگر مبارزه ضدامپریالیستی قلمـــــداد میشوند . محاصره اقتصادی ، چنانکه بعدها خود رژیم نیز اعتراف نمود، هرگز واقعیت نداشت. امپریالیستهای اروپائی و ژاپن شرکت در چنین "محاصره‌ای" را نپذیرفتندو بعکس جهت بسط نفوذ مالی و اقتصادی خود از این وضعیت بهره جستند. خود امپریالیسم آمریکا نیز هرگز دراین مدت از صدور اسلحه، کالاهـــای مصرفی و... به ایران باز نماند. امپریالیسم نه‌یك شیطان بزرگ با عملکردهـــای اخلاقی "گمراه‌کننده" بلکه بیش از هرچیز یك قدرت اقتصادی انحصاری است. منافع بورژوازی در عصر ما، هرچند به این یا آن شیطان‌نفرین‌های اخلاقی نثـار کنند، در چهارچوب وابستگی به سرمایه مالی قرار دارد و از همین "قـــــدرت اقتصادی" تبعیت میکند. درپرتو شیطان نمائی امپریالیسم و "استکبارزدائی"

بورژوازی "نظم‌شکنان"، کمونیستها، طبقه کارگر و توده انقلابی را که هنوز به مبارزه واقعی دمکراتیک و ضدامپریالیستی ادامه میدادند، بمثابه "اذناب" شیطان بزرگ مورد تعرض قرار میداد.

با به پیش صحنه آمدن شورای انقلاب، حزب جمهوری تفوق خویش برلیبرالها را بمدد تسلط آرام بر مراکز اصلی و گرهی دولتی برآورده میساخت. مسئله گروگانها، در دست کل بورژوازی وسیله‌ای برای سرکوب و تحمیق توده‌ها بود، اما در درون بورژوازی به موضوع مشاجره بر سر قدرت تبدیل شد. "دانشجویان خط امام" هرروز مدارک و اسنادی دال بر "آمریکائی بودن" کابینه لیبرالی، این یا آن حزب لیبرالی و افراد شاخص لیبرالها را افشاء مینمودند. پس اکنون معلوم میشد کابینه اسلامی بازرگان ـ که قیام علیه آن قیام علیه اسلام است ـ همان کابینه‌ای که جمهوری اسلامی را تا قانون اساسی‌اش تروخشک کرد و عاجل‌ترین وظایف ضدانقلاب را بثمر رسانید، کابینه‌ای آمریکائی بوده است. اگر حقیقتی در این افشاگریها نهفته باشدمگرجز این است که امپریالیستها و در راس آنها "شیطان بزرگ" آمریکا، حکومت اسلامی را تحکیم کرده‌اند؟ کشاکش کاذبی که بر سر گروگانها بوجود آمد، کشاکش برسر امپریالیسم یا ضد آن تبلیغ میگردید، حال آنکه هردو فراکسیون بورژوازی خواهان حفظ و تداوم وابستگی اقتصادی بودند و سیاست داخلی و خارجی‌اشان، سیاستی که علیه انقلاب داشتند، انطباق کامل با منافع سرمایه مالی یاهمان "استکبارجهانی" داشت! این اختلاف برسر رابطه اقتصادی فشرده‌تر با آمریکا از لحاظ سرمایه‌گذاری و تکمیل طرحهای قبلی یا برسر رابطه تجاری با کل جهان امپریالیستی بویژه ژاپن و آلمان، اختلافی برسر شکل بودکه در این شعبده‌بازی اختلافی برسر مضمون جا زده میشد. حزب جمهوری که خواهان جایگزین کردن صدورسرمایه و سرمایه‌گذاری وسیع با تجارت عمده خارجی با امپریالیستها بود، با حزب لیبرالی که خواهان سرمایه‌گذاری صنعتی بیشتر امپریالیستها دراین زمان (برای غلبه بربحران) است، چه تفاوتی از جهت مضمون دارند؟ ولی هریك دیگری را به سیاستی "امپریالیستی" و در "جهت وابستگی" و... منسوب میدارندو به مشتی شعارهائی که در زیر روشنائی روز مفهوم خود را از دست داده بودند، می‌آویختند. وقتی خمینی شرط استرداد گروگانها را بهار ۵۹ "عذرخواهی

آمریکا از ایران" و به اصطلاح "اعلام توبه" دانست ، کارتر قبول این دعوت را رسما در طی اعلامیه‌ای به اطلاع خمینی رسانید ۰رسوائی آنچنان عظیم بود که "عذرنامه "اخلاقی آقای کارتر پذیرفته نشد ۰گروگانها به مزاحمهائی‌تبدیل شدند که راهی جهت بازپس دادن آنها بدون آنکه مردم وسیعا پی‌به فریب رژیم نبرند، موجود نبود ! با اینحال درسایه وجود آنها فراکسیونهای بورژواز ی کار خود را پیش میبردند ۰

لیبرالها پابپای قدرت‌یابی‌روزافزون حزب‌جمهوری، پرچم "آزادیخواهی" و "ملت‌ایران" را برافراشتند و حزب جمهوری اسلامی متقابلا پرچم (یا حتی بهتر گفته باشیم عَلَم) "اسلام" و "اینها- لیبرالها- آمریکائی‌اند" را در خیابانها به گردش درآورد ۰توده‌ها سرکوب میشوند و سپس بنام دمکراسی و آزادی و "مبارزه ضدامپریالیستی" از آنها خواسته میشود از این یاآن فراکسیو ن سرکوبگر در مبارزه قدرت حمایت کنند !

تزلزلات و تضادهای عظیم سازمانهای خرده‌بورژوائی در این هنگامه "ضدامپر- یالیستی" خادمان سرمایه ادامه می‌یابد ۰

همانطور که فدائیان خلق به ارابه حزب جمهوری بسته شدندو همچون عمال سوسیال امپریالیسم شوروی به بازاریابی پرداختند تا "سپاه‌پاسداران را به سلاح سنگین مجهز نمایند" ، مجاهدین بتدریج هنگامیکه حزب انحصارگر استغاثه‌های "قدرت" و پیشنهاد "واگذاری میلیشیا را به سپاه" لگدمال‌کرد، بدنبال لیبرالها براه افتادند ۰آنها البته همواره نیم‌نگاهی به "حزب انحصار- گر" داشتند تا عدالت علی‌واری از خودبنماید و انحصار را با سهیم‌کردن آنها در کابینه، "کابینه ائتلافی" بشکند ولی این نیم نگاه بدل به نگاهی تنفر آمیز شد ۰مجاهدین راه لیبرالیسم ضدانقلابی را مرحله بمرحله طی نمودند ۰

در این وضعیت انتخابات ریاست جمهوری برای عروج و سقوط جمهوری در دستور شورای انقلاب قرارگرفت ۰بورژوازی آخرین پرده کمدی جمهوریخواهی‌را با شرکت همه بازیگرانش به صحنه میآورد و خرده‌بورژوازی که جلال و جبروت نام ریاست جمهوری هنوز برایش بالاتر از واقعیت سلطنت بوده یکسره‌دراین کمدی مضحکترین نقش را بعهده گرفت ۰مجاهدین ابتدا طالقانی را کاندید نمودند- ماهها قبل از انتخابات- اما این "پدر پیرو لیبرال مجاهدین" پس از

آنکه درسرقبرش اعلام داشت انقلاب باید سرتاپا درپیشگاه جمهوری اسلامی بخون کشیده شود، ناگهان در ۱۹ شهریور مرد ۰سپس خمینی را کاندید نمودند تا ولایت فقیه را جمهوری فقیه ! سازند!! ولی او این کاندیداتوری ابلهانه را رد نمود ! آنگاه رجوی را کاندیدکرده و از خمینی در مورد این کاندیداتوری حجت طلبیدند!! اما خمینی رهبر انحصارطلبان بود :نام رجوی را خط‌کشید ! بالاخره مجاهدین با آسودگی وجدان کسیکه تنها راه باز را می‌پیماید، به بنی‌صدر رای دادند ۰لیبرالها در فرصت مناسب کاندید حزب جمهوری را که یك افغانی از آب درآمد (جلال‌الدین فارسی) پس زدند، بنی‌صدر انتخاب شد !

رای به بنی‌صدر، بهمان اندازه رای به رفراندم جمهوری اسلامی براساس‌پیش داوری بود ۰ رای مردم به جمهوری اسلامی، پیشداوری آنها براساس آرمانها و آرزوهای خود در انقلاب بود، اما رای به بنی‌صدر پیشداوری علیه این‌جمهوری و برله بنی‌صدر براساس ادعای اصلی وی :آزادی ! ولی تقدیر این آزادی و "جمهوری" در میدان مبارزه طبقاتی رقم زده شده و قانون اساسی آنرا تصویب کرده بود ۰ لیبرالها در حالیکه قدرت واقعی را به سرعت از کف میدادند به ریاست جمهوری، یعنی سست ترین و ضعیف‌ترین ریسمان "قانون اساسی" چسبیدند !

لیبرالها و مجاهدین که لنگان لنگان در پی آنها براه افتاده بودند، به بدتر - بین وجهی بدام حزب جمهوری گرفتار آمدند ۰انتخابات مجلس یك اکثریت قاطع از حزب جمهوری بوجود آورد ۰شورای نگهبان دردست ولی‌فقیه یعنی حزب جمهوری افتاد و رئیس جمهور ناچار بود یا برعلیه آنها باولی فقیه بجنگد و یا تابع آنها یعنی تابع شاه ولی باشد ! بنی‌صدر اولین رئیس جمهور، نقش تزئینی رئیس جمهور در کنار تخت شاه‌را، آنچه در قانون اساسی مستتر است، نشان داد :این جمهوری چیزی جز سلطنت نیست ۰بنی‌صدر به مقام رهبر لیبرالها ارتقاء یافت و خمینی اختیاراتی را به‌وی سپرد تا بعداً با یك "کودتا" از چنگ وی بدر آورد : فرمانده کل قوا !

توجه به روند عینی اوضاع جنبش انقلابی نسبت به سالهای قبل از اشغال سفارت مبین افت سطح جنبش انقلابی در ایندوران است ۰پس از اشغال سفارت جنبش انقلابی همچنان در مدارج بالا سیرمیکرد ۰اما صفوف خرده

بورژوازی شهری بعلت رهبری سازمانی آنها که میان دو جناح بورژوازی درحال تقسیم بود، بکلی متزلزل و پاسیو شد ۰دراواخر سال ۵۸ و اوائل سال ۵۹ جنبش دهقانی ترکمن‌صحرا از طرف س ۰چ به بدترین نحوی به مصالحه گذاشته شد : فدائیان لیبرالها را "مقصر" اعلام کردند و باندهای سیاهی را که عملا حزب جمهوری آنان را سازمان میداد به لیبرالها منسوب داشتند ۰آنها در یک مناظره تلویزیونی وقاحت‌آمیز، بنفع حزب جمهوری به لیبرالها شدیدا حمله کردندو درعین حال خواهان اجرای "طرح رضااصفهانی" یك وعده‌نامه رفرمیستی شدند، آنهم درجائیکه مردم به مبارزه انقلابی دست زده بودند ۰در کردستان آنها منادی "صلح عادلانه" با حکومت گردیدند :از این پس آنها در جنبش خلق کرد خائنین و در ردیف "جاش" شناخته شدند ۰برای این صلح نیز مشتی اصلاحات رفرمیستی ونه "حق تعیین سرنوشت خویش" را پیشنهاد دادند ۰س ۰چ ایضا دراینجا هم به جانبداری از جمهوری اسلامی، خلق کرد را "جنگافروز" خواند ۰خوف سازمانهای خرده‌بورژوائی در هرمبارزه جدی‌دمکراتیك ، از ترس آنکه "وحدت کاذب خلقی" که جمهوری اسلامی را هم شامل میشد و انقلابی که ضدانقلاب سرکرده آن بودبهم بخورد، به ترك کامل مبارزه منجر میشد ۰آنها توده‌های خرده‌بورژوازی و کلیه کسانی را که در اطرافشان بودند ترغیب به صلح و سازش کرده، انقلاب را تخطئه مینمودند ۰وقتی در بهار سال ۵۹ حزب‌الله و سپاه پاسداران حمله به دانشگاه تهران را (وکلیه دانشگاههای دیگر کشور) که حاضر به تسلیم نشده‌بودند، آغاز کرد، مجاهدین صحنه را ترك و دست از مقاومت برداشتند تا بنی‌صدر مسئله راحل کندوسپس س ۰چ ترجیح داد به مذاکره بپردازد! دانشگاه پس از ۲ روزمقاومت مغلوب ارتجاع شدو بنی‌صدر فتح این مرکز دمکراتیك "فتح قانون" نامید ۰تنها کمونیستها پایدارانه به دفاع از دمکراسی انقلابی و جنبش توده‌ای‌ایستادگی کردندو علیرغم هرگونه انحرافات خود که مانع قاطعیت کافی و اتخاذ تاکتیك های محاسبه شده میگردید، حامیان ورهبران این جنبش باقی ماندند ۰با این وجود ارتجاع بورژوازی با بستن احزاب خرده‌بورژوازی به دنبال خود و انجام مانورهائی همچون سفارت و سرکوب مستقیم بنحو محسوسی به کاهش سطح انقلاب و منحرف کردن اعتراضات در مسیر حزب‌یا لیبرالی توفیق یافت ۰

لیبرالها وعده "آزادی" را از سرگرفتند اما آنرا مشروط به "سرکوب کامل انقلاب" ساختند. در راس لیبرالها بنی‌صدر، درست همان هنگام که از آزادی سخن میگفت، چکمه‌های خود را بپا کرد، همان چکمه‌هائی که وی سوگند میخوردتا "در کردستان خانه‌بخانه" انقلابیون را به خون نیفکند و سرکوب نکند" از پا در نخواهد آورد" .

بهمان میزان که لیبرالها متحدانه با حزب جمهوری علیه انقلاب لشکر میکشیدندو "جبهه‌ها را گسترده‌تر میکردند، "آزادی" درونی بورژوازی خود را نیز از کف میدادند. حزب پس از هرسرکوب انقلاب، یك گام دیگر لیبرالها را به عقب میراند. انتخابات و تشکیل مجلس شورای اسلامی مقابله با بنی‌صدررا تسهیل کرد. این مقابله که قبلا زیر لوای "گروگانهای آمریکائی"، "مبارزه با امپریالیسم" و "آزادی" دور میزد، اکنون به مرکز مجلس کشیده شده و مسئله کابینه و نخست وزیر بدان اضافه گردید. خیل نمایندگان حزبی، ۳۰ نماینده لیبرال مجلس را به سخنرانان دائما معترض تبدیل نمود. مجلس، نخست‌وزیران پیشنهادی بنی‌صدر را مردود شناخت و درعوض رجائی "مقلد امام" را کاندید کرد. رجائی، عضو مطیع حزب جمهوری* پس از کشاکش بسیار بر بنی‌صدر تحمیل گردید و کابینه خود را تشکیل داد. او در مقام رئیس جمهور وجود کاملا زائدی شده بود و حوزه اقتدار سیاسی وی به بانك مرکزی و فرماندهی کل قوا، که اینهم پرتوی از قدرت شاه بحساب میآمد، محدود میشد!

از این پس بنی‌صدر به میادین عمومی و سخنرانی‌برای ارتشیان پناهنده گردید تا با دفاع از رهبر خمینی و مقام ولایت، مجلس، نخست‌وزیر، کابینه رجائی و حزب جمهوری را زیربار حمله و انتقاد خود بگیرد. او رسما به هیچ حزبی تعلق نداشت اما همه احزاب لیبرالی بوی تعلق داشتند. بنی‌صدر نیمه سازمانی برای خود زیر نام "دفتر هماهنگی‌مردم با ریاست جمهور" تدارك دید که درهمه جا لیبرالها و درراس نیروهای "هوادار رئیس‌جمهور" را متشکل میکردند. او حتی یك حزب‌اله کوچك گاردریاست جمهوری برای خود دست و پا نمود. بالاخره سعی کرد همان تاکتیکی رابکار بندد که خمینی و حزب‌جمهوری

* ـ گفته میشودکه رجائی عضوحزب جمهوری نبوده، این تا آنجائی حقیقت دارد که منتظری و خمینی نیز عضو این حزب نبوده‌اند!

طی سالهای ۸ـ ۵۷ تا سقوط بازرگان با دقت تمام بکار بسته بودند :یعنی خود را ماوراء مجلس، نخست‌وزیر و کابینه قراردهدکه در هیچ "سیاستی درکشور" دخالت ندارد و "امور کشورعلیرغم میل" وی پیش میرود ۰بنی‌صدر، درراس لیبرالها بحرکت خود شکل یك اپوزیسیون درون حکومتی (!) میبخشید و بمردم اطمینان میداد که وجود وی با "وجود سیاست حاکم متضاد است" ۰

چرا لیبرالها بحرکت سیاسی خود شکل اپوزیسیونی دادند، درحالیکه هنوزدر حاکمیت سیاسی بودند؟ پاسخ به این سئوال برابر است با پاسخ به یکی از اساسی‌ترین مسائل مربوط به انقلاب ایران که بدون شك عدم فهم آن درك مبارزه طبقاتی و لاجرم اهداف و نقشه‌ای که پرولتاریا باید تعقیب کند را ناممکن میسازد ۰لیبرالها هنگامی بیاد "آزادی" افتادند که قدرتشان دررقابت فراکسیونی بشدت کاهش میرفت و حزب تحت فشاری همه‌جانبه آنان را به یك نیمه محاصره سیاسی تقریبا علنی درمیآورد ۰ولی این هنوز نمیتواند یك "اپوزیسیون حکومتی!" خلق کند؟! نکته اصلی دراینجا وجود جنبش انقلابی است که تحت پیگیرد و تالان ارتجاع قرا رداشت ۰لیبرالها در قلع و قمع این جنبش لحظه‌ای فروگذار نکردند ۰اما بموازات پیشرفت ضدانقلاب و اُفت نسبی جنبش انقلابی ـ دمکراتیك وضعیت درونی طبقه حاکم برای تصفیه حسابهای قطعی‌تر مهیا میشد ۰بنابراین لیبرالها جهت تحقق اهداف و اغراض فراکسیون بورژوازی میبایستی محل اتکای محکمتری برای خود دست و پا نمایند ۰این محل اتکاء طبعا ماشین دولتی و اساسا ارتش بود ولی لیبرالها در عین حال باید خرده‌بورژوازی و بویژه سازمانهای آنرا نه تنها کاملا از انقلاب دور میکردند بلکه به لیبرالیسم خویش متمایل سازند و عملا از نیروی آنها در مبارزات فراکسیونی برای تضمین قدرت خود استفاده برند ۰اشاعه لیبرالیسم درسطوح هرچه بیشتری بمنظور تدارك نیرو جهت حفظ این یا آن مقام وزارت، این کرسی پارلمانی، آن موقعیت ریاست جمهوری و قس‌علیهذا ۰

شاخص پس‌رفت انقلاب دامنه اشاعه لیبرالیسم است ۰شیوع لیبرالیسم‌بورژوا-زی در صفوف خرده‌بورژوازی و توده‌های وسیعتر مردم برای لیبرالهائی که پشتوانه‌های سیاسی حاکمیت را بتدریج ازکف میدادند از ضرورت تعین‌کننده‌ای برخوردار بود ۰ولی برای اینکار همان سرکوبگران "آزادی" و "انقلاب" باید

"آزادیخواه " میشدند، همان دشمنان انقلاب باید رل "هواخواه انقلاب و مردم" را بازی میکردند و با این مقصود درضمن تعرض سبعانه به صفوف دمکراسی‌انقلابی و پرولتاریا، لازم‌میشدنقش اپوزیسیون حقیری را اتخاذکنند. هرچه دوران "جمهوری لیبرالی- اسلامی" به پایان خود تقارب می‌یابد، این اپوزیسیون با عبارات طنین‌اندازتری از "آزادی" و "مردم"، از "عدم وابستگی و انقلاب " دم میزنند .

لیبرالها خالقان "دمکراسی اسلامی" اند :جمهوری اسلامی که دمکراتیک‌است . "دمکراسی اسلامی" مرز دقیق و صریحی با "دمکراسی انقلابی" دارد که بنی‌صدر و یکدوجین رهبران لیبرالیسم آنرا بدقت درهمه‌جا ترسیم نموده‌اند. مضمون سیاسی این "دمکراسی" دلالت دارد برحفظ‌ارگان اساسی سلطه بورژ- وازی (ماشین بوروکراتیک - نظامی بورژوازی)، حفظ حکومت مذهبی، ترکیب ولی فقیه (شاه) بارئیس جمهور یا تقسیم "عادلانه "قدرت میان آنها .دمکرا- سی اسلامی نمیخواهد جمهوری اسلامی و سران ولایت فقیه کوچکترین صدمه‌ای ببینند، میخواهد رئیس جمهور هم سری باشد! دمکراسی اسلامی دردوران مورد نظر ما کاملا برقانون اساسی جمهوری اسلامی متکی است :خواهان اجرای‌قانون اساسی است !! آنچه نهایتا از دمکراسی اسلامی متصوراست رنگ و روغن زدن بر رژیم جمهوری اسلامی، تحکیم سلطه بورژوازی با همه مظاهرآن در ایران می- باشد. "اپوزیسیون" لیبرالی که براساس قانون اساسی شکل گرفته ، خود جمهوری اسلامی است که با تفسیرهای فراکسیونی یعنی اغراض لیبرالها ترکیب شده باشد.شاید لیبرالها مدعی‌اند که این اپوزیسیون برعلیه ولایت فقیه بود، ولی مگر وقتی بنی‌صدر رئیس جمهورشد صلاحیت خود را به توشیح ولی فقیه نرسانید؟ لیبرالها در تئوری "غیبت "کردند، اما در "پراتیک" تائید رای از ولی فقیه گرفتند.اپوزیسیون "دمکراسی اسلامی" مستقیما یک ماهیت دارد: "دعوا برسر قدرت" و "اغراض درون بورژوازی" ! در حیطه جمهوری اسلامی .دمکراسی اسلامی، حکومت مطلقه بورژوازی است .این بود مفهوم اپوزیسیون لیبرالی .

توده‌های وسیع خرده‌بورژوازی شهری در این "دمکراسی "لیبرالی آرزوهای متوهمانه خودرا که رهبران سیاسی‌اشان ترویج میکردند، میجستند.آنها در

این سخنرانیهای غرا شرکت کرده فریادکنان بنی‌صدر راوعده "حمایت "میدا-دند : بنی‌صدر ! بنی‌صدر ! حمایتت میکنیم ! مجاهدین تمرکز کامل سیاست خود را برمبارزه علیه انحصارطلبی نهادندو "متحد نیرومندی" رادر قامت رسای بنی‌صدر یافتند ۰هوراکشان عربده‌جوئی‌های لیبرالی میادین عمومی بنی‌صدررا سرتاپا درخدمت "دمکراسی اسلامی" وی درآمدند ! در شرایطی که‌س ۰ج آشفته حال از "خطر لیبرالیسم" و مسحور "آنتی‌لیبرالیسم" حزب جمهوری، همه توانی را که در چنته داشت دردفاع از حزب جمهوری و "خطمشی و اهداف " آن بکار بست ۰تحت رهنمود و رهبری مستقیم "بهشتی "تبلیغات ضد لیبرالی را ابعاد صدچندان بخشید : حاکمیت خلق در الحاق س ۰ج به "حزب الله" تحقق یافت ! انشقاق سازمانهای خرده‌بورژوازی بنفع بورژوازی بپایان میرسید و توده‌های خرده‌بورژوازی شهری دردام خیانت رهبران خود از لحاظ سیاسی بین بورژوازی عموما تقسیم شدند !

نتیجه بلاواسطه این تحول آنکه پرولتاریا در عرصه مبارزه علیه بوژوازی تنها باقی ماند ۰سازمانهای کمونیستی یگانه نیروهای سیاسی طبقاتی بودند که عرصه مبارزه علیه جمهوری اسلامی با شعار :برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق ترك نکردند ! بورژوازی چه بکمك خیانت سازمانهای خرده‌بورژوائی وچه بکمك اپورتونیسم بویژه رویزیونیسم خروشچفی و سه‌جهانی در درون جنبش کارگری شدیدترین حملات ایدئولوژیك سیاسی متصوره را برعلیه کمونیستها دامن میزد ۰این حملات طبیعتا تاثیرات معین و عمدتا به آن دسته افراد و عناصری که تحت تاثیر شرایط انقلابی به جنبش کمونیستی پیوسته و در واقع بهمراه خود ساختمان نظری و ایده‌های بورژوائی را نیز حمل میکردندودرجنبش کمونیستی بیش از کمونیسم مجذوب "دمکراتیسم" انقلابی بودند، برجای گذاشت ۰آنچه این امر را ممکن و دامنه اثر آنرا گسترده‌تر مینمود، همانا فقدان برنامه کمونیستی و ترسیم دقیق اهداف فوری و نهائی جنبش، ضعف ایدئولو-ژیك ـ سیاسی و به تبع آن نفوذ پاره‌ای روشنفکران و جامداندیشان خرده‌بورژ-وازی د رصفوف جنبش بود ۰این موضوع خود را در لحظات حساس و تعیین کننده بشکل چرخشهای کوچك و بزرگ از سیاست و برنامه و تاکتیك پرولتا ـ ریائی به اپورتونیسم ظاهر میساخت ۰ مبارزه علیه این انحرافات مطلقاناکافی

و بخصوص هنوز بحد لازم قاطع صورت نمیگرفت ۰عناصر اپورتونیسم که بعضا بطور مستقیم از جانب رویزیونیسم خروشچفی تقویت میشدند، در درون جنبش کارگری برعلیه کمونیسم و با رویگردانی از دمکراسی انقلابی و هدف نهائی (انقلاب اجتماعی) خودنمائی میکردند، بتدریج شکل یك خطمشی بخود می‌گرفت : فساد و گندیدگی روبتزاید میرفت وکمونیستها خودرا آماده نبرد قطعی و تصفیه صفوف خویش از این انعکاسات و تمایلات بورژوازی در درون جنبش کارگری مینمودند ۰انقلاب وارد یکی از حساسترین مقاطع خود میگردید ۰بورژوازی قدمهای اصلی را برعلیه انقلاب تکمیل ساخته ، اکنون مترصد مناسبترین لحظات برای فرود آوردن ضربات اصلی و قطعی بود۰

"جمهوری پارلمانی سلطنتی مذهبی !" ملغمه‌ای هفت‌جوش که اکنون همه تناقضات ظاهری و پوچ خود را هویدا میساخت ، سیاست لیبرالها را مردود شناخت ۰بودجه‌های دولتی تصویبی، نخست‌وزیر تعیین شده، خطمشی‌وتصویب نامه مربوط به نحوه استرداد گروگانها همگی مطابق سیاست حزب جمهوری پیش رفت ۰ولی ما در اینجا از سیر حوادث جلو افتاده‌ایم ۰مسئله محوری‌جنبش انقلابی بودو شرایط‌مناسب برای فرود ضربه‌هائی‌که بکلی آنرا برای یکدوره به عقب براند : جنگ بانی این شرایط مناسب شد!

جنگ ارتجاعی میان ایران و عراق ، در ادامه سیاست امپریالیستها در منطقه در تقسیم مجدد مناطق نفوذ و در ادامه سیاست دولتهای بورژوازی ایران و عراق بوجود آمد ۰جنگ نمیتوانست ناگهان بروز کند ۰جمهوری اسلامی صدور انقلاب را که جانبداری از فراکسیون بورژوازی د رعراق بود ، در دستورنهاد ه کوشش کرد با سرکوب انقلاب در منطقه آنرا پیش ببرد، موقعیت مسلط سابق خود را در خلیج فارس حفظ‌کند، در مرزها تجدیدنظر نماید و بالاخره این "متحد شوروی" در منطقه را تضعیف سازد ۰جمهوری اسلامی قرارداد میان ایران و عراق را که قبلا بسود ایران و با پشتیبانی امپریالیسم آمریکا (قرارداد الجزایر) پس از جنگ‌کوتاهی منعقد شد، بجای خود معتبر اعلام کرد ۰به تحریك جناحهائی از بورژوازی عراق پرداخت و از سال ۵۸ این تحریکات‌شدت بیسابقه‌ای یافت (کمك به شیعیان و تحریك آنان به مقابله‌با "بعث")متقابلا عراق، که تحت سلطه سوسیال امپریالیسم شوروی قرارداشت و دارد، جهت پس

گرفتن امتیازاتی که طی قرارداد الجزیره از کف داده‌بود، جهت تامین سلطه خود درخلیج و تصرف پاره‌ای جزایرو مناطق و گسترش اقتدار اقتصادی و سیا - سی‌اش به تحریکات مشابهی دست میزد ۰هریك به منافع دیگری چشم دوخته وکم وبیش از حمایت امپریالیستهائی که در جنگ منافع عظیمی داشتند، برخوردار بودند ۰ (۲۵)

هردو هیات حاکمه در دوکشور وابسته به امپریالیسم و هردودولت ، دولتهائی در وابستگی مالی- دیپلماتیك بودند ۰ این جنگی بود که در طی سالها تدارك دیده شده و از نظر هردو دولت و امپریالیستهای حامی آنها دربهترین موقعیت صورت میگرفت ۰ (۲۵)

برای بورژوازی ایران، این جنگ یك علت و محرکه نیرومند داخلی داشت ۰ جنگ مستقیما برعلیه انقلاب و برای سرکوب قطعی آن مبرمیت یافت ۰بورژ - وازی بهروسیله‌ای برای آنکه برانقلاب توده‌ها غلبه کند، دست می‌یازید ۰ تا سال ۵۹ اگرچه جنبش‌انقلابی افت محسوس از خود نشان داده‌بود واگرچه در آن بیم‌وهراسی که در تابستان ۵۸ به اشغال سفارت منجرشد، برای بورژوازی به چشم نمیخورد، اما انقلاب هرچه بیشتر ریشه‌دارمیشد ۰هنوز جنبش کارگری، دهقانی و دمکراتیك شهری ، علیرغم خیانت سازمانهای خرده بورژوازی و پیوستن آنها به ضدانقلاب ، درمدارج بالائی بسرمیبردند و خط سیر قطعی افت انقلاب تعیین نشده بود ۰در کردستان خلق کرد روز بروز در مقاومت و تحکیم مواضع خود پیروزیهائی بکف میآورد ۰کمونیستها درسرتاسر ایران نه‌تنها برعلیه پاسیفیسم خرده‌بورژوائی میجنگیدندبلکه فعالانه جنبش انقلابی را تا حد امکان رهبری میکردند ۰نه "حصراقتصادی" ، نه "مبارزه ضدامپریالیستی" (یعنی همان اشغال سفارت) و نه ماجراهای ریز و درشت "گروگانگیری نتوانست بطور قطع انقلاب را با شکست کامل همراه سازد ۰این جنگ میبایستی نه فقط جای همه آنها را بگیردبلکه بنحو قاطع وکاملی علیه انقلاب بکاررود ۰ ذکر این نکته ضروری است که یکی از کانونهای انقلابی کشور همانا خوزستان‌و علی‌الخصوص آبادان بود ۰ (۲۶) از این جهت برای بورژوازی این جنگ بانی خیرات بسیار و بطور عمده وسیله‌ای درخدمت سرکوب قطعی انقلاب محسوب میشد ۰در همان آغاز جنگ خمینی (ودیگر سران حکومتی) که از شادی در پوست

خود نمیگنجیدند، اعلام نمودکه "این جنگ برای ما بانی خیرات است" ۰جنگ از زمره الطاف خفیه پروردگار سرمایه‌داری علیه پرولتاریا و انقلاب بود ۰جنگ وسیعا احساسات شوونیستی را دامن زده، انقلاب داخلی را تحت تاثیر قرار داد ۰بورژوازی که جنگ ارتجاعی خودرا انقلابی-ملی -اسلامی، برای "دفاع از میهن" و "ضدامپریالیستی" تبلیغ میکرد، درهمه‌جا بلادرنگ تعرض بیسابقه ای را در فضائی مملو از شوونیسم بورژوائی به انقلاب آغاز کرد ۰بورژوازی جنگ با دولت عراق را که دولتی وابسته به شوروی بود "جنگ با آمریکا" توصیف‌نمود و هرمبارزه‌ای علیه خودرا "همدستی با آمریکاوعراق!" ۰ضرب‌وشتم، دستگیری تعقیب وکشتار و اعدام انقلابیون امر بدیهی زمان جنگ گردید ۰بانیروئی صدچندان ارتجاع از جنگ علیه انقلاب بهره جست ۰سرکوب انقلاب و تحکیم نهائی حکومت بورژوازی یکی از علل اساسی خود جنگ محسوب میشود ۰این‌نیز حقیقتی است که بورژوازی خود د رآغاز و طی جنگ بدان اعتراف نمود!

مطابق معمول س ۰چ ، این "فدائیان خلق" که جریان اشغال سفارت آنهارا "تکان‌داده‌بود"، بهمراه توده‌ایها، از جنگ "عادلانه، محق و دفاعی" جمهوری اسلامی در مقابل "تجاوز امپریالیسم و عراق" پشتیبانی نموده، مردم را به شرکت درجنگ برای دفاع از "میهن انقلابی و دولت انقلابی" ، کارگران‌رابه "افزایش تولید" و "حمایت بیدریغ از دولت از طریق کار بیشتر" و "دست نزدن به اعتصاب" دعوت کردند! سازمان خرده‌بوژوازی که قبلا از همان دمکراسی ناپیگیر نیز بریده بود کاملا به خروشچفیسم و شوونیسم درغلطید! س ۰چ از نیروهای هوادار خود خواست که د رجبهه فعالانه شرکت کنند و از جمهوری اسلامی ضدانقلابی، از دولت ارتجاعی تا "پای جان‌و تاآخرین قطره خون" دفاع نمایند! از این تاریخ درمبارزه طبقاتی جاری درایران هرگونه تمایز قابل ملاحظه‌ای میان "فدائیان خلق" با حزب توده و حزب جمهوری اسلامی‌ناممکن است ۰آخرین عکس‌العمل خرده‌بورژوائی درمقابل پیوستن کامل چریکهای‌فدائی خلق به ضدانقلاب بورژوازی و اپورتونیسم بین المللی ، با انشعاب اقلیت از آن صورت گرفت، همان اقلیتی که میبایست راه‌طی شده س ۰چ را دوباره و این بار درسال ۵۹ از سر بگیرد! اکثریت س ۰چ از نزدیك با پلیس درارتباط قرار گرفت و در عملیات جاسوسی علیه‌انقلاب نقش معاونت آنرا پذیرفت!

مجاهدین بطریق مشابهی، جنگ از جانب ایران را عادلانه و دفاعی ارزیابی کردند و آمادگی خود در "بخدمت سپاه‌پاسداران" درآوردن "میلیشیا" را ابراز داشتند. انحصارطلبان این خواست رامردود دانسته و مشروط به انحلال میلیشیا ساختند: میلیشیا از این پس به خدمت لیبرالها درآمد.

خیانت سازمانهای خرده‌بوژوائی نسبت به انقلاب ایران در آستانه جنگ با وضوح بیمانندی متجلی شد. شوونیسم و دفاع‌طلبی وجود این سازمانهارا فرا گرفت. توفان شوونیسم در درون جنبش کارگری انعکاس خودرا در موضع سانتریستی ـ شوونیستی در قبال جنگ نشان داد. این انعکاس برزمینه همان عناصر و انحرافات اپورتونیستی قرارداشت که ما آنها را در قبال حاکمیت سیاسی با ادعای وجود دوجناح خرده‌بورژوازی، درجریان سفارت با بی‌تصمیمی و تردید و ارائه "جفتواره‌هائی از قبیل ضدخلق ـ ضدامپریالیست" توصیف کردیم. در اینجا اپورتونیسم علیرغم جلوه‌های متفاوتش از تصریح ماهیت جنگ استنکاف ورزیده، جنگ را از جانب توده‌ها انقلابی و در دفاع از انقلاب خوانده قائل به وجود دوجبهه (!!) درجنگ یکی متعلق به حاکمیت و دولت و دیگری متعلق به توده‌ها! میباشد. اپورتونیسم مداح "دفاع‌طلبی" گردید. شوونیسم و سانتریسم از جانب کمونیستها با مقابله سنگینی پاسخ گرفت. عمده‌ترین سازمانهای جنبش کمونیستی ایران ماهیت ارتجاعی جنگ را برملاساخته و یگانه تاکتیك پرولتری درمقابل آنرا "تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی و انقلاب" قراردادند. تنها و تنها کمونیستها بودند که جنگ را ارتجاعی و تاکتیك را "تبدیل" دانستند. این ادامه سیاست پرولتاریا یعنی انقلاب در زمان صلح بودکه اینك درایام جنگ دنبال میشد. بااین وجود مقاومت اپورتونیستی ادامه یافت (۲۵) مقاومتی که عمده‌ترین نمایندگان آن درجنبش کارگری در آنزمان جناح "۳۵ـ ۳۴" رزمندگان و اتحاد مبارزان کمونیست (۱۰م.ك.) بودند که کم وبیش یك نظریه سانتریستی واحد را ارائه میدادند. (۲۵)

از این زمان، آخرین و مستحکمترین دژ انقلاب، پرولتاریا و رهبران کمونیست آن با بحران ایدئولوژیك ـ سیاسی و درپی آن تشکیلاتی روبرو گردید. بحران بمعنای شکل‌گیری قطعی اپورتونیسم دردرون جنبش کارگری و صف‌آرائی‌کامل آن برابر کمونیستها است. برای پرولتاریا که علیرغم مبارزه‌اش هنوز متفرق

بود و سازمانهای سیاسی‌اش نتوانستند درطی سه سال امر وحدت براساس اصول جنبش کمونیستی و تحلیل مشخص از اوضاع ایران را تحقق بخشند، آغاز جنگ دراین وضعیت بمعنای عدم آمادگی است ·بورژوازی به این آخرین دژ انقلاب که تفرقه آن در زیر ضربات شوونیسم و نفوذ خرده‌بورژوازی د رصفوف جنبش کارگری و تاثیرات اپورتونیسم و خیانت سازمانهای خرده‌بورژوا- دمکرات، آنرا بیش از هرزمانی ضربه‌پذیر میساخت، تعرض نهائی آغاز کرد ·چه‌کردستان انقلابی، چه جنبش کارگری و کمونیستی به عرصه حمله سبعانه و انتقامجویانه بورژوازی تبدیل گردید ·حمله به تشکلهای کارگری ، اتحادیه‌ها و انحلال آنها وسعت گرفت ·اعتصاب مجازاتی برابر تیرباران یافت و کارخانجات صنعتی بزرگ به پادگانهای نظامی شباهت تام یافتند ·و این درشرایطی که سطح معیشت و زندگی با سرعت روزافزون کاهش مییافت و جمعیت بیکاران به مرز ۴ میلیون تن میرسید · پرولتاریای خوزستان که از جمله متشکلترین بخش‌طبقه کارگر بود، آوارهِ جنگی شد !

لیبرالها و حزب جمهوری در این مرحله نیز سرکوب انقلاب را متفقا پیش بردند ·بورژوازی، مطمئن از خرده‌بورژوازی قطعی‌ترین تدارك حمله را به پرولتاریا و انقلاب ترغیب میدادو پرولتاریای سازمان شکسته و متفرق یکه و تنها به این نبرد تن سپرد ·

لیبرالها جنگ را به نردبانی برای بالارفتن از آن جهت تقویت قدرت خود از طریق تقویت ارتش و موقع خود و دستگاه نظامی شبیه یافتند ·اما بزودی حزب جمهوری این نردبان را کشیدو لیبرالها با سر به زمین افتادند ·پس از امضای تصویبنامه "استردادگروگانها" که حزب جمهوری تسریع درآنرا "بنفع ریگان و به‌زیان کارتر در انتخابات ریاست جمهوری" (۲۸) میدانست ، لیبرالها ماهیت مذاکرات الجزیره را فاش ساختند : "این قرارداد از قرارداد وثوق‌الدوله ننگین‌تراست " (انقلاب اسلامی) · جمهوری اسلامی که آنهمه "فغانهای ضد امپریالیستی" بهوا بلند کرده بود، صراحتا "حل "این‌مسئله‌بنفع "جمهوری خواهان "رادردستورقرارداد ·یکی‌ازخواستهای ضدامپریالیستی اشغال سفارت استرداد شاه از آمریکا بود ·ولی بلافاصله شاه از آمریکا به ونزوئلاو از آنجا به مصر رفت و ناگهان درمصر مرد ·خمینی گفت آمریکا باید از ملت ایران

عذرخواهی کند و کارتر این کار را باسرعت انجام داد. آنچه از مبارزه "ضد - امپریالیستی" باقی ماند، مشتی تبعات آن بود. این تبعات به نفع آمریکا برله "جمهوریخواهان" وعلیه "دمکراتها" حل شدند! جمهوری اسلامی با خفت و ننگ از همان ادعاهای معمولی بورژوازی، یعنی حتی پس گرفتن سپرده‌های مالی خود دربانکهای آمریکا چشم‌پوشی کرد و میلیاردها دلار رابنام "مبارزه ضدامپریالیستی" به امپریالیسم آمریکا تقدیم نمود و برای میلیون هائی چند - که تازه موضوع اختلاف بودند - به التماس در دادگاه لاهه‌پرداخت. اینبار لیبرالها خود را از این ننگ کنار میکشیدند و آنرا منسوب به نخست وزیر رجائی میساختند! در جدال برسر بودجه سال ۶۰، لیبرالها در مجلس شورای اسلامی و نشریات خود، منابع و تخصیص‌های بودجه‌را، که مطابق سیاست تجار شکل‌گرفته بود، ورشکستگی‌کامل اقتصادی دانستند: ۸۰ میلیارد تومان کسری بودجه که با چاپ اسکناس میبایست تامین شود! آنگاه بنی‌صدر راسا امتیازات تجار را تحدید نمود و به تعویض فرماندهان ارتشی آغاز کرد: تجار وی را محکوم ساخته و ولی فقیه به وی یادآوری کرد که‌نمیتوان به میل خود فرماندهان را تغییر داد و یا ترفیع نمود! لیبرالها بنام آزادی آخرین تلاش خود را در اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران، در حمله به "چماق‌بدستان حزب" به کمک میلیشیا و گارد ریاست جمهوری و سه‌جهانی‌ها بروز دادند! مجاهدین در پی بنی‌صدر فریاد میزدند: حزب چماق بدستان! باید بره گورستان!" درگیری در دانشگاه تهران حزب جمهوری را مهیای آخرین تصفیه حسابهای درونی میساخت. حزب با اتکاء به "قوه قضائیه" بنی‌صدر وگارد ریاست جمهوری را "اوباش"، "چاقوکش" و "معترض حقوق مردم" تشخیص داد و همه ارگانهای رسمی بورژوازی وی را محکوم ساختند! از این پس تلاشهای بنی‌صدر همگی مشتهائی است که با قدرتی صدچندان پاسخ داده میشود. مجلس ابتدا رئیس بانک مرکزی را (علیرضا نوری که توسط رئیس جمهور معین شده بود) که از دادن وام به دولت اجتناب مینمود، با لغو لایحه "فرمان همایونی" (بهار ۶۰) برکنار نمود! نخست وزیر نوربخش را بجای وی منصوب داشت.

لیبرالها علنا حزب جمهوری را "مخالف اسلام، آزادی و مبارزه ضدامپریالیستی" خواندند و وضعیت نظام جمهوری اسلامی را "بن‌بست" توصیف

نمودند! خمینی مضمون واقعی این بن‌بست را بیان داشت وگفت : "آنها خود - شان به ته خط رسیده‌اند، آنها دربن‌بست افتاده‌اند" ! حزب جمهوری (خمینی) بنی‌صدر را بلادرنگ از ریاست کل قوا بفرمان ولی فقیه ساقط کرد. بنی‌صدر که میادین عمومی را دیگر در اختیار نداشت ، بوسیله مجاهدین که کاملا در انطباق با وی حرکت میکردند و از وی میخواستند "در سنگرقانونی" مقاومت کند! (۲۹) ،مخفی گردید ! مجلس شورای اسلامی ابتدا رای به عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور داد، شاه (خمینی) رئیس جمهور را طی فرمانی معزول نمود! عزل رئیس جمهور توسط ولی فقیه جمهوری اسلامی تکمیل گردید : لیبرالها اعلام تظاهرات به دفاع از رئیس جمهور نمودند، اما در عوض حزب جمهوری خیابانها را غرق کرد و تظاهرکنندگان لیبرال به تماشاچیان رژه "حزب‌الله" تقلیل یافتند .نخست‌وزیر "خشك مغز" بنی‌صدر بزودی جای وی را گرفت : کسیکه شاخص وی "تقلید از امام" در همه زمینه‌هاست . (۳۰) بزرگترین مقاومت لیبرالی برای "حفظ سنگر قانونی" رئیس جمهور! از جانب مجاهدین صورت گرفت .مجاهدین در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بالغ بر نیم میلیون تن تظاهرکننده را به خیابان کشیدند تا برعلیه حزب جمهوری دست به تظاهرات و قیام بزنند! این اقدام با شکست روبرو شد .سازمان خرده‌بورژوازی در اولین اقدام "اساسی" و بزرگ خود بر علیه "حزب جمهوری" بخاطر آرمانی انقلابی بمیدان نیامد، چنانکه پس از آن نیز بدین خاطر به میدان "مبارزه مسلحانه" علیه "سران حزب و جمهوری اسلامی" وارد نشد بلکه برای دفاع از رئیس جمهور قانونی (بنی‌صدر) در مقابل حزب، برای حفظ قانون اساسی در مقابل تحقق آن در واقعیت برای صیانت ذهن مجرد "جمهوری اسلامی" در مقابل عین مشخص آن همه توان خود را بکار بست .این سازمان در تمام طول سالهای ۶۰ - ۵۷ هرگز چنین اقدامی را دردفاع از انقلاب بروز نداد و به امر آزادی و انقلاب پرولتاریا، دهقانان، خلق کرد و همان توده‌های خرده‌بورژوا - دمکرات خیانت کرد و راه مماشات ، سازش و همدستی با بورژوازی را طی نمود. اما هنگامیکه در جریان ۳۰ خرداد در تظاهرات به جانبداری از لیبرالیسم ضدانقلابی "دمکراسی اسلامی" علیه آن فراکسیون دیگر با بی‌تفاوتی سیاسی پرولتاریا و توده‌های وسیع مردم روبرو گردید ، فغان برآورد

که "چرا کمونیستها با ما همراهی ننمودند" (۳۱) همان کمونیستهائی که در طی این سه سال در زیر خیانت سازمانهای خرده‌بورژوازی یگانه آماج اصلی حملات بورژوازی و از جمله "رئیس جمهور قانونی" بودند! آنها که بطور منظم درطی این سه سال پاسیفیسم را در توده‌ها می‌دمیدند و اعتماد به بورژ - وازی را تبلیغ میکردند، که راه رفرم را در برابر انقلاب دنبال نمودندو درطی جنگ مدافع رژیم بطور کلی شدند، آنها که هرچقدر مداح بورژوازی و احزاب آن بودند با جنبش انقلابی خصومت و بیگانگی داشتند ، چگونه انتظار حمایت میلیونها تن مردم و آنهم طبقه کا رگر را برای دفاع از لیبرالیسم ارتجاعی که سرکوبگرشان بود، در خود می‌پروراندند !؟

مجاهدین بابنی‌صدر میثاقی بستند که پایه خطمشی قبلی و بعدی آنان است . این میثاق، میثاق جمهوری دمکراتیك اسلامی است ، میثاقی که باآن مجاهدین در ورطه لیبرالیسم ضدانقلابی کاملا غرق گردیدند، همان میثاقی که بنابر آن توده‌های دمکرات خرده‌بورژوا را از انقلاب دور و به ارتجاع متمایل میساخت و جنبش آنان را با شکست کامل روبرو کرد .اگر مجاهدین تعجب میکنند که چرا د ر ۳۰ خرداد جمهوری دمکراتیك اسلامی پیروز نشد از آنروست که انکارمیکنند که این جمهوری تا آنزمان‌بر ایران حاکم بود !

کودتای بهار- تابستان ۶۰ بر علیه لیبرالها ، سازمان خرده‌بورژوازی را به واکنشی دوگانه با ماهیت واحد کشانید .مجاهدین به دفاع از لیبرالیسم ضد انقلابی به لیبرالها پیوستند و فدائیان به دفاع از "اسلامیسم" ارتجاع به حزب جمهوری و ارگانهای سرکوبگر رژیم منظم شدند! زمینه اصلی بروز این کودتا در بهار - تابستان ۶۰ آن بود که در طی سه سال لیبرالها و حزب جمهوری متفقا بطور منظم جنبش انقلابی را سرکوب کرده به عقب راندند، چه اشغال سفارت ، چه جنگ، چه تزلزلات عظیم خرده‌بورژوازی ، چه تزلزلات و انحرافات اپورتونیستی درون جنبش کارگری، چه تفرقه در صفوف طبقات انقلابی و جنبش انقلابی، یعنی جدائی جنبشهای کارگری- دهقانی - ملی از یکدیگر و بالاخره پراکندگی در درون سازمانهای کمونیست بطور تدریجی امکان پیشروی ضدانقلاب و افت جنبش را فراهم ساخت .حزب جمهوری تنها هنگامی که انقلاب بطو رقطعی عقب رانده شد (اوائل ۶۰) و خطرآن کاهش

یافت، دیگر مجاهدین خود در منفعل نمودن توده هوادارشان و جدائی از جنبش انقلابی گامهای اساسی را برداشتند و فدائیان س.چ به صفوف حزب جمهوری (و رویزیونیسم خروشچفی) ملحق شدند، وقتی جنبش کارگری و کمونیستی از دورن با بحران بیسابقه اپورتونیسم ناشی از جنگ و سپس بحران انحلال‌طلبی مواجه گردید، تنها د راین هنگام دیگر نیازی به اتحاد بالیبرا ل ها علیه انقلاب نداشت .شکست انقلاب آشکار شد و تاخت و تاز ارتجاع وسعت گرفت : لیبرالها را از این پس میشد به دور نهائی رقابت و مبارزه درون فراکسیونی واداشت .

حزب جمهوری بالاخره در تابستان ۶۰ به یگانه حزب حاکم ارتقاء یافت . بهمراه‌افت جنبش انقلابی و شکستهای گوناگون که‌به‌پیکر آن وارد آمد وبااتکاء به خیانت سازمانهای خرده‌بورژوازی و اپورتونیستها با آخرین کودتای حزب جمهوری دوران انقلابی ۶۰ ـ ۵۷ به پایان رسید و دوران ارتجاع آغاز گردید. در سرتاسر این پروسه امپریالیستها مصممانه همه انواع کمک‌های مادی ومعنوی را به ارتجاع دریغ نداشتند.

پیش از آنکه جمعبندی این سیر مبارزه طبقاتی را ارائه دهیم ضروری است سیاست اقتصادی دو حزب را که د راین مدت فعالانه تاثیر خود را چه بر اوضاع اقتصادی ـ اجتماعی و چه برروند تعارضات درونی بورژوازی نهاده است ، ولو به اختصار از نظر بگذرانیم .

۳ـ۴ سیاست اقتصادی دو حزب

منظور از سیاست اقتصادی هرحزب عبارت از منافعی است که برنامه و سیاست های عملی آن در قبال این یا آن طبقه دنبال میکند. ما در اینجا ناچاریم کمی از نزدیك تر به این سیاستها بنگریم ، زیرا برای پی‌بردن به علل مبارزه فراکسیونی درون بورژوازی و روشن کردن قطعی منافعی که چنین برخوردهائی را در صفوف بورژوازی موجب میگردد، ناگزیر و نهایتا باید به حوزه اقتصاد نیز رجوع نمود .

عمده‌ترین مسائل اقتصادی مورد مشاجره دو حزب بورژوازی مربوط به منافع

عمومی سرمایه تجاری‌یا صنعتی (مولد) و منافع خاص تسلط بر سرمایه‌داری دولتی و بزرگ و به تبع آن سیاستهای لازم برای جهت دادن به اقدامات دولتی در این خصوص میباشد.

در سال ۵۷ که بورژوازی متوسط به قدرت رسید اقتصاد سرمایه‌داری ایران دچار بحران حادی بود. تولید صنعتی دچار رکود شده و حجم تولید و ظرفیت تولید کارخانه‌ها کاهش شدید یافت. شاخص تولید کارگاههای بزرگ صنعتی کشور از سال ۵۷ تا سال ۵۸ کاهش آشکار تولید را منعکس میسازد. رکود تولید صنعتی وکاهش آن در سالهای ۵۹ـ ۵۸ ـ ۱۳۵۷ موجبات توسعه تجارت خارجی و افزایش واردات کالاهای مصرفی و انتقال سرمایه‌ها بمیزان بسیار به رشته تجارت را فراهم کرد. پشتوانه اصلی بورژوازی و دولت در این مورد از طرفی نفت و از طرف دیگر تولید خرد (پیشه‌وری ـ دهقانی) بود. برای بورژوازی بطور کلی مبنای کسب سود، تولید اضافه ارزش است و طبیعتا بیش از هرچیز از این که تولید صنعتی از بحران و رکود خارج گردد، میکوشد. این امر در طویل‌المدت یعنی در عرض چند سال بطور کلی جنبه حیاتی دارد در غیر اینصورت اقتصاد سرمایه‌داری بکلی متلاشی خواهد شد. ولی در ایام بحرانها، منافع خاص هر فراکسیون بورژوازی با دیگر بلافاصله انطباق نمییابد. تنها بعد از آنکه توقف در یك مرحله از کلیه مراحل دورپیمائی تام سرمایه، سرتاپای اقتصاد سرمایه‌داری را به رکود و تلاشی کشانید، آنگاه کوشش برای غلبه برکل بحران آغاز میشود. بعلاوه درایران برای بورژوازی تجاری این امکان وجود دارد که با استفاده از درآمدهای کلان نفت و تقسیم جدید آن بزیان سرمایه مولد تا مدتی تجارت داخلی و بخصوص خارجی را رونق دهد.

" شاخص تولید کارگاههای بزرگ صنعتی کشور (سال ۵۵ = ۱۰۰)

شاخص‌تولید ۶ماهه اول سال	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰
کل صنایع	۱۳۵/۳	۱۵۸/۸	۱۲۱/۸	۱۷/۴	۲۳/۳
صنایع غذائی، نوشابه ها و توتون	۱۰۸/۲	۱۱۹/۲	۱۰۷/۸	۱۰/۲	۹/۶
نساجی، پوشاك و چرم	۱۳۳/۴	۱۶۳/۸	۱۴۱/۶	۲۲/۸	۱۳/۶
چوب و محصولات چوبی	۱۸۳/۴	۲۳۲	۱۹۵/۲	۲۶/۵	۱۵/۸

کاغذ و مقوا و محصولات آنها	۱۳۴/۸	۱۶۶/۳	۱۴۱/۸	۲۳/۳	۲۱/۳
شیمیائی	۱۴۷/۷	۱۶۱/۳	۱۲۱/۴	۱۶/۴	۲۴/۳
معدنی غیرفلزی	۱۵۹/۱	۱۸۴/۵	۱۶۱	۱۵/۴	۱۲/۷
فلزات اساسی	۱۲۶	۱۱۵/۳	۱۰۲/۲	۲۰/۲	۳۴/۲
ماشین‌آلات و محصولات و وسائل فلزی	۱۵۴/۵	۱۸۳/۳	۱۱۶/۴	۱۸/۶	۳۶/۵

شاخص کلی تولید کشور تا سال ۱۳۶۰ کاهش بسیار سریعی را نشان میدهد بطوریکه نسبت به سال ۱۳۵۶ هنوز هم بسیار نازل میباشد ۰

شاخص تولید کل کشور (۱۰۰ = ۱۳۵۳) *

سال	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۱۳۶۰
شاخص تولید	۱۵۱	۱۲۹	۱۳۰	۱۲۱	۱۳۶

ابعاد بحران اقتصادی و دامنه ورشکستگی سرمایه‌داران در رشته‌های مولد آنچنان وسیع بود که نمیتوانست به از هم پاشیدگی همه‌جانبه تولیدو تجارت منجر نگردد و این امر فورا هیئت حاکمه جدید، شورای انقلاب وکابینه بازرگان را به اتخاذ تصمیمات عاجل و فوری میکشانید ۰ تمرکز بانکها که همگی با عدم بازپرداخت وامها و اعتباراتشان و رکود د رتولید دچار ورشکستگی آشکار بودند، به جهت نجات آنها از این وضع و مجتمع نمودن پول ـ سرمایه جهت راه‌اندازی آندسته صنایعی که سودآوری داشتند از همین جا ضرورت مییافت ۰چه حزب جمهوری و چه لیبرالها بطور کلی با این امر توافق داشتند و اگر هم در ابتدا اختلافاتی در اینمورد تجلی نمود، بزودی رفع گردید ۰ اما بلافاصله در شورای انقلاب وکابینه بازرگان برسرچگونگی تقسیم و اختصاص سرمایه‌ها و چگونگی نظارت بر سرمایه ها متمرکز شده، مشاجره در گرفت ۰

تمرکز بانکها جنبه اجتناب ناپذیری داشت، زیرا اغلب بانکها بطور کلی در ورشکستگی بسر میبردند و این ورشکستگی متقابلا بر تولید و تجارت اثر مستقیم مینهاد ۰ ابتکار اصلی تمرکز و ادغام بانکها در دست بارزگان ـ بنی‌صدر

*ـ مطابق آمارهای بانک مرکزی درسال ۶۱ شاخص تولید کل کشور به ۱۵۵/۶ رسیده است ۰

قرار داشت و حزب جمهوری که بدوا به این امر تا حدی معترض بود بتدریج بر ضرورت آن واقف گردید. بنی‌صدر در این باره میگوید :

" در این هفته برای علت بی‌پولی و بی‌اعتمادی مردم به بانکها ، آقای نخست‌وزیر (رجائی) گفته است که یکی از عوامل آن ادغام بانکها بوده‌است . چون ایشان اقتصاد نمیدانند اینرا هم نمیدانند که به هنگام ادغام، بانکها چه وضعی داشتند .صحبت دراین بودکه این بانکها نزدیك به تمامشان ورشکسته بودند، صحبت دراین بودکه اعلام ورشکستگی بشود و برچیده بشوند و یا از طریق ادغام بر اساس وظایف جدید و فعالیت های متناسب ، بدون اینکه تزلزلی در اعتماد عمومی بوجود آید از وضعیت سختی که بانکها در آن بودند، نجات داده شوند... بالاخره قرار بر این شد که اعلام ورشکستگی نشود ، بلکه از طریق ادغام و تقویت بانکها در فعالیتهای صحیح ،موقعیت بانکها بهتر شود و بانکها بتوانند در نظام جدید از طریق تولید عمل‌بکنند. " (انقلاب اسلامی ، ۵۹/۹/۲۵)

البته علت ابرازات رجائی نسبت به ادغام بانکها درواقع نه به علت اختلاف با تمرکز بلکه با سیاستی بود که براین تمرکز بواسطه غلبه لیبرالها در این رشته ، بربانکهای ادغام شده حاکم بود .در مورد بانکها هریك از دو حزب بورژوازی تلاش میکرد تا ضمن معرفی این اقدام بمثابه اقدامی انقلابی و دمکراتیك بمردم، تمرکز را بسود خود و تحت رهبری سیاست خود درآورد. نباید از نقطه نظر اقتصادی فراموش کرد که تمرکز بانکها (و هررشته دیگری) بمعنای عدم وجود بخشهای غیردولتی میباشد. در جامعه سرمایه‌داری تمرکز هیچگاه نمیتواند نه مالکیت خصوصی (که آنرا متمرکز میکند) و نه بخشهای خصوصی غیردولتی را از میان بردارد. برعکس این بانکهای غیردولتی درکنار بانکهای دولتی، بویژه از جانب بورژوازی تجاری (حزب جمهوری) بسرعت توسعه یافتند و وارد مناسبات خاصی با بانکهای متمرکز گردیدند.

سیاست بانکی حزب جمهوری و لیبرالها در سه‌زمینه اصلی باهم اختلاف

داشـــت ۰

"الف : نقش تولیدی یا تجاری بانکهـا ،

ب : مخالفت با ربا و بهره یا وام بدون بهره برای بانکها،

ج : رقابت و مبارزه‌دوجناح برای قبضه‌کامل‌بانکها " (۱۰)

لیبرالها، بانکها را عمدتا وسیله‌ای برای تامین پول ـ سرمایه جهت سرمایه‌گذاری مولد، برای تولید در نظر داشته و از اینرو آنها را ابزار توسعه سرمایه گذاری صنعتی دانسته و این نقش را بدان می‌سپردند :

"باید اعتبارات بانکی را به سمت سرمایه‌گذاری‌هائی کـــه جنبه تولیدی دارند، سوق دهیم ۰واردات‌مان را از ایـــن ببعد باید متوجه کالاهای اساسی کنیم ۰۰۰ سیاست توزیـع باید بهبود پیدا کنـد ۰" (انقلاب اسلامی، ۵۹۱۱/۱)

لیبرالها د رتوضیح سیاست بانکی و پولی خود در قبال دولت چنین میگفتند که هرچه بیشتر بایستی از دستمزد کارگران و کارمندان دولت کاست وهزینـه های غیرمولد و "رفاهی" و"عمومی" را تقلیل داد و به سرمایه‌گذاری افزود۰ اعتبارات و وامهای غیرصنعتی را باید تنزل دادو بدینوسیله چرخ راکـــد کارخانه‌ها را به تحرك واداشت ، برای اینکار واردات کالاهای مصرفی رابنفـع واردات کالاهای صنعتی باید تنزل داد و تنها کالاهای اساسی را وارد کـــرد۰ بعبارت دیگر اعتبار و ارز برای واردات صنعتی ارجحیت دارد۰ هرچنـــاح البته با تشدید استثمار کارگران و زحمتکشان بویژه در شرایط بحران اقتصادی بهر درجه ممکنه پای میفشردند، لیکن برای آنها مسئله اینست که در لحظـه فعلی منافع تجار بیشتر ملحوظ گردد یا صاحبان صنایع و بانکهای متمـرکـز دولتی به کدامیك باید ارجحیت دهند۰لیبرالها این منافع خود را هنگامیکـه در راس اداره بانکها بودند، چنین ابراز میکردند :

"ما مشغول به تعمیر ساختمان و ترکیب بانکها برای اینکه این بانکها تبدیل بشوند به دستگاههای سرمایه‌گـذار ی تا هم بهره از بین برود (!!) و هم اینکه پولها و درآمدهـای کوچك مردم از طریق دستگاه بانکی تبدیل به سرمایه‌هـا ی بزرگ بشود ۰۰۰ درحال حاضر بخش مهمی از و ا مهـــای

دستگاه بانکی به صنعت میرود و باملی شدن بازرگانی
وامهای بازرگانی نیز به دولت داده میشود و ... "

بنابراین منافع لیبرالها متوجه جلوگیری از ورشکستگی کامل بانکها درجهت تمرکز آنهاو تبدیل‌شان به اهرمهای راه‌اندازی کارخانه‌ها و صنایع راکد، آنها هم رو به ورشکستگی می‌رفتند، بود. بازسازی بانکها براساس وظایف جدید، از نقطه مصالح بورژوازی لیبرال نمیتوانست هم جز این باشد. حزب جمهوری این سیاست را مردود میشمرد. از نظر حزب، بانکها وسایل تجارت‌اند و تمرکز آنها نبایستی این "وظیفه" را مخدوش سازد. یکی‌از رهبران اصلی حزب جمهوری، منتظری، امید آینده و از رهبران کنونی سرمایه‌داران، متقابلا سیاست حزبش را در قبال بانکها از جهت نقش اقتصادیشان در تجارت خلاصه میکند:

"بانکها باید یك موسسه تجارتی بشوند و یك قسمت سرمایه‌اشان صرف تجارتهای خارجی و یا تجارتهای مهم داخلی بشود و یك قسمتش هم قرض‌الحسنه! اما بیشتر سرمایه را تجارت بکنند مخصوصا تجارت خارجی."

(مصاحبه تلویزیونی منتظری، ۵۹/۴/۱۰)

حزب جمهوری بانکها را در خدمت تجار میخواهد و برای توجیه این سیاست که بانکها "مخصوصا تجارت خارجی را باید پیش برانند و سرمایه‌اشان صرف تجارت‌شود"، آنهم از طریق دادن وام بدون بهره (ربا) به تجار، ابراز میدارند، "تجارت وابستگی نمی‌آورد!"، درآمد نفت را باید پشتوانه تجارت خارجی ساخت و بانکها را مستقیما در خدمت سیاست ضدامپریالیستی "تجارت با امپریالیسم" کشاند. لیبرالها بعکس بدون اینکه علیه امپریالیسم هرگونه خیال "مبارزه‌جوئی" را به سرراه‌دهند، سیاست تخصیص سرمایه بانکها به تولید و واردات صنعتی سرمایه‌داران مولد (و ایضا واردکردن مواد خام و وسائل یدکی کارخانجات) را "اقدام علیه امپریالیسم" توصیف میکردند. حزب جمهوری در حالیکه بانکها را موظف به تجارت میداند، خواهان "پول ارزان" یا حتی "مجانی" بهتر بگوئیم "وام بدون بهره" برای تجارت میباشد. بانکها باید برای تجارت فعالیت کنند و سرمایه گذاری

نمایند ونباید "رباخوار "باشند ۰این سیاست مطلقا منطبق با منافع تجار است زیرا مجبور نیستند بانکها را در سود خویش سهیم سازند ۰دووجه اصلی سیاست حزب جمهوری ابتدا از یکطرف به ایجاد صندوقهای قرض‌الحسنه که عملیات بانکی غیردولتی را از طریق تجمع پس‌اندازهای کوچك بدون پرداخت بهره به صاحبان پس انداز و از طرف دیگرمبارزه شدید برای از میان بردن بهره بانکی بنام "مبارزه با ربا " دنبال گردید ۰حزب هردو مبارزه را بنام دستور قرآن و خدا و رسول خدا سازمان میداد ۰ صندوقهای قرض‌الحسنه که "قرض " دهندگان آن خود را باید قرض‌دهندگان بخدا مفروض دارند، عمده سرمایه خود را به تجار بزرگ بازاری اعطا میکردند و معلوم میشد که خدا وند سرانجام یك تاجرسرمایه دار بازاری بیشتر نبوده است که مجانا از این قرضهای الهی درراه سودهای کلان زمینی که بجیب تجار وارد میشود، بهره میجستند ۰مبارزه با "ربا " از آنهم بیشتر اقدامی "رهائی‌بخش" تلقی میشد ۰

حزب جمهوری که از زاویه تجار "لغو بهره" را در نظام سرمایه‌داری طلب مینمود، با فریادهای "دفاع از اصول دین" و تحکیم جامعه‌ای برمبنای مراودات اسلامی، "رباخواری" را علیه منافع توده‌ها معرفی میکرد، حال‌آنکه سود تجار را "سود مشروع وقانونی" میخواند، چراکه آنها "رنج‌کشیده و زحمت برده‌اند!" تاکالاهای امپریالیستی ،تولیدکننده خرد وصنایع داخلی را به "بازار عرضه" کرده و سودهای کلان در شرایط بحران اقتصادی نصیب خود کنند ۰

خمینی و سپس منتظری ، بهشتی ودیگران مرتبا ربا را بعنوان "امری ضد دین و اسلام" ، درآمدی "حرام" میخواندند ۰دراینجا هم سیاست بانکی دو جناح بورژوازی برضد یکدیگر عمل میکرد ۰تجار که تا دیروز هنگام منازعه باکمونیست ها میگفتند آنکه "زیربنایش اقتصاد است ،خراست!" (خمینی) "ربا" را با پایه‌های دین خود در تضاد می‌یافتند ۰

> "اقتصاد پایه همه شئون است ۰بنابراین اقتصاد اگر غلط باشد همه‌چیز ما غلط‌میشود ۰دربانکها ربا هست ۰این همه آقای بنی‌صدر گفتند که مسئله ربا حل شده است و بانکها اصلاح شده‌اند، هیچی اصلاح نشده ۰ همان ۸/۵ درصد

هنوز هم وجود دارد ۰حالا بگویند بهره و یا کارمزد، این غلط است۰۰۰ ربا دراسلام حرام‌است ۰بانکها باید یک موسسه تجارتی بشوند۰۰۰ ۰"

(مصاحبه تلویزیونی منتظری، ۵۹/۴/۱۰)

بورژوازی تجاری و سوداگر درزیر لوای "بهره یعنی استثمار" و باید حذف شود و خدا و رسول خدا (و سایر ائمه اطهار) از آن راضی نبوده و نیستند (حرام است) سرمایه پولی را به رایگان برای تجارت وکسب سودهای هنگفت میخواهند ۰ پولی مجانی یعنی چیزی که هرتاجری دررابطه بابانکها شیفته آن است ۰

از میان بردن بهره بانکی (ربا) دست تجاررا چه در تجارت داخلی و چه تجارت خارجی برای "بهره‌کشی" وکسب سود هرچه بیشتر در رابطه با تولید داخلی و واردات خارجی، از توده‌های کارگر و زحمتکش و مولدین خرده پا باز میکند، بی‌آنکه شریکی مثل بانك داشته باشند ۰ این نه برای کاهش فشار به توده‌ها بلکه برای افزایش سود تجار و سوداگران و تشدید بهره‌کشی‌وچپاول مردم و تبدیل ایران به بازار کالاهای امپریالیستی که درآمدهای هنگفتی نیز برای تجار ببار می‌آورد، بود و بس !

لیبرالها که درآغاز کار خود قول لغو بهره را داده بودند از همان سال ۵۸ به علت تسلط‌بر سیستم بانکی دولتی، سیاست خاص خود را دنبال نمودند ۰ آنها ارجحیت وامهای صنعتی و تولیدی را بروامهای تجاری اساس قراردادند ۰این ارجحیت موجب میشود نرخ بهره برای صنایع وکشاورزی کمتر و برای تجارت که بزبان "اقتصاد ملی" ارزیابی گردیده بود، بیشتر باشد ۰بانك مرکزی به ریاست نوبری ضوابط و مقررات وام و بهره را دقیقا براین مبنا تصویب‌نمود :

نرخ بهره وامهای بانکی مختلف درسال ۵۹ و جریمه تاخیر تادیه

(بانك مرکزی)

زمینه وام	صنایع، معادن و تولیدات	کشاورزی	تجارت و خدمات
نرخ بهره	٪۴	٪۴	٪۶ - ٪۸
نرخ تاخیرتادیه	٪۱۰	٪۶	٪۱۰ - ٪۱۲

"مظلومیت" حزب جمهوری که طالب لغو بهره‌بود با افشای متقابل لیبرالها

که مقصود واقعی‌اشان را از لغو ربا عیان ساختند، پاسخ داده شد. بنی‌صدر ضمن تکیه بر صنایع و تولیدات درارائه وام و ایجاد تسهیلات برای رشدصنایع از طریق وامهای صنعتی، گفت :

"کمیته امور صنفی میزان سود تجارت وکسب دربازار را ۲۰٪ میداند و حال‌آنکه بسیار بیش از اینهاست .چطور جناب نویسنده (بخوان حزب جمهوری‌اسلامی) انتظار دارد که‌به اینها، به تجار و واردکنندگان، پول داده شود و هیچ‌مشارکتی درسود مطالبه نگردد، بانك کاملا حق دارد باآنها در سود شریك شود... درسال گذشته بابت بهره‌هائی که حذف شده‌اند، ۳۰ میلیارد تومان نظام بانکی ما زیان کرده است ."

(کارنامه رئیس جمهور، انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۳۱)

حزب جمهوری اسلامی مکارانه "لغو بهره" برای تجار را خواست توده‌های مردم جا میزد و لیبرالها آنرا جهت منافع مردم "یعنی" صاحبان صنایع و سهامداران بانکها لازم میدانست .هردو حزب منافع فراکسیونی خود را با اسلام و خدا مربوط‌ساخته ، اساس نظام بهره‌کشی سرمایه‌داری ومنافع امپریا - لیستی در ایران را محفوظ‌میداشتند .حزب جمهوری اسلامی د ر۳۵ میلیارد زیان نظام بانکی بنفع تجار "هیچ اشکالی" ندیده، خواهان تجارت توسعه یافته بمنظور "جبران" آن میگردد .رجائی به نیابت از منتظری میگوید :

"ایشان مسئله رونق تجارت خارجی را برای جایگزینی این ۳۵ میلیارد تومان پیشنهاد کردندو هم مسئله مضاربه (در اینجا بمعنای شرکت بانکها درتجارت بطور مستقیم ویا با کمك تجاراست) را عنوان کردند ." (پاسداران‌انقلاب ،ش ۱۲)

تجارو سرمایه‌داران وابسته به حزب جمهوری اسلامی، در کنار "مبارزه" برای تطابق دادن بانکها با سیاست پولی خود، مستقلا و بدون هرگونه نظارت مرکزی دولتی به ایجاد بانکهای (صندوق‌های) قرض‌الحسنه پرداختند .این بانکها دارائی‌ها و پولهای ناچیز مردم را جمع کرده و بدون هرگونه بهره "بشیوه کاملا اسلامی" دراختیار تجار و بازرگانان قرارمیدادند .این بانکها بهیچوجه مشمول تمرکز و ادغام بانکها و ایجاد بانك واحد (ملی‌کردن بانکها)

نشدند :

"باپیروزی انقلاب اسلامی این امید برای عده‌ای از بنیانگزاران صندوقهای قرض‌الحسنه پیدا شدکه بتوانند یکی از آرزوها و هدفهای دیرینه خود را ، ایجاد بانك اسلامی جامه عمل بپوشانند، لذا پس از بررسی لازم و کسب تائید نظر و تصویب امام ... اساسنامه بانك اسلامی را تهیه نموده و به دولت موقت تقدیم داشتند. امام شخصا تاکید فرموده بودندکه بانك اسلامی مستثنی است و مشمول قانون ملی شدن نمیشود ... "

بانك اسلامی که پایه‌گذاران آن پاره‌ای تجار و رهبران حزب جمهوری بودند از زبان خمینی که تاکید نمود "قرض‌الحسنه از اعمال بسیار خوبست " ، تجاربا استفاده از اوهام و اعتقادات مذهبی مردم، اندوخته‌های اندك‌شان را بسمت سرمایه‌گذاری آنهم بدون هیچ هزینه‌ای در تجارت داخلی و خصوصا خارجی جذب مینمایندو آنرا کاری د ر راه خدا یعنی سرمایه داران تاجر و سوداگر معرفی میکنند.بانك اسلامی و صندوقهای قرض‌الحسنه اگرچه دامنه و وسعت عملشان چندان زیاد نبوده و در مقایسه با بانکها نقش درجه دوم را ایفامیکند اما مستقیما به واحدهای تجاری (تعاونیهای تجار) و بنگاههای تجارت داخلی و واردکنندگان ، "پول لازم" را اعطاء میکند.این صندوقها با سازمانهای تجاری از قبیل "سازمان اقتصاد اسلامی" از نزدیك در رابطه بوده، زیر نظر آنها قرار دارند .

آمار مربوط به فعالیت ۸۸ صندوق قرض‌الحسنه درشهرستانها (تابهمن ۵۸)

جمع کل‌سپرده‌ها و سرمایه اولیه	تعداد حساب پس‌انداز	تعداد حساب جاری	جمع کل وام طی چندسال اخیر
۴/۸۴۴/۴۷۴/۰۰۰ریال	۲۲۵/۴۰۰عدد	۴/۱۸۰عدد	۷/۶۶۰/۸۷۶/۰۰۰

آمار مربوط به فعالیت ۵۳ صندوق قرض‌الحسنه در تهران

۸/۷۷۵/۴۸۲/۰۰۰	۱۴۲/۳۹۰	۲/۲۹۳	۱۵/۸۲۲/۹۱۸/۰۰۰

جمع کل

۱۳/۶۱۹/۹۵۶/۰۰۰	۳۶۷/۷۹۰	۶/۴۷۳	۲۳/۴۸۳/۷۹۴/۰۰۰

بااین‌وجود رقابت دوحزب بورژوازی‌برای قبضه کامل بانکهای متمرکزشده دولتی‌و کنترل سیاست حاکم برآنها درطی سه سال جریان داشت ۰بانکها در طی این سه سال براثر رقابت مذکور و بسته به قدرت هرجناح، سیاستهای متناقضی را در رابطه با تجارت و صنعت دنبال مینمودند ۰حزب جمهوری بهمراه مبارزه برای تصرف کامل قدرت، رهبری بانکها را ابتدادرکابینه بازرگان و سپس توسط رئیس جمهورکه لیبرالها آنرا دردست داشتند، تحت فشارو حمله شدید قرارداد، تازمانیکه بانکها سیاست لیبرالی‌راتعقیب می‌نمودندو لیبرالها برتمرکز دولتی بانکها نسبتا تسلط داشتند، حزب جمهوری هنوز میبایست از لحاظ سیاسی لیبرالها را تضعیف کند تا بتواند رهبری سیاسی‌ـ اقتصادی بانکها را یکسره دردست گیرد ۰بالاخره بکمك مجلس شورای اسلامی و باتصویب "لایحه حذف فرمان همایونی" که شورای نگهبان و خمینی بر آن صحه گذاشتند، اختیار تعیین "رئیس بانك مرکزی" از دست رئیس جمهوری خارج و بدست نخست وزیر افتاد ۰رجائی، نوری را معزول ونوربخش را بجای وی گماشت ۰سیاست حزب جمهوری درکنار تسلط وی برسیستم بانکی جایگزین سیاست لیبرالی شد ۰

سیاست بانکی هر دو حزب، سیاستی مبتنی بر منافع سرمایه‌داران و حفظ سیستم سرمایه‌داری بود ۰اما در تمام اینمدت علاوه برآنکه رویزیونیستهااقدامات دولت مبنی‌بر تمرکز بانکها و ادغام آنها را یك سیاست خرده‌بورژوا ـدمکراتیك و ملی ـ انقلابی ارزیابی و معرفی میکردندو برماهیت کاپیتالیستی و ارتجاعی بوروکراتیك و همچنین اجتناب‌ناپذیری آن در رابطه با بحران اقتصادی و ورشکستگی مالی پرده‌افکنده و منسوب به تمایلات انقلابی‌رژیم مینمودند ۰

خروشچفیستها سیاست بانکی حزب جمهوری مبنی‌برلغو رباراانیزعوامفریبانه و جدا از زمینه مادی آن در انطباق با منافع بورژوازی تجاری‌و (سوداگر) پنهان ساخته آنرا اقدامی مترقی و انقلابی از جانب "خرده‌بورژوازی" جلوه میدادند ۰اما واقعیات خلاف آنرا گواهی میدهند ۰درمبارزه میان فراکسیونهای بورژوازی همواره تجار و صاحبان صنایع و بانکها برسرمیزان نرخ بهره‌درگیری داشته‌ودارند ۰علت نیزبوضوح عبارتست از آنکه ارزش اضافی میان بانك، سرمایه‌دارمولد و تاجرکه هریك دردورپیمائی سرمایه نقشی بعهده دارند،بشکل

سود تقسیم میشودو طبعا منازعه برای تعلق سود بیشتر به خود در میان آنها به شکل رقابت پدیدار میشود ۰کوشش برای تبدیل بانکها به موسسات تجاری و کاهش نرخ بهره یا از میان بردن آن برای تجار درتحت شرایط ایران نه تنها خرده‌بورژوائی نیست بلکه برنامه‌ای سرمایه‌دارانه و بنفع تجارمیباشد ۰ همانطور که کوشش لیبرالها در تقویت نقش سرمایه‌گذاری مولد در بانکها و افزایش نرخ بهره وام تجاری نسبت به نرخ بهره وام صنعتی و مولد منطبق بر برنامه‌ای سرمایه‌دارانه بنفع مولدین، صاحبان موسسات و کارخانجات تولیدی است ۰نه آن یك خرده‌بورژوائی و نه این یك "ملی و دمکراتیك" و غیره میباشد ۰ هیچیك گردش سرمایه پولی را نمیخواهد و نمیتواند از آنجا که در چهارچوب سرمایه‌داری وابسته باقی میماند، از دورپیمائی تام سرمایه مالی جدا سازد و از سلطه آن خارج سازد ۰

استدلالاتی از قبیل "لغو ربا سیاست خرده‌بورژوائی" است علاوه بر آنکه از نقطه نظر آنچه د رواقعیات جریان دارد و ماهیت عینی خواست اقتصادی فو ق که ما در سطور ماضی از آن پرده برداشتیم، جنبه عوامفریبانه دارد، از نظر تئوریك نیز تحریفاتی عمده را دربردارد ۰در طول تاریخ جوامع طبقاتی، و از آنزمان که سرمایه ربائی براثر توسعه مبادله و تجارت پیدائی یافت، طبقا ت گوناگونی خواهان لغو ربا یا بهره (یعنی بهره پول)بوده‌اند ۰مارکس نوشت :

"شیوه تولیدی، درآنجا که برده‌داری استیلا داشته و یا اضافه محصول بوسیله ارباب فئودال و ملازمینش بلعیده میشود وبرده‌دار یا ارباب فئودال گرفتار ربا میگردند، همانطور پای‌برجا مانده و تنها برای کارگران سختتر میشود ۰برده‌دار و یا ارباب فئودال مدیون خونخوارتر میشود، چونکه خود او بیشتر "خونش" مکیده میشود یا که سرانجام جای خود را به رباخواری میدهد که شخصا نظیر سلحشوران رو م باستانی، ملاك یا برده‌دار میگردد ۰ بجای استثمارگر قدیمی، که شیوه استثمارش ـ بعلت عمدتا وسیله قدرت سیاسی بودن آن ـ کم و بیش پدرسالاری بود، یك نوخاسته سختگیر و پول دوست قرار میگیرد ۰اما شیوه تولیدی تغییری

مخالفت با رباخواری در طول تاریخ چه از جانب برده‌داران، فئودالها، سلاطین برده‌دار و امیران فئودال ، دهقانان و سرمایه داران تازه‌پا در جامعه فئودالی و... بروز کرده است .دلیل آنهم بروشنی در شیوه رباخواری یعنی تصاحب بخشی از تولید اجتماعی بدون شرکت در تولید و بطور انگل‌وار میباشد.کلیسا و مسجد، روحانی مسیحی و مسلمان که در پیوند نزدیکی با فئودالها، زمینداران ، تجار و بالاخره شریك فئودال تولید دهقانی بوده‌اند ، بخاطر منافع خود و منافع طبقاتی که از آنها جانبداری میکردند (فئودالها یا تجار) از لغو ربا و یا محدودیت‌هائی برای آن طرفداری مینمودند.

پس اگر قرار باشد هر سیاست مبارزه با ربا و یا کاهش آنرا خرده‌بورژوائی‌تلقی کرد ، آنگاه برده‌داران، فئودالها، تجار وکلیسا و مسجد قرون وسطائی به یك خرده بورژوا تبدیل میشوند. بجای آنکه ببینند حقیقتا محرکه‌های اقتصادی آنان در مقابله با رباخواری چه میباشد، به کلی‌بافی‌های بی‌معنا و ارتجاعی میپردازند و منافع واقعی را مستور میدارند. خرده‌بورژوا، با تمرکز سرمایه - داری بطور کلی و تمرکز بانکها از جمله نفع مشترکی ندارد و سیاست تمرکز بانکی چنانکه دیدیم ناشی از بحران سرمایه داری و پاسخ سرمایه داران به‌این بحران بود، همانطور هم سیاست حزب جمهوری و اثرات عینی آن جز اینرا نشان نمیدهدکه این خط‌مشی اقتصادی تجار میباشد.سیستم اعتبارات بانکی در جوامع سرمایه داری نیز نه فقط خصلت رباخواری خود یعنی بطور کلی سرمایه بهره‌یاب بودنش را از دست نمیدهد بلکه از هرمحدودیتی که سابقا بر سر راه آن بود، هرمحدودیت متقدمی رها میشود :

"سرمایه بهره‌یاب، بصورت عمده وکلی در نظام اعتبارات مدرن با شرایط تولیدی سرمایه‌داری انطباق پیدا میکند . رباخواری بالنفسه ، نه تنها ادامه حیات میدهد بلکه درنزد اقوامی که تولید سرمایه‌داری انکشاف یافته‌دارند، از تمام محدودیتهای قانونگزاری متقدم رها میشود.سرمایه بهره - یاب ، شکل ربائی را در برابر افراد وطبقات یا درمناسباتی که بمفهوم شیوه تولیدی سرمایه‌داری استقراض نمیشود و

نمیتواند استقراض شود، نگاه میدارد ،... یا تولیدکننده غیرسرمایه‌دار است، خرده‌دهقان ، صنعتگر و غیره، ...و بالاخره در مناسباتی که تولیدگر سرمایه‌دار در چنان سطح محقری عمل میکند که خود به آن تولیدکنندگان عامل نزدیك میگردد (نگاه‌میدارد)." (۱۱) تاکید از ماست!

در جامعه ما سیستم بانکی براساس اعتبارات مدرن شکل گرفته و با سرمایه مالی ترکیب شده است .طبعا شیوه استقراض از سرمایه بهره‌باب هرجاکه مناسبات عقب‌افتاده موجودند، نمیتواند شکل ربائی نگیرد .چنانکه در مورد تولیدکننده خردو دهقانان این موضوع صحت دارد .اما استقراض برای تجارت تولیدات داخلی (که عمدتا بشیوه سرمایه‌داری تولید میگردند) وکالاهای امپریالیستی ، دیگر استقراض غیرسرمایه‌داری یا کهن نبوده‌بلکه کاملاسرمایه دارانه میباشد. در اینجا مولد خرده پا ، خرده‌دهقانان و...نیستند که بر علیه ربا میجنگندبلکه تجارند و علنا زمینه این استقراض را معلوم میدارند. حال آنکه همین تجار از دهقانان میخواهند که وام و فرع آنرا به بانکها باز گردانند .تجار چنانکه خود مقرند نه برعلیه‌امپریالیسم بلکه برای توسعه تجارت خارجی با آن (بنا به اقرار امید سرمایه، منتظری) و بزیان تولید صنعتی (ونه برای محوتولید صنعتی بلکه برای افزایش سود خود در قبال آن) کنترل سیستم بانکی رامیطلبیدند .همین تجاری‌که خود در مقام یك سوداگر یا سلف‌خربه رباخوار تبدیل میشوند، برسر لغو"ربا" فریاد میکشند! حزب جمهوری تا آنجا که حیات سرمایه‌داری ایران بطور کلی مورد تهدید قرارنگیرد در جهت حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته ایران، منافع بورژوازی را درسیاست "ضد ربا" نمایندگی مینمود.

تمرکز بانکها از نظر لیبرالها میبایست تولیدکنندگان و صاحبان صنایع‌رااز ورشکستگی نجات دهد .درمقابل اعتراض آیات عظام سرمایه تجاری "مسلمان و مکتبی" برانگیخته شد که در اسلام بانکها خادم تجارت هستند و "فلسفه بانك" چیزی جز "وام برای تجارت خارجی" نبوده و این وامها باید مجانی یعنی بدون بهره به تجار پرداخت شده و از سود آنها نکاهند.

پس از قیام دو جناح حزبی بورژوازی بر محور فوق‌الذکر رودرروی هم قرار

گرفتند ۰ایران به بازار بزرگی جهت کالاهای امپریالیستی تبدیل شد ۰رشد تجارت نه فقط محصول بحران اقتصادی بلکه محصول سیاستهائی بود که حزب جمهوری اسلامی بکار میبرد ۰مسئله "واردات صنعتی" ، "کالاهای نیم ساخته" و "کمك خارجی در سرمایه‌گذاری" وکلا "بکارانداختن صنایع" از جانب حزب جمهوری اقدامی امپریالیستی و بویژه آمریکائی تلقی میشد ۰ بازرگان وبنی‌صدر دو رهبر عمده لیبرالها درنخستین ماههای پس ازقیام "احیاء سرمایه‌داری ورشکسته" ایران را مشروط‌به "دعوت از سرمایه‌دارا ن فراری" ، "امپریالیستها" و همچنین "اجرای کامل قراردادهای نیمه تمام صنعتی" و"تمرکز همه قوا برروی تولید" مینمودند ۰ رونق تجارت و بسط وسیع شبکه توزیع کالاهای امپریالیستی آنهم بطور عمده کالاهای مصرفی نمیتوانست با این سیاست توافق داشته باشد ۰کابینه بازرگان با رویای راه‌اندازی "فوری" صنایع رسما به آمریکائیان و سایر امپریالیستها اطلاع داد که میتوانند "پروژه‌های صنعتی" تکمیل نمایند و در ایران سرمایه‌گذاری کنند و سود آنها تضمین خواهد شد ۰

حزب جمهوری که شرایط بحران اقتصادی را بهترین وضعیت جهت غلبه‌سود تجار و گسترش تجارت میدید، به مخالفت با برنامه بازرگان و بنی‌صدر یعنی احیاء سریع صنایع بکمك بانکها وکنترل تجارت خارجی پرداخت ۰

سخنگویان حزب د رمقابل حزب استدلال ساده و صریح یك تاجر د ربرابر یك تولیدکننده سرمایه‌دار ، تاجری که برزمینه بین‌المللی امپریالیستی قادر به مانور است ، را طرح کردندو به آن جلوه‌ای "ضدامپریالیستی" دادند تا در گمراه ساختن توده‌ها از آن‌بهره جویند ۰آنها استدلال میکنند : "تولید صنعتی وکلا فعالیت تولید که بطریقی از امپریالیسم یاری جوید ، وابسته است ۰" ، "اما تجارت کالاهای امپریالیستی یعنی کالاهای مصرفی در این رده قرار نمیگیرد !" بهشتی رهبر عمده حزب میگوید :

> "جریان گرفتن لانه جاسوسی در ایران جهشی بود د رراه قطع سریعتر وابستگی‌ها، آمریکا ، ایران را محاصره اقتصادی کرد و این بسود ایران تمام شد ۰۰ ۰میدانید که ما هنوز دلارهای قبلی خودمان را خرج نکرده‌ایم ، دیگر چه دلیل داشت نفت

بفـــروشیـــم و دلار ذخیره کنیم ۰میدانید که هر چه مـــا در آن صنعت وابسته جلوتر میرفتیم، بیشتر در دام آمریکا میافتا- دیم ۰اصولا چه مجوزی داشت که ماپیشرفت صنعتی را به قیمت وابستگی به آمریکا و ابرقدرتها پیشرفت بشماریم ۰در مسائـــل اقتصادی و روابط اقتصادی دولت و ملت ما همان روشی را کـه در دوران طولانی تحریم اقتصادی بکار برد، از این پس نیز بکـــار خواهد برد و تنها به هزینه ۰۰۰" (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۷)

وی سپس توضیح میدهد که ما به تجارت خارجی در مقابل توسعه صنعتـــــی ارجحیت داده‌ایم آنهم با هرکشور امپریالیستی زیرا اینگونه خرید :

"هیچگونه وابستگی میان ما و کشور فروشنده بوجود نیاورده ۰۰۰"

شخص خمینی در تائید تجارت امپریالیستی بنحوی عوامفریبانه رابطه میـــان خریدار و فروشنده در جهان امپریالیستی کنونی را با رابطه مشتری با نانـــوا شبیه دانسته ، ماهیت اسارت آمیز و وابستگی تجارت امپریالیستی را که تنهـا به تقویت و بسط وابستگی بطور کلی شدت میبخشد، کتمان میکنـد :

" آنوقت همه‌چیزمان بسته به غیربود حال ما وابسته به غیـــر نیستیم البته احتیاجاتی دنیا بهم دارد ، این وابستگی نیست مثلا احتیاج داریم گندم بخریم پول میدهیم و گندم میخریـــم مثل یك آدمی که به نانوا احتیاج دارد ۰اینها اسمشان وابستگـــی نیست ، وابستگی آنست که زمان شاه بود ۰" (همانجـا)

"تجارت " کالاهای امپریالیستی (از جمله کالاهای صنعتی) وابستگی نیست ! وابستگی تجاری به جهان امپریالیستی بویژه نقش تخریبی در تولید داخلـــی داشته و از نظر تاریخی مقدمه‌ای جهت گسترش وابستگی و پایه‌ریزی تقسیـــم کار امپریالیستی محسوب میگردد ۰اما همین سیاست ، بمثابه "سیاست ضـــد - آمریکائی" - ضدامپریالیستی از دستاوردهای عمده اشغال سفارت ، یعنـــــی عقب رانـــدن لیبـــرالهـــا برآورد میگردد، از اینجا آن انگیزه‌هائی که حـــزب

جمهوری را به "تسخیر" سفارت تحریك نمود و باعث شد، رجائی درالجزایر قرارداد مشهورش را منعقد سازد و ۲ میلیارد از دهها میلیارد دلار" سرمایه ایران که د ردست آمریکاست" را مستقیما بصورت اعتبار "خرید" دریافت دارد، بخوبی مشهود میگردد ۰همین سیاست استکه واردات ایران را در طی سالهای ۵۷، ۵۸ ، ۵۹ با سرعت افزایش میدهد ۰

آمار واردات کالاهای اساسی مصرفی

(گندم، جو ، برنج ، روغن، شکر ، تخمرغ ۰۰۰)

سال	۵۵	۵۷	۵۸	۵۹ (۸ماهه اول)
حجم (میلیون تن)	۱/۵	۲/۵	۳/۵	۵

ارزش کالاهای مصرفی و واسطه‌ای نسبت به کالاهائی که در سرمایه‌گذاری بکار میروند و به ماشین‌آلات تبدیل میشوند (یا از ابتدا ماشین آلات هستند) رقمهای فوق‌العاده بیشتری را در این سالها نشان میدهند ۰همراه با کاهش سطح تجارت بطور کلی سهم واردات کالاهای مصرفی با سرعت زیاد شده و رکود سالهای قبل از قیام را نیز میشکنند ۰

ارزش کالاهای وارداتی (میلیون ریال)

سال	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
کالاهای‌مصرفی	۱۴۳۹۱۰	۱۹۰۱۳۶	۱۴۰۷۲۶	۱۸۰۳۳۴	۲۰۷۶۸۶
کالاهای‌سرمایه‌ای	۲۷۴۰۶۲	۲۸۴۲۰۴	۲۰۶۳۷۲	۱۲۹۵۶۸	۱۲۴۵۳۲
کالاهای‌واسطه‌ای	۴۸۳۷۶۱	۵۵۹۳۰۰	۳۸۲۱۰۹	۳۷۴۲۸۳	۴۴۴۶۲۳

چه رکود صنعتی و چه سیاست بانکی که قبلا از آن یاد شد وکلا بحران‌اقتصادی به روند فوق دامن میزد ۰پابپای کاهش تولید داخلی قیمت کالاها بتدریج ۲۰۰٪ وگاه ۳۰۰٪ و بیشتر صعود نمود ۰شاخص بهای عمده‌فروشی از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۰ در مورد اقلام اصلی از ۱۱۹/۵ به ۲۷۹/۷ رسید ۰ تورم اقتصادی ابعاد هولناکی به خود میگرفت در حالیکه کیسه سرمایه داران را بطور کلی پُر وکارگران و زحمتکشان را در فقر و درماندگی فزاینده فرو میبرد ۰

شاخص بهای عمده‌فروشی برحسب گروههای اصلی (۶۰ ـ ۱۳۵۵)

(۱۰۰ = ۱۳۵۳)

گروههای اصلی	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
شاخص کل	۱۱۹/۵	۱۳۶/۹	۱۴۹/۹	۱۷۹/۶	۲۳۴/۳	۲۷۹/۷
خوراك	۱۲۰/۱	۱۳۹/۱	۱۵۸/۸	۲۰۳/۲	۲۷۲/۳	۳۳۳/۸
موادخام صنعتی	۱۲۳/۶	۱۳۶/۵	۱۵۶/۸	۱۸۳/۷	۲۵۷/۷	۳۱۸/۳
سوختهای‌معدنی	۱۰۰/۹	۱۰۹/۷	۱۱۸/۴	۱۲۴	۱۵۹/۲	۲۰۶/۱
مواد معدنی	۱۵۶/۴	۲۲۳/۳	۲۱۲/۶	۲۱۴/۱	۲۶۲/۳	۲۹۹/۴
منسوجات ـ پوشاك	۱۲۳/۴	۱۳۸/۷	۱۴۴/۵	۱۷۷/۲	۲۴۸/۱	۳۱۲/۵
فلزات اساسی	۹۸/۵	۱۱۳/۳	۱۲۶/۵	۱۴۳/۵	۱۸۴/۷	۲۰۴/۹
ماشین آلات و وسائل‌حمل و نقل	۱۲۵۹	۱۴۰/۶	۱۵۳/۳	۱۶۹/۹	۲۰۱/۷	۲۲۰/۴

فشار بحران‌تورمی مستقیما بر زندگی میلیونها کارگر و زحمتکش وارد میشد همه کالاها قیمتشان رو به افزایش شدید بود الا قیمت نیروی کار ! درحالیکه دستمزد کارگران ثابت مانده بود، هزینه‌های زندگی بطور روزافزونی بیشتر میشد ۰حزب لیبرالی و حزب جمهوری میکوشیدندبه بستر این بحران منافع فراکسیونی خود را محفوظ نگاهدارندو هریك از آن نهایت بهره را ببرند ۰ واردات صنعتی نسبت به واردات مصرفی تنزل نمود ۰نه فقط در سرمایه‌گذاری صنعتی بانکها نباید امتیاز ویژه‌ای قائل شوندبلکه اساسا تجارت خارجی مورد نظر حزب باید بسمت "واردات مصرفی" و حداکثر واسطه‌ای سوق داده شوند ۰ درفاصله سالهای ۵۷ تا ۵۹ تناسب و درصد واردات صنعتی (کالاهای سرمایه ـ ای) از ۲۸/۲٪ به ۱۶٪ رسید در حالیکه کالاهای مصرفی از ۱۹/۲٪ به ۲۶/۷٪ افزایش حاصل کرد ۰باوجود کاهش موقتی سطح مبادله جهانی ایران ، پس از سال ۱۳۵۷ واردات مصرفی مطلقا افزایش یافتند ۰ در سال ۵۶ارزش کل واردات مصرفی ۱۹۰۱۳۶ میلیون ریال بودکه در سال ۱۳۶۰ به رقم ۲۰۷۶۸۶ میلیون ریال دست یافت درحالیکه واردات کالاهای‌سرمایه‌ای از ۲۸۴۲۰۴میلیون ریال به ۱۲۴۵۳۲ سقوطی برابر با ۷۵٪ را نشان میدهد ۰

درصد ارزش کالاهای وارداتی بر حسب ترکیب آنها

سال	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
کالاهای‌مصرفی	۱۵	۱۸/۴	۱۹/۲	۲۶/۴	۲۶/۷	۲۳/۲
کالاهای‌واسطه‌ای	۵۴/۵	۵۴/۱	۵۲/۲	۵۴/۷	۵۷/۳	۶۰/۸
کالاهای‌سرمایه‌ای	۳۰/۵	۲۷/۵	۲۸/۲	۱۸/۹	۱۶	۱۶
جمع کل	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

تجار با کنترل شبکه واردات و تجارت داخلی، بر بستر بحران اقتصادی منافع فوق‌العاده‌ای را کسب میکردندو بورژوازی لیبرال، این وضعیت را که مطلقا بزیان مولدین، سود تجاری را در سطح بالائی نگه میداشت، مورد انتقاد قرار میدادند. خارج ساختن صنایع از رکود نیاز شدیدی به واردات صنعتی داشت، حال آنکه واردات صنعتی از سال ۵۵ به اینطرف چه بطور مطلق و چه بطور نسبی کاهش مرتب داشته‌اند. ورود کالاهائی که قبلا در داخل تولید میشدند باز هم به توقف تولید پاره‌ای کارخانجات منجر گردید. حزب جمهوری تلاش لیبرالها به راه‌اندازی‌صنایع بویژه کارخانه‌های بزرگ را که عموما به وسائل یدکی و لوازم تولید محتاج بودند، کوشش آمریکائی وصف مینمود و از آنجا که بسیاری صنایع و تولیدات بزرگ مستقیما به کمك خارجی از جهت وسائل تولید سرمایه‌گذاری متکی بودند، از این موضوع برعلیه لیبرالها بهره‌برداری میکرد. اما توسعه تجارت وسائل مصرفی یا واسطه‌ای با "هرجا" و باهر "کشور امپریالیستی" سیاستی ضدامپریالیستی ارائه میشد. * این استدلال که سرپوشی بر منافع فراکسیونی بورژوازی تجاری بود، در دست حزب جمهوری راهی برای پنهان ساختن وابستگی عمیق اقتصادی ایران چه در تولید و چه در تجارت با جهان امپریالیستی بود. اسناد رسمی جمهوری اسلامی نشان میدهد که این تجارت وابستگی اقتصادی ایران به جهان امپریالیستی را نه تنها کاهش نداده (و نمیتوانست هم بدهد) بلکه بمیزان بیشتری آنرا افزوده است. گسترش تجارت، موقعیت امپریالیسم آلمان و ژاپن را بخوبی تحکیم نمود و بدانان امکان داد تا دررقابت با امپریالیسم آمریکا و شوروی ایران را با بندهای

*- در تمام دوران کاذب حصر اقتصادی، نه در آمارهای رسمی، بلکه درآمارهای واقعی آمریکا یك شریك تجارت خارجی ایران میباشد.

نیرومندتری بخود وابسته سازند و سپس این وابستگی را همه‌جانبه سازند. ژاپن و آلمان طرفهای اصلی تجارت خارجی ایران میباشند. این دوکشورامپر - یالیستی که در طی سالهای ۱۹۷۰ به بعد صنایع خود را با سرعت بیشتری نوسازی نموده و از قدرت رقابت افزونتری با آمریکا، فرانسه و شوروی برخوردار شده‌اند، چنانکه مدارك نشان میدهد، پیش از قیام در رده های اول و دوم تجارت خارجی با ایران قرارگرفته بودند. بدون منظور کردن خریدهای فنون و اسلحه و تدارکات نظامی، درطی دهه ۵۰ ژاپن و آلمان رقبای دیگر رادر ایران به موقعیت پائین‌تری رانده بودند.

۶کشور اصلی صادر کننده به ایران بترتیب موقعیت در سالهای مختلف*

سال	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
۱	آلمان غربی	آلمان غربی	آلمان غربی	آلمان‌غربی	آلمان غربی
۲	ژاپن	آمریکا	ژاپن	ژاپن	ژاپن
۳	آمریکا	ژاپن	آمریکا	آمریکا	شوروی
۴	انگلستان	انگلستان	انگلستان	انگلستان	انگلستان
۵	ایتالیا	ایتالیا	ایتالیا	فرانسه	ایتالیا
۶	فرانسه	فرانسه	فرانسه	فرانسه	فرانسه

*ـ در این آمار از سال ۵۸ خریدها و واردات ایران از آمریکا وارد نگردیده است. بویژه در رشته‌های نظامی که همچنان جریان دارد.

نباید پنداشت که بورژوا ـ تجار با وارد کردن کالاهای صنعتی مخالف‌بوده‌اند. آنها در طی بحران اقتصادی که به رکود منجر شده و شرایط سودبالای تجاری را موجد گردید، به واردکردن کالاهای مصرفی هجوم آوردند. در غیراینصورت، در شرایطی که تولید متوقف نبود، امکان چنین چیزی بسیار کمتر میشد. این هجوم بسوی تجارت کالاهای مصرفی و واسطه‌ای، در شرایط رکود، وضع صنایع را بمراتب بدتر مینمود و توسعه تجارت خارجی سهام تجار در سود را افزایش میداد. بویژه وجود بقایای وسیع تولید خرد و پشتوانه ارزی نفت امکان چنین چیزی را به میزان بیشتری به تجار داد.

پافشاری "دولت موقت" یا همان کابینه بازرگان بر سر توسعه سرمایه‌گذاری

و تقویت تجارت معطوف به سرمایه‌گذاری، نمیتوانست به درگیری شدید با حزب جمهوری نیانجامد ۰علی‌الخصوص آنکه "حزب" لیبرالها را به "سیاستی آمریکائی" متهم ساخت و باوقوف بر آنکه رقابت بین‌المللی میان امپریالیستها و موقعیت ژاپن و آلمان در ایران، میتواند پایه بسط منافع تجار گردد، درساقط‌کردن کابینه لیبرالی کوشید و از این مسئله با اشغال سفارت ، سلاحی جهت تحمیق توده‌ها، انحراف ذهن کارگران وزحمتکشان از عمده ترین منافع امپریالیستی در ایران مدد گرفت و ضمنا در رقابت درونی بورژوازی موقعیت بهتری کسب نمود ۰

حزب لیبرالی، با تجارت خارجی که متضمن سود امپریالیستها و تحت سلطه سرمایه انحصاری صورت میگرفت ، مخالفتی نداشت ۰آنچه مطلوب وی نبود ، همانا ترکیب، چگونگی و نحوه توزیع کالاهای وارداتی و همچنین تولیدات داخلی میباشد و عمده‌ترین نکات پیرامون این تجارت و تجارت داخلی را با توجه به منافع بورژوازی مولد بسمت راه‌اندازی صنایع پی میگرفت ۰مطابق سیاست لیبرالی :

اولا ـ درصد کالاهای صنعتی وارداتی میبایستی فزونی یابد،

ثانیا ـ تجارت خارجی از اختیار تجار غیردولتی خارج شود (ملی کردن تجارت خارجی) ،

ثالثا ـ شبکه توزیع، چه تجارت داخلی و چه خارجی از شبکه اقتدار و تسلط بازاریان بیرون کشیده شود ۰

از سال ۵۷ تجار بازار به ایجاد تعاونیهای توزیع دست زدند ۰این تعاونیها انواع محصولات مصرفی، واسطه‌ای و در مواردی صنعتی را توزیع میکردند و عمده‌ترین بخش واردات را متمرکز مینمودند ۰بعلاوه توزیع تولیدات داخلی و خرد وکشاورزی (تولیدات دهقانی) را تقریبا بطور کامل در حوزه توزیع خود داشتند ۰این تعاونی‌ها، درپاره‌ای موارد حتی کالاهای مورد نیاز دولت را نیز وارد کرده و یاتولیدات کارخانجات مصادره شده در مالکیت بنیاد مستضعفین، سازمان صنایع ملی ، وابسته به جهاد سازندگی را توزیع مینمودند ۰این سازمانها به مرکز تجمع تجار غیردولتی بزرگ و عمده تبدیل شدند (قبلا در راس یکی از این تعاونی‌ها که متعلق به "صنف آهن‌فروش" بود، عسگراولادی

نماینده سابق مجلس و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری قرار دارد۰۰۰)این تجار پس از قیام با سرعت غیرقابل گفتگوئی در عرض چندسال همتاهای خود را به پشت سر نهادند۰ آنها نه تنها از اعتبارات بانکی‌بخوبی استفاده مینمودند- و مرتبا فغان برمی‌آوردند که "ربا" باید حذف شود- بلکه در کنار موسسات تجاری خود سلسله‌ای از بانکها ی غیردولتی "قرض‌الحسنه" تاسیس کردند که بمدد آنها تجارت خویش را تسهیل مینمودند۰حزب جمهوری ، شورای مرکزی حزب و فعالترین اعضای آن صاحبات سهام این تعاونیها و مراکز توزیع بودند۰تولیدکنندگان کوچك مستقل، دهقانان و باغداران کوچك، همچنین توزیع کنندگان و تولیدکنندگان کوچك که به مواد اولیه یا کالاهای دیگر نیاز داشتند، تحت انقیاد شبکه تعاونی‌ها قرارداشتند۰ تصورآنکه چه منافع هنگفتی نصیب این تجار میشد، بسیار دشواراست ۰تنها مطابق آمار رسمی مربوط به سالهای ۵۹ و ۶۰ بیش از ۱/۳ کل بودجه کشور، سود خالص این تجار بود ۰

این تعاونیها و نهادهای مشابه آنها (جهاد سازندگی تا حدود زیادی به این تعاونیها شباهت عملکرد دارد و بسیاری از فعالین تعاونیها و حزب فعالین جهاد میباشند!) درکلیه رشته‌های تجاری از تجارت مواد خام‌کارخانجات (غیردولتی و دولتی) ، آهن ، مرغداری‌و دامپروری، ماشین‌آلات کشاورزی‌و صنعتی و ساختمانی و مواد اولیه صنایع کشور (وارداتی) و تقریبا کلیه محصولات کشاورزی، گندم ، برنج، حبوبات ، صیفی‌جات و میوه و تره بار را در کنترل خویش داشتند۰میدان تره‌بار و میوه تهران و شهرستانهای بزرگ کاملا تحت اختیار آنان قرار داشت ۰تجارت فرش کشور، که اساسا در روستاها و شهرهای کوچك و از طریق تولید خرد کارگاهی وابسته به‌تجار تولید میشدند، جائیکه نزدیك به یك میلیون زنان، دختران وکودکان روستائی به انقیاد کشیده شده و مکیده میشوند، در حیطه سرمایه تجاری قرار داشت و دارد ۰تعاونیهای توزیع مواد اولیه و داربست فرش، از طریق جها د سازندگی که علاقه مفرطی به افزایش درآمد روستائیان از طریق ایجاد کارگاههای فرش دستباف دارد، میلیونها خانوار دهقانی را در انقیاد گرفته، محصول کار آنها را به قیمت های نازل خریداری کرده و در بازار داخلی و جهانی (بویژه بازار

آلمان) با هنگفت ترین سودها میفروشند ۰جهاد سازندگی تسهیلات بسیار دیگری نیز برای تجار در رشته مرغداری و دامپروری فراهم ساخت ۰بنیاد مستضعفین که از همان نخستین روزپیدایش، کالاها و اشیاء قیمتی مصادره شده را بقیمت های فوق‌العاده نازل در اختیار تجار عمده بازار قرارداد ، سپس محصولات کارخانجات و مزارع تحت مالکیت خود را که ارقام سرسام‌آوری را تشکیل میدهند، نیز از طریق شبکه توزیع وارد بازار میکند ۰نگاهی به اراضی سرمایه‌ها و عملکرد بنیاد مستضعفان که تحت رهبری هیئتی از تجار مشهور - و در راس آنها بهشتی- قرار داشت ، در اینمورد ضروری است ۰

(۱) تعداد شرکتهای صنعتی بنیاد مستضعفان (۱۳۶۰)

گروه مواد غذائی	۲۰
گروه صنایع فلزی	۱۶
گروه صنایع ساختمانی	۲۰
گروه صنایع تزئینی	۶
گروه صنایع نساجی	۱۰
گروه صنایع پلاستیکی	۶
گروه صنایع الکتریکی	۶
تعداد کل	۸۴

(۲) اراضی ،باغها و دامهای بنیاد (۱۳۶۰)

زمین زراعی	۳۲۶۳۵هکتار
باغات	۲۰۷۳۳هکتار
میش	۴۸۷۷۸ راس
بره	۳۳۶۶۸ راس
قوچ	۲۰۵۸ راس
بز وبزغاله	۴۰۱۳ راس
گاو وگوساله	۴۷۱۸ راس

(۳) معادن و شرکتهای تابعه آن متعلق به بنیاد مستضعفان (خرداد ۱۳۶۱)

نوع	استخراج شن و ماسه	معدن	کارخانه	کارگاه	سنگ بری	کوره آجر پزی	ماسه شوئی
تعدادکل	۱۰	۳۴	۸	۶	۱۰	۳	۳

بنیاد مستضعفان تا پایان سال ۱۳۶۰ ، ۱۲۳۹ دستگاه ساختمان مصادره‌ای را مالك گردیده، از محل فروش ارزش و اموال منقول * تا پایان سال ۱۳۶۱ ۳/۸۴۲/۰۸۹/۰۰۰ ریال درآمد داشته، ۱۴۸۰ اتومبیل مصادره ای و ۵۱

*- در مورد اموال منقول طبعا بحثی از قیمت فروش "واقعی" نمیتواند در میان باشد ۰ کلیه آمارها مطلقا پائین تر از مقادیر واقعی است ۰

موتورسیکلت را تا همین هنگام دراختیار گرفته‌و ... بنیاد مستضعفان یکی از واحدهای اقتصادی تابع منافع تجار میباشد. قابل ذکر است که دامنه فعالیت "آستان قدس" که یك مجتمع تجاری-صنعتی است، پس از سال ۱۳۵۷ بسی گسترده شد. اراضی موقوفه تقسیم شده از دهقانان بازپس گرفته شدند و تولیدات غذائی آستان قدس رواج فوق‌العاده‌ای یافتند. از آنچه گفته شد به ابعاد عملکرد سرمایه تجاری میتوان پی برد. موقعیت سودآور تجار، موجبات انتقال بخش عظیمی از ارزش اضافی تولیدشده، به شکل سود تجاری را به آنها فراهم میکرد.

لیبرالها برهمین اساس طرح "ملی کردن تجارت خارجی" را پیش نهادند. پایه طرح بر آن قرار داشت که واردات بطور عمده دردست دولت بوده و قیمت گذاری و تعیین میزان سود تجاری ناشی از آن نیز بعهده دولت باشد، تا نه تنها مواد خام و لوازم صنعتی بمیزان بیشتر وارد گردد، بل به قیمت نازلتری در اختیار سرمایه داران مولد نهاده شود و باکاهش عمومی قیمتها (لیبرالها چنین محاسبه میکردند!) تحت سیستم قیمت‌گذاری دولتی و تامین بودجه از طریق مالیات از تجار، سود تجار کاهش یابد. سیاست بانکی لیبرالها کاملا با سیاست تجاری آنها تناسب داشت. بنی‌صدر مرتبا تکرار مینمود که: "باید تعاونیهای توزیع دولتی بوجود آورد و از اقتدار کنونی بازاریان و تجار کاست."

لیبرالها تحت رهبری بازرگان-بنی‌صدر لایحه ملی کردن تجارت خارجی را پیش کشیدند. اما مجلس بررسی و طرح آنرا مرتبا به تعویق می‌افکند و از لحاظ "اسلامی" در آن "نقائص فراوانی" مشاهده میکرد. قانون اساسی، راه مبارزه میان لیبرالها و حزب جمهوری و میان بورژوازی بوروکرات و بزرگ آتی باتجار را باز گذاشته بود. در آنجا گفته میشود:

> "اصل ۴۴: نظامی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی (منظور قانون اساسی غیردولتی است)، برنامه‌ریزی منظم و صحیح استوار است. تفصیل ضوابط و قلمرو و شرایط هرسه بخش را قانون معین میکند."

لیبرالها با تکیه براصل ۴۴ قانون اساسی خواهان ملی کردن تجارت خارجی بطور عمده و تخصیص تجارت خارجی به "خادم تولید داخلی" شدند. حزب که در مجلس و سایر ارگانها از اکثریت قابل ملاحظه‌ی برخوردار بود، جلو تصویب چنین قانونی، بدان نحو که لیبرالها مطرح میکردند، ایستادگی کرد. کنترل دولتی تجارت خارجی و داخلی در تعاونی‌ها حداقل بمیزان قابل‌ملاحظه‌ای تحت تاثیر بحران اقتصادی و ضروریات دولتی اقتصادی اجتناب ناپذیر بحساب می‌آمد و حزب جمهوری به این موضوع وقوف داشت. حزب یکسره با این لایحه مخالف نبود ولی تمایل داشت این لایحه تحت شرایط سیاسی مساعد، بنحو قابل ملاحظه‌ای بسود تجار تغییر یابد و نقش دولت از شریک عمده تجارت داخلی و خارجی به معاون تجار تقلیل یابد.

تجار سعی وافر بکار بستند تا حتی‌الامکان تصویب لایحه ملی کردن بازرگانی خارجی‌را به تعویق افکنده و از گسترش حوزه تجارت دولتی در داخل نیز ممانعت بعمل آورند. تجار میگویند: "دولت تاجر خوبی نیست." * آنها پیشنهاد معینی به دولت ارائه دادند مبنی برآنکه "برای نابودی واسطه‌ها و گرانی، کلیه امور اصلی تجارت داخلی را بعهده بازاریان متعهد و مجرب بگذارید." البته بوضوح در این پیشنهاد حرکت بورژوازی متوسط تجاری به سمت بزرگ شدن و آمادگی برای تحت فشار قراردادن "هم صنفان کوچک و متوسط" قبلی مشهود است. لیبرالها در مقابل "علت گرانی، تورم، فقر (!) و همه مصائب دیگر را در دست اندازی مشتی تاجر و واسطه در بازار بر اقتصاد بازرگانی کشور" خلاصه مینمودندو تمامی راههائی را که به این تسلط تجار برشبکه توزیع "صدمه" میزد و بنفع تمرکز دولتی آنرا حل میکرد- یا لااقل بزیان تجار- در سیاست اقتصادی خود پی میگرفتند. در این اختلاف، لیبرالها و تجار هیچ کاری با سطح معیشت و زندگی توده‌ها و یا مبارزه ضدامپریالیستی نداشته‌اندو نمیتوانسته‌اند هم داشته باشند. برخلاف نظر رویزیونیستها که ملی شدن بازرگانی را راهی برای‌جلوگیری از "احتکار" و "کاهش هزینه‌های زندگی"، به‌توسط دولت دانسته و میدانند. دولت خود یکی از عظیم‌ترین ارگانهای سرمایه‌داری و تجارت د رکشور است که از وضعیت بحران نهایت

* - تکیه‌کلام منتظری: "دولت ناظر خوبی است ولی تاجر خوبی نیست." !

استفاده را نموده و باسوار شدن بر امواج تورم، سودهای هنگفتی را به جیب دولتمردان و بوروکراتهای تاجر پیشه روانه میکند ۰تجارت دولتی در سطح معیشت و زندگی توده‌ها نه تنها تاثیر مثبتی نگذاشته بلکه تا آنجا که واردات را در دست داشته و تا آنجا که توزیع داخلی پاره‌ای کالاها را بعهده خویش گرفته است، در ست مثل یك تاجر که در متنی از بحران بهره میجوید، عمل کرده و در عین حال به تجار بزرگ امکانات گوناگونی میدهد که سودهای کلان به جیب بزنند ۰

رویزیونیستهای خروشچفی در عین حال سیاست تمرکز دولتی تجارت خارجی را اقدامی ضدامپریالیستی میخوانند و به حزب جمهوری اسلامی منسوب میکنند ! در دوران مورد نظر ما چنین ملی کردنی عمدتا از جانب لیبرالها طرح‌ریزی میشد و این واقعیت نه بعلت تضاد با امپریالیسم بلکه اساسا برای دفاع از سرمایه دارای وابسته ایران و تقسیم بین المللی کار سابق که به راه‌اندازی سریعتر صنایع و تولیدات داخلی مدد میرساند، تقسیمی که خواه‌ناخواه در طی بحران دچار تغییراتی میشد و در این مدت بزیان سرمایه مولد عمل میکرد ۰ حال آنکه تجار این "تقسیم بین المللی" را عملا بسود آلمان ـ ژاپن ـ ایتالیا و تاحدودی انگلستان و بلوك شرق تغییر میدادند ۰آنها با تجار هیچ تفاوت ماهوی نداشته و ندارند: تفاوت تنها و تنها در نوع تجارت خارجی و نوع توزیع سود است ۰تجار حزب جمهوری تنها به یك معنی خواهان ملی کردن بازرگانی خارجی بودند و هستند و آن اینکه دولت وارد کند و در اختیار آنها قرار دهد تا توزیع نمایند ۰محتوی این خواست تفاوتی با لغو بهره بانکی ندارد ! زیرا بصرفه تر آنست که دولت با هزینه و گمرکات تخفیفی وارد کند ولی آنها توزیع نمایند: دولت باید از سود تجاری خود بپوشد و یا آنرا به حداقل کاهش دهد البته دولت نیز فقط بشرطی چنین بازرگانی ملی را میپذیرد که قبلا در سود تجاری وارداتی سهیم گردد !

سیاست دوحزب در زمینه بانکها و تجارت با سیاست آنها د رقبال صنایع مربوط است ۰برای تجار کنترل و انحصار تجارت مهم است ولی در شرایطی که تولید بعلت ورشکستگی بانکها و در دسترس قرا رنداشتن پول ـ سرمایه‌و از طرف دیگر رکود در تولید و ورشکستگی صنایع ، بسرعت کاهش یافته و

هزینه‌های آن علیرغم کاهش قیمت نیروی کار، فزونی میگیرد، ناگزیر تن به تمرکز حتی‌الامکان صنایع میدهد ·مع الوصف تلاش تجار اینست که محصولات تمام شده را از جهت عرضه خود در دست گیرند، بعبارت بهتر دولت و یا سازمانهای متمرکز وابسته بدان درتولید،کالاهای ساخته شده را جهت عرضه به تجار بسپرند ·مادامکه تمرکز صنایع ، تمرکز توزیع و کنترل آن در دست دولت را بهمراه نداشته باشد و یا آنکه این کنترل چندان موثر نباشد، تجار از چنین تمرکزی سود میبرند ·بهمین سبب تجار حزب جمهوری در تمرکز صنایع و بویژه صنایعی که صاحبان آنها از کشور گریخته و یادرحال ورشکستگی کامل قرار داشتند با لیبرالها در شورای انقلاب هم زبان میشوند · "شورای‌انقلاب" که مواجه با بحران فزاینده اقتصادی و سیاسی میباشد، بخاطر نجات پاره‌ای از صنایع بویژه صنایع بزرگ و عمده از ورشکستگی و به خاطر تمرکز آنها در دست دولت یا بنیادها و سازمانهای نیمه‌دولتی و وابسته بدولت که عمدتا در تحت نظارت تجار حزب هستند (بنیاد مستضعفان، بنیاد مسکن و بعد انواع بنیادها) در تاریخ تیرماه ۱۳۵۸ طی تصویبیه‌ای به ترتیب زیر صنایع را دسته بندی نمود :

صنایع مشمول بند "الف" که به ماهیت آن صنایعی بستگی داشت و شامل صنایع استراتژیك و صنایع مادر بود ·صنایع خودرو سازی، صنایعی که فلزات تولید میکردند، صنایع مصرفی (مثل کارخانه ایران ناسیونال)، کارخانه های کشتی سازی ، هواپیماسازی ،کارخانه نورد اهواز و نظایر اینها مشمول این میشدند ·طبق تصویب شورای انقلاب مدیریت و مالکیت این صنایع دراختیار دولت قرار میگرفت ·

صنایع مشمول بند "ب" که به ماهیت صاحبان صنایع بستگی داشت، به این صورت که صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آنها از طریق روابط غیرقانونی با رژیم گذشته یا استفاده نامشروع از امکانات و تضییع حقوق عمومی به ثروت های کلان دست یافته و برخی از آنها از کشور متواری هستند، دولت طبق لایحه قانونی شماره ۶۷۴۸ مورخ ۵۸/۳/۲۶ مدیریت آنها را در اختیار گرفته است · سهام اینگونه اشخاص به تملك دولت درمیآید ·· آنان سرمایه‌دارا ن بزرگی بودند که از یکی از راههای ذکر شده به ثروتهای کلانی دست یافته

بودند امثال جعفر اخوان، حبیب ثابت، گروه فرمانفرمایان، علی رضائی، محمود رضائی، مراد اریه وهاب‌زاده، خیامیها، یاسینی و الاخر ۰

صنایع مشمول بند "ج" ، این بند اینطور شروع میشود: "در کارخانجات و موسسات که وامهای قابل توجه برای احداث یا توسعه از بانکها دریافت داشته اند درصورتیکه کل بدهی آنها از دارائی به هرصورت که مقتضی باشد، متعلق به دولت است و بقیه بدهی‌اشان بعنوان طلب دولت و مردم بهرصورت که مقتضی باشد وصول خواهد شد ۰چرا که این بدهی ها از محل بانکها بوده است و اگر هم متعلق به اشخاص بوده به دولت واگذار میشود تا حق مردم را به آنها بازپس دهند و در صورتیکه دارائی این واحدها بیشتر از مطالبات بانکها و مردم باشد، دولت به سمت مالك بانکها نسبت به مطالبات خود و مردم در مالکیت آن واحد سهیم میشود۰۰۰" ۰

یکدسته صنایع هم بودند که نه جزء صنایع ماد رو صنایع استراتژیك بحساب می‌آمدند و نه صاحبانشان آدمهای فاسدی بوده و نه بافت مالی و اقتصادی‌آنها خراب و ناسالم بوده است ۰شورای انقلاب این نوع کارخانجات و مالکیت آنها را به رسمیت می‌شناسد۰ (نشریه داخلی سازمان صنایع ملی ایران،شماره ۱۸ ، صفحه ۲۸ و ۲۹ ، وضعیت کنونی) ۰

مالکیت مندرج در تصویبنامه "شورای انقلاب" به ترتیب زیر تغییر نمود و یا تثبیت شد :

۱ ـ بند الف : مالکیت دولتی

۲ ـ بند ب : مالکیت دولتی سهام عمده (ابتدا مالکیت ۵۳ بورژوای بزرگ و سپس ۱۷۸ نفر)

بند ب : مالکیت بنیادها (بنیاد مستضعفان، بنیادشهیدوبنیادصدوق۰۰۰)

بند ب : مالکیت و نظارت و مدیریت " سازمان صنایع ملی کشور"

۳ ـ بند ج : مالکیت و سهیم شدن در مالکیت، کنترل و مدیریت "سازمان صنایع ملی کشور "

۴ ـ بند د : غیردولتی

چه صنایع بند "الف" و چه صنایع بند "ب" که در حقیقت از صاحبان قبلی اشان مصادره شده‌اند و صنایع بند "ج" که یا مصادره و یا درمالکیت آن دولت

سهیم شده است ، در هنگام تصویب قانون مذکور در شرایط بحرانی و ورشکستگی بسر میبردند.

"بسیاری از کارخانجاتی که مشمول بند "ج" شده‌اند (تعداد- شان بیش از ۲۰۰ تا هست) و یا مشمول بند "ب" شده‌اند (آنها هم حدودا ۲۰۰ تا هستند) دارائیشان کمتر از بدهی اشان است ، نه تنها مشمول ماده ۱۴۱ (قانون ورشکستگی) شده بودند و دارائی اشان به نصف سرمایه‌اشان تقلیل پیدا کرده بودبلکه اصلا چیزی در شرکت نداشتند ... بطور کلی تمام شرکتهائی که مشمول بند "ج" شدند به این دلیل بود که بافت مالی سالمی نداشتند." (همانجا)

درحقیقت ورشکستگی و بحران ، دولت را ناچار ساخت که بخش عمده صنایع بزرگ را د راختیار خود بگیرد (الف و ب) و بخشهای دیگر را به "سازمان صنایع ملی کشور" بسپرد تا بطو رمختلط (مالکیت دولتی و غیردولتی سهام) اما تحت کنترل و مدیریت دولت اداره شوند (ج) .

"تا کنون تقریبا ۵۸۰ شرکت ملی شده و با تشکیل وزارت صنایع سنگین و معادن و فلزات به آنجا منتقل شده است و در حال حاضر مجموعا ۴۷۰ شرکت وکارخانه تحت پوشش سازمان صنایع ملی ایران اداره میشود، صنایع تحت‌پوشش مصرفی و برخی تولیدی میباشند و جمعا ۱۵۰ هزار نفردر این شرکتها مشغول بکار هستند." (همانجا، ص ـ ۲۰)

در کنار تمرکز دولتی و تحت کنترل صنایع ، مجموعه‌ای از بنیادها که بخش مهمی از سرمایه‌اشان را صنایع مصادره شده و همچنین اراضی مزروعی تشکیل میدادند (بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، بعدا بنیاد صدوقی ...) هریک مجموعه‌ای از صنایع، معادن و موسسات تولیدی دیگر را به تملك درآوردند. در سال ۶۱ بنیاد مستضعفان ۸۴ شرکت صنعتی ، ۵۸ شرکت معدنی و تابع آن، ۳۲۶۳۵ هکتار زمین مزروعی و ۲۰۷۳۳ هکتار باغات ... را د رتملك خود داشت . این تمرکز که عمدتا از صنایع، معادن ، اراضی و مستملکات مصادره‌ای بندهای "ب" و "ج" و مشابه آن تشکیل شده‌اند، بویژه از جانب تجار حزب

جمهوری هدایت میشوند.این تمرکز جنبه دولتی نداشت و مستقیما بامنافع تجار بازار گره خورد.پس از تصویب برنامه فوق و پیدایش بنیادهای متمرکز و تمرکز دولتی وسیعتر صنایع و د رجریان آن، منازعه میان لیبرالها و تجار برسر گسترش صنایع تحت کنترل دولت و حمایت دولت و یا در مالکیت آ ن تشدید شد.لیبرالها و بخصوص بنی‌صدر درراس آنها بر کنترل بنیادهای غیردولتی (بنیاد مستضعفان) سعی مینمودند.سیاست لیبرالها بر کسب مدیریت بنگاهها و موسسات ملی "ملی‌شده" و توزیع محصولات این شرکتها بوسیله تعاونیهای دولتی یا وابسته به دولت برای خارج ساختن آنها ا ز شبکه توزیع بازار دور میزد.حزب جمهوری، همانطور که بانکهای غیردولتی‌را محفوظ نگاهداشت، بنیادهای عظیم اقتصادی تحت نظارت خویش را نیز نگاه‌داشت و بنوبه خود تلاش برای کنترل صنایع دولتی متمرکز را فزونی بخشید و از طریق "شوراهای اسلامی کارخانجات" و "انجمن‌های اسلامی" مدیران لیبرال را تا آن زمان که لیبرال بودند، تحت نظارت خود درآورد.این مبارزه برسر مقامات‌مراکز حساس اقتصادی و همچنین مدیران کارخانجات دولتی و متمرکز، همانطور که د رعر صه سیاست پیش میرفت، مبارزه میان مکتب و تخصص خوانده میشد. "مکتبی‌های متخصص" بتدریج جای "متخصصین غیرمکتبی" را میگرفتند.محصولات کارخانجات ملی شده عمدتا در توزیع به تجار سپرده شد ودرموارد قابل ملاحظه‌ای تهیه مواد خام این کارخانجات رانیز خود آنها در دست گرفتند (جالب توجه نقش جهاد سازندگی در این میان میباشد) .

تمرکز صنایع بتوسط دولت، بر میزان فشاروبهره‌کشی از کارگران بسی افزود. هر دو حزب، سیاست صنایع ملی شده رامبنی بر استثمار وحشیانه‌ترکارگران، کاهش دستمزدها و بهر قیمت بالابردن سوددهی کارخانجات تائید مینمودند. تجار حزب جمهوری د رعین حال به تعیین نرخ سود این صنایع پرداخته، با کنترل آنها سود تجاری خود را د رحد بالائی تامین میکردند.اگرچه صنایع ملی کشور بعدا - یعنی بعد از کنار زدن لیبرالها - بتدریج سیاست قیمت گذاری و توزیع محصولات خود را در بازار پیش گرفت وسلسله‌ای از فروشگاه های وابسته را بوجود آوردیا توسعه‌داد و خود نیز وارد "بازار سیاه" گردید

و مستقلا به کسب وکار تجار پرداخت ۰اما تا سال ۶۰ که هنوز این سازمان شکل و شمایل قطعی خود را نیافته بود، تجار حزب جمهوری موفق به کسب کلا ن - ترین سودها از این ناحیه شدند و این درحالی بود که صنایع مذکور مداوما اعلام زیان ، زیان کاهش یابنده میکردندو از کارگران میخواستند تا با "مایه گذاشتن از جان خود" و"کار مجانی در راه خدا" سود موسسه را بالا ببرند! سیاست لیبرالها مبنی بر دولتی کردن بنیادها، توسعه زنجیره‌های توزیعی مستقل از بازار، تعیین وکاهش نرخ رسمی سود محصولات کارخانجات دولتی برای تجار و غیره ، همگی در برابر حزب شکست خوردند ۰گواینکه پس از لیبرالها بالاخره همان حزب ناگزیر بود به این مسائل پاسخ مثبت دهد !

بموازات این اقدامات بورژوازی سرکوب خونین و متحدانه جنبش انقلابی‌رابه پیش میبرد ۰در سال ۹- ۵۸ جنبش دهقانی با خواسته‌های معین و ابعاد روبه گسترش د راغلب نقاط کشور سربرافراشت ۰علاوه بر کردستان که د رآنجا مسئله دهقانی با مبارزه برضد ستم ملی ترکیب شده بود، در مناطق دیگر از جمله نواحی استان مرکزی ، جنوب ، شمال شرقی و شمال و غرب کشور،دهقانان برعلیه زمینداران برخاسته و هرروز مبارزه علیه ملاکان و زمینداران در این اوضاع به مسئله دهقانی جنبه حادی بخشید و بالاخره نیز در ترکمن صحرا و پاره‌ای نواحی دیگر به درجه درگیری مسلحانه کشیده شد ۰دهقانان زمینهای زمینداران بزرگ و ملاکین را بدون قیدو شرط تصرف کرده، مستقیما به تقسیم یا کشت جمعی برروی آنها پرداختند ۰در بعضی روستاها شوراهای دهقانی کشت بوجود آمد ۰ اقدامات دهقانان که جنبه دمکراتیک انقلابی داشت ، منافع ملاکین، زمینداران و موسسات سرمایه‌داری را بخطر افکند ۰البته این اقدامات فوق‌العاده پراکنده و در عدم پیوند مستحکم با جنبش انقلابی در شهرها و جنبش طبقه کارگر بسر میبرد، اما آشکارا دهقانان را به جریان انقلاب نوین ایران مربوط میساخت ۰ترقی و تکامل این جنبشها و ارتباط آنها با جنبش طبقه کارگر و جنبش انقلابی - دمکراتیک ، نمیتوانست پتانسیل انقلاب را بطور مشددی بالا نبرد ۰بورژوازی در برابر برآمدهای دهقانی، سیاست سرکوب را در دستور نهاد ۰کابینه بازرگان‌باتقدیس‌وحمایت صریح از منافع ملاکان و زمینداران آغاز بکار کرد ۰ولی جنبش دهقانی با این وجود رو به توسعه‌نهاد ۰

بهمین سبب در سال ۵۹ بورژوازی وعده نامه لیبرالی رضا اصفهانی را منتشر ساخت .

طرح چهارماده‌ای مشهور رضا اصفهانی که از جانب لیبرالها مطرح گردید متوجه جلوگیری و توقف جنبشهای انقلابی- دمکراتیک، سرکوب ابتکارانقلابی دهقانان در مصادره بی‌قیدوشرط اراضی، حفاظت مالکیت بزرگ سرمایه‌داری و تامین منافع ملاکان، تقویت و تحکیم دهقانان ثروتمنددر اتحاد با دولت و بالاخره تقویت موقعیت دولت در قبال تولید دهقانی و برقراری یك سیستم بوروکراتیك - ارتجاعی برای برخورد به جنبش دهقانی بود .این طرح مطابق روند بنیادی حاکم بر تحولات ارضی در جامعه سرمایه‌داری بود که بر اساس خصلت بوروکراتیك - ارتجاعی این تحول، حتی‌الامکان به حفظ بقایای نظامات کهن ، بزرگ مالکی و برقراری فروش محدود زمین به دهقانان (با گرفتن‌غرامت) میپرداخت .این طرح ادامه مستقیم اصلاحات ارضی ۴۱ بود .طرحی که ظاهرا وظیفه تقسیم ارضی میان دهقانان را بعهده داشت ،کاملا با منافع لیبرالها جوش خورده بود .مطابق این طرح دولت مالك اراضی شناخته میشدودرنتیجه دهقانان را از هرجهت به وابستگی خود میکشاند .طرح بر ابقای وام دهقانان به بانکها، بازگرداندن اراضی مصادره شده‌به ملاکان ثروتمندو زمینداران ، وابسته نمودن دهقانان به زمین و دولت و تقویت محدود دهقانان ثروتمند در برابر دهقانان خرده مالك میانه حال و فقیر استوار است .اندکی دقت نشان میدهد که اهداف طرح رضا اصفهانی مقابله با اهداف جنبش دهقانی بود و مستقیما بر علیه انقلاب پیش نهاده میشد .در این طرح اراضی موقوفه ابدا مورد تقسیم واقع نمیشوند و سیستم بزرگ مالکی در معرض‌آسیب قرار نمیگیرد . معهذا حزب جمهوری از همان بدو امر در برابر این طرح ضدانقلابی و بخصوص بندهای "ج" و "د" آن که بزیان منافع تجار بود، ایستادگی نشان داد .اجرای طرح به ایجاد "هیئت‌های هفت نفره" که مطابق اوضاع و احوال محلی تصمیم میگیرند، و عمدتا از طرف مقامات بوروکراتیك تعیین شده‌اند (۵نفر از ۷نفر) و ۲تن دیگرکه از معتمدین محلی دولت هستند (ضمن آنکه رای‌قطعی با ۵نفر مذکور است) محول شد .این طرح نیز مثل هرطرح دیگر جمهوری اسلامی فورا یك بوروکراسی مخصوص خود پدید آورد .هراقدام دهقانان

توسط این هیئت‌های ۷ نفره ابطال و حرکت خلاف این هیئت‌های ۷ نفره ، خلاف شرع و مورد سرکوب واقع میشد.حزب جمهوری هیئت‌های ۷ نفره را به تحت رهبری خویش کشانید و ضمن مخالفت با بندهای "ج" و"د" باعث گردید در اینجا هم سیاست حزب دنبال شود.بندهای "ج" و"د" بعنوان مسائل مورد مشاجره یعنی مسائلی که هنوز باید بر سر آنها زورآزمائی بعمل آید، تلقی شدند و قطعیت یافتند و یا تغییر و اجرای آنها به مراحل بعدی تحویل شد.بدین ترتیب طرح رضا اصفهانی تقویت ملاکین، دهقانان ثروتمند و قدرت دولتی را در پی داشت و میتوانست به قدرت تجار د رحوزه توزیع محصولات کشاورزی لطمه وارد کند، طرح تاکید نشده اعلام گردید که میبایستی نمایندگان "امت سرمایه" در مجلس خود آنرا تصویب کنند. تخاصم تجار با بندهای "ج" و "د" ناشی از آن بود که برنامه رضا اصفهانی متوجه رونق تولید کشاورزی و تقویت دهقانان ثروتمند و ایجاد تعاونیهای تولید و فروش و تضعیف موقعیت تجار در رابطه با تولیدات کشاورزی میشد. حزب جمهوری که علاوه بر تجارت داخلی بر شبکه توزیع و تجارت داخلی مسلط و د رآنها منافع عظیمی داشت تا مدتها انجام این برنامه را به‌تعویق افکند.آنها بطور کلی طرح را باتوجه به سطح جنبش انقلابی دهقانی مردود نشمردند بلکه با آن جنبه‌هائی که مستقیما منافع آنها را در بازار محصولات کشاورزی ، عملیات روی زمین و غیره مورد مخاطره قرار میدادند، درگیری داشتند.وقتی لیبرالها کنار گذاشته شدند، این طرح مطابق منافع حزب جمهوری بالاخره تصویب گردید.

تقریبا همه این تصادمات منافع فراکسیونی بورژوازی در طرح و تخصیص‌بودجه کل کشور بهم میپیوندد.سیاست اقتصادی لیبرالها در قبال بودجه دنباله سیاستهایشان در رشته‌های دیگر بود.آنها از لحاظ تامین منابع بود جه ، علی‌الخصوص رفع و مقابله با کسر بودجه و تخصیص‌های بودجه دولتی، بر افزایش مالیاتهای غیرمستقیم و مستقیم از کسبه و تجار، "عدم اتکاء یکجانبه" بردرآمدهای ناشی‌از نفت وبسط سرمایه گذاری در رشته‌های تولیدی، کنترل درآمدهای ناشی از تجارت داخلی و خارجی، عدم دریافت وام از بانک‌مرکزی (دریافت وام از بانک مرکزی بمعنای چاپ اسکناس‌یعنی دامن زدن به تورم با

توجه به سطح ثابت دستمزد کارگران و درآمد کارمندان دولتی و سطح نازل تولید است) پای میفشردند ۰لیبرالها خروج انباشته‌های پولی از بانکها و افتادنشان بدرون هزینه‌های دولتی را به معنای جریان دادن بخش عظیمی از بودجه در بازار برای تجارت و خرید و فروش دولتی یا خصوصی میدانستند و استدلال مینمودند این امر ضمن تضعیف بانکها ، شرایط اعطای وام به سرمایه‌داران مولد را نیز سخت‌تر میکند ۰اتکای بودجه به درآمدهای نفتی که بصورت ارز و اعتبار در میآیند، خود بخود سمت و سوی عملکرد این بخش از درآمد دولت را، که تجارت خارجی باشد، تعیین میکند ۰منازعه در اینمورد کنترل این تجارت را چه از جهت درآمدهای ناشی از آن و چه از جهت زمینه‌های تجارت خارجی نیز د ربرمیگیرد ۰

سیاست بودجه حزب جمهوری کاملا و بنحو بارزی با منافع تجار و تمایل آنها در غلبه سود تجاری بر سود صنعتی همخوانی دارد ۰حزب بهیچوجه حاضر به افزایش مالیات مستقیم از تجار نبود و اصولا در طی سالهای پس از قیام مرتبا این بخش بورژوازی از معافیت مالیاتی برخوردار بوده است ۰ *

سیاست مالیاتی مورد قبول حزب عبارت از مالیات مستقیم از صنایع وهمچنین تولیدکنندگان‌خرد، کسبه و مالیات غیرمستقیم میباشد ۰حزب‌مدافع قرضه‌های دولتی از بانك مرکزی بوده و با توجه به آنچه در رابطه با تجارت گفتیم، بدینطریق رونق تجارت را دنبال مینمود ۰رهبران حزب با اشاره به درآمد نفت از وجود دائمی ارز سخن میگویند که "پشتوانه دائمی تجارت "است ۰

"حزب جمهوری میگوید "نفت میفروشیم وکالا میخریم
و مصرف میکنیم ۰آنها میگویند واردات را افزایش میدهیم ۰
لیبرالها میگویند :تولید داخلی را افزایش میدهیم ۰" (۱۰)

هنگامیکه در سال ۱۳۵۹ بحث برسر بودجه درمجلس‌درگرفت، لیبرالها سیاست حزب را سیاست ویران کننده که به افلاس و ورشکستگی کشیده میشود توصیف کردند ۰بودجه‌های سالهای ۵۹ و ۶۰ عمیقا در وابستگی به نفت وقرضه از بانك مرکزی و چاپ اسکناس قرا رداشتند ۰بهمین جهت نمایندگان لیبرال

*-استدلال تجار (حزب جمهوری) مطابق بااسلام است : "در اسلام‌که مالیات وجودندارد ! "اولین‌کسیکه‌این‌فتوا راقبل‌ازقیام‌صادرکرد،کسی‌بجزخمینی‌نیست !

مجلس این بودجه‌ها و بویژه بودجه سال ۶۰ را مرادف نابودی اقتصادی مملکت میدانستند. در بودجه سال ۶۰ حداقل در حدود ۵۰۳ میلیارد ریال (۵۰ میلیارد تومان!) کسربودجه وجود داشت و خواست تجارتامین آن از طریق وام از بانک مرکزی و چاپ اسکناس بود. از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰ چاپ اسکناس بخاطر رفع کسری بودجه دولت باعث گردید حجم اسکناس در گردش به ۴ برابر بیانجامد در حالیکه تولید ناخالص ملی در همین فاصله هیچگونه افزایشی را نشان نداده بلکه چنانکه یاد شد کاهش داشته‌است (۱۵٪ کمتر از سال ۱۳۵۶ در سال ۱۳۶۰).

(۱۳۵۳ = ۱۰۰)

سال	حجم اسکناس در گردش	درصدافزایش سالیانه	شاخص کل تولیدکشور	شاخص کل بهای عمده‌فروشی
۱۳۵۶	۷۹۰ میلیارد ریال	-	۱۵۱	۱۴۹/۹
۱۳۵۷	۱۲۳۶	۵۶	۱۲۹	۱۷۹/۶
۱۳۵۸	۱۶۶۶	۳۵	۱۳۰	۲۳۴/۳
۱۳۵۹	۲۲۰۳	۳۲	۱۲۱	۳۱۸/۱
۱۳۶۰	۲۷۰۷	۲۳	۱۳۶	۳۱۸/۱

چاپ اسکناس برای رفع کسر بودجه که از سال ۱۳۵۷ به سیاست اصلی دولت جمهوری اسلامی تبدیل شد، تحت اوضاع بحران اقتصادی کاهش سطح تولید بطور مداوم بی‌آنکه هرگز تا سال ۶۰ به سطح سال ۱۳۵۶ برسد، فورا اثر خود را در تورم روزافزون یعنی ۳ برابر افزایش قیمت‌ها نسبت به سال ۱۳۵۳ نشان داد و این موضوع سپرده‌های مدت دار را در بانکها به حداقل رسانید. اثرات چنین سیاست اقتصادی در بودجه کل کشور بویژه هنگامی فهمیده میشود که دریابیم علی‌العموم سطح دستمزد کارگران و زحمتکشان ثابت بوده است، بعبارت دیگر درجه بهره‌کشی بالارفته و همچنین هنگفت‌ترین سودها به جیب تجار وارد میشود. معین فرماینده لیبرال در سال ۱۳۵۹ گفت :

"آنانکه تصور میکنند با زیاد صادر کردن نفت خام خواهند توانست مشکل کسر بودجه را حل نمایند، سخت در اشتباهند... فقط آن مقدار از ارز حاصل از فروش نفت برای جبران هزینه های ما

مفید است که بتواند از طریق واردات کالا تبدیل به ریال شود، واردات کالا هم با فرض اینکه جامعه ما کماکان یک جامعه مصرفی میباشد و به خود اجازه دهد هرمقدار کالا ی غیرمفید و غیرتولیدی هم که میسراست وارد کند و در حقیقت در این قضیه هم اقتصاد ما البدل اقتصاد رژیم منحوس گذشته باشد، باز هم حدی دارد و ظرفیت بنادر، راهها، حمل‌ونقل جذب داخلی محدودکننده ما خواهدبود ۰"

بنابراین چه باید کرد ؟

"باید بطور جدی به‌مداوای اقتصاد کشوربرخاست ۰بایدسطح تولید داخلی رابالابرد ۰بایدهزینه‌های جاری دولت را تاهر حد که میسراست ،کاهش دادو بودجه دولت را صرف‌کارهای تولید واشتغال‌زا و خودکفاکننده و بی‌نیازکننده‌کرد ۰۰۰اگر بدون ضابطه و معیاری به هرمسئول کیسه‌پرپولی بدهندکه برود هرکاری صلاح میداندانجام دهدتمام نظم مملکت بهم میخورد و سقوط اقتصادی کشورحتمی میباشد ۰"

(انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۴)

وام از بانک مرکزی از نظر لیبرالها تنها هنگامی مفید خواهد بود که قبلا "دست واسطه‌ها" از تجارت داخلی و خارجی قطع‌گردد ۰صباغیان دراینباره ابراز داشت :

"با توجه به اینکه رقم درخواستی از بانک مرکزی برای‌تامین کسری بودجه رقم ۵۰۳ میلیارد ریال است، تامین این وام از طریق بانک مرکزی یکی از راههایش چاپ اسکناس‌است ۰۰۰ (که) به تورم‌موجود اضافه میکند ۰۰۰اضافه‌کردن این‌پول تازمانی‌که اقتصاد ناسالم خودمان را هنوز ترتیبی برایش نداده‌ایم و هنوز نتوانسته‌ایم دست واسطه‌هارا قطع کنیم و هنوز میدانیم‌که در مراکز تولید داخلی یا از طریق تجار خارجی فاصله بین تولیدکننده و واردکننده تا مصرف‌کننده چندین دست میگذرد (منظورصباغیان از " دست "همانا تجار

است)...خود اضافه‌کردن این پول به‌نظر من یك مشکل دیگری را اضافه میکند."

لیبرالها متقابلا به درآمدهای تجاری اشاره کرده پیشنهاد میکنند :

"بانك مرکزی مکلف است از عمل فروش اوراق قرض‌الحسنه میزان اعتبار مذکور را تامین نماید...الان کسانی که در ۲ سال بعد از انقلاب سودهای کلان را از وضع نابسامان برده‌اند و یا از سیستم اقتصادی ناسالم برده‌اند، الان آنها باید بیایند وکمك بکنند و بدهند." (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۹)

قرض‌الحسنه "خوبست" ، ولی بشرطی که تجار بدولت و بانکها بدهند، نه بانکها و دولت به تجار و بشرطی که به بودجه دولتی در جهت "افزایش تولید" ، جلوگیری از چاپ اسکناس ، وکلا بر مبنای منافع لیبرالها پرداخت شود.بودجه دولتی همچنین باید بحساب تجار و از طریق مالیاتهای مستقیم تصاعدی فراهم گردد.دررشته مالیاتی عزت‌الله سحابی لیبرال دیگر میگوید :

"بخش خصوصی (منظور بخش غیردولتی است)بدون‌استثناء سود برده است .به اعتراف خودشان در بخش تجارت سال گذشته ۱۱ میلیارد دلار اعتبار به بخش خصوصی داده شده است و بخش تجارت چیزی در حدود ۱۲۰۰ میلیارد ریال (۱۲۰ میلیارد تومان ، در حدود ۱۷ میلیارد دلار! نصف بودجه کل کشور) سود برده است !!"

سحابی که انگشت بجای حساس مسئله گذاشته ، مثل بقیه لیبرالها منافع عظیم صاحبان تولید و سرمایه‌داران مولد که تحت شرایط بحران ،آنهانیز سودهای هنگفت میبردند، را مسکوت میگذارد و مالیات تصاعدی برای تجارت و سودهای تجار را توصیه مینماید :

"اگر مالیات تصاعدی رابپذیریم ، اگر بخواهیم عدالت اجتماعی پیاده شود (منظور تساوی سود درمیان سرمایه‌داران است)، قسط اسلامی ، باید حداقل ۵۰٪ از این مبلغ صرف مالیات شود .یعنی ۶۰۰میلیارد ریال، در حالیکه ۳۵میلیارد ریال گرفته‌ایم .بخش خصوصی دراین زمینه به‌دولت وملت (!)

بدهکار است، باید امسال از آنها بگیریم ۰ "
(انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۸)

خصوصا تاکید لیبرالها در مورد بخشهای مختلف زمینه های عملکرد بودجه و منابع تامین آن براین نکته نظارت دارد که در شرایط بحران و تورم، تجار چه در رفروش مواد خام به کارخانجات و چه درسود تجاری از موقعیت برتری نسبت به تولیدکنندگان برخوردارندو بودجه باید چنان تنظیم شودکه برابین تفوق غلبه گردد و عدالت قسط اسلامی میان سرمایه داران رعایت شود !

چنین سیاستهائی نه تنها ماهیت طبقاتی دو حزب را بخوبی متجلی میسازد، بلکه بیشتر از آن ماهیت بورژوا- امپریالیستی یا وابستگی آنان به سرمایه مالی بین‌المللی را برملا میکند ۰اگرچه این مطلب در ابعاد کلی‌تری هنوز باید "در بخش چهارم" مطرح شود، اما اجمالا در همین جا اشاره‌ای بدان ضرورت دارد ۰چه لیبرالها و چه حزب جمهوری اسلامی همواره سیاست اقتصادی خود و منافع مربوط بدان را بنحوی انعکاس داده‌اند و میدهند که گویا در تضاد با سرمایه‌داری، سرمایه مالی و امپریالیسم قرار داردو به همین علت باید علیه جناح دیگر بکار برده شوند ۰بورژوازی و هرجناح آن باتوجه به‌جنبش انقلابی و مبارزات و خواسته‌های کارگران و دهقانان بویژه در هنگامیکه این مبارزات درجه حادی بخود می‌گرفته‌اند، درطی دوران اعتلای ۶۰ - ۵۷ اختلافات فراکسیونی خود را اختلاف پیرامون مبارزه با امپریالیسم یا عدم آن وانمود ساخته و مساعی تام بخرج میدادند تا توده‌های مردم را به سیاهی لشکر مبارزه درونی خود تبدیل کنند ۰اما ماهیت سیاست هردوحزب به اندازه ذره‌ای با منافع سرمایه مالی به معنی دقیق کلمه در تضاد نبوده بلکه با آن انطباق داشت ۰ چه سیاست لیبرالهادر دفاع از "تولید"، تخصیص درآمد نفت به صنایع و تولیدات داخلی ، چه سیاست بازرگانی خارجی آنها، تمرکز صنایع و بانکها و غیره بهیچ نمونه سرمایه داری ایران و نه منافع سرمایه مالی را بخطر نمی‌افکند ۰برنامه احیاء وتوسعه صنایع دررابطه با سرمایه مالی و تقسیم جهانی سرمایه، لیبرالها که در اینراه از امپریالیستها و از جمله آمریکا دعوت به‌سرمایه‌گذاری تضمین شده در ایران مینمودند، تضادی با سرمایه مالی و سرمایه‌داری ندارند ۰آنها برای غلبه‌دادن سود صنعتی به تجاری ، ازکنترل

و نظارت بر تجارت خارجی و تصرف منافع آن و انتقال این منافع به بخش تولید سخن میگفتند : بحث نه بر سر ماهیت روابط و منافع بل برسر تصاحب آنهاست ۰حزب جمهوری بعکس ، بنام "اسلام و انقلاب" وابستگی را همان "وابستگی‌صنایع یعنی‌مونتاژ" تعریف میکردند ومدعی میگشتندکه "تجارت وابستگی نمی‌آورد!" ولی "صنعت وابستگی زاست ۰" (بهشتی) ۰این سیاست مبنی برعدم "وابستگی تجارت" و توسعه آن براساس اعتبارات بانکی‌ودرآمد های نفتی در خدمت عظیم‌ترین منافع امپریالیستها قرار داشت و دارد۰ وابستگی اقتصادی‌کشور به سرمایه مالی بدرجات فزاینده‌و با سرعت بیشتری عمیق میشود ۰خطمشی اقتصادی حزب ماهیتا تفاوتی با سیاست لیبرالها ندارد۰ نه آنها با تجارت و نه اینها با تولید مخالفند : هریك بنحوی منافع فراکسیونی خود را در پیوند با سرمایه مالی جستجو میکنند ولی کاذبانه این منافع را در برابر سرمایه مالی وانمود میسازند ۰اینکه هردو جناح سرمایه‌و یکی از اشکال سرمایه (تجاری یا مولد) را در رابطه با وابستگی به سرمایه مالی، در ضدیت با هم قرار میدهند، تجرید و تجزیه‌ای است که در واقعیت‌مفهوم‌ندارد۰ هرچقدر هم تصنعا ، یا موقتا تحت شرایط‌بحرانی و غیره، چنین تعارضی‌پدیدار گردد، ناگزیر تا آنجا که تولید سرمایه‌داری است و مبادله در بازارسرمایه‌داری صورت میگیرد، به یك دورپیمائی کامل و تام سرمایه مربوطند ۰منازعه برسر کسب تسلط بر بانك مرکزی و "پول ـ سرمایه" ناشی از نفت ونحوه تخصیص آن در بررسی بودجه و سیاستهای پولی نیز تنها به همین مفهوم باید در ك گردند ۰تسلط تجار بر پول ـ سرمایه متمرکز در بانکها و ناشی از نفت ، نیز قاد رنمیباشد برای‌مدتی طولانی دورپیمائی سرمایه راد رهمه اشکالش از میان بردارد، "زائد سازد" یا متوقف کند وکاهش دهد و تنها به رونق محض‌تجارت بیانجامد ۰همینطور هم وابستگی سرمایه‌داری ایران به سرمایه مالی، با توجه به سیر سرمایه‌گذاری واشکال آن سازمان مجدد می‌یابد و سرتاپای دورپیمائی را دربر میگیرد، چنانکه به هرمیزان سرمایه در شکل معینی از خود دچار توقف در دورپیمائی گردد، سرمایه مالی حوزه‌های دیگر سود را تعقیب میکند ولی سرانجام با رفع توقف ، سرمایه د رهمه اشکالش به دورپیمائی می‌پردازد۰ باید درنظر داشت که این توقف‌همواره نسبی است ۰چه چیزی موجب رونق

نسبی تجارت در ایران میگردد؟ اینکه با اتکاء به درآمدهای نفتی و ارزناشی از آن میتوان بدون اتکاء وسیع برتولید داخلی، موقتا تجارت خارجی و داخلی را دنبال کرد، ولی این امر موقتی است ۰خود تجارت و سرمایه مالی بلاانقطاع حلقه‌های دورپیمائی را تکمیل میکنند ۰هرچه بحران تقلیل یابد، این حلقه‌ها کاملتر میگردند، پس امکان غلبه سود تجاری تحت شرایط سرمایه داری ایران مربوط به بحران اقتصادی- و نه فقط بحران داخلی بلکه در سطح جهانی امپریالیستی- نهفته است ۰رفع بحران دورپیمائی تام سرمایه را به‌همراه خود خواهد آوردو سرمایه را بسمت سود متوسط برای همه رشته‌ها سوق‌میدهد ۰ از اینجا مبرهن میگرددکه چرا وابستگی با افزایش تجارت از میان نرفته وفقط بدان منجر میگردد که با ورشکستگی تولید داخلی و رکود در صنعت، تسمه‌های وابستگی همه‌جانبه و بطرز مستحکم‌تر و تنگتری به هنگام رونق به سرمایه مالی بسته شود ۰تجارت فقط اجازه میدهد تجدید تقسیم در حوزه نفوذ اقتصادی در رقابت میان امپریالیستها صورت گیرد ۰جای این امپریالیسم عمده را آن دیگری بگیرد ۰سوق دادن سرمایه‌ها به صنعت و تولید و غلبه سود صنعتی بر تجاری، با توجه به خصائل سرمایه‌داری ایران، آنچه را با رفع بحران تازه میتوان شاهد آن بود، از هم اکنون با سرعت بیشتری عملی میسازد و یا اینکه کمك میکند تا تقسیم قبلی کم و بیش حفظ شود ۰

انتزاع اشکال گردش سرمایه و قراردادن آنها در مقابل هم، بمثابه روند کاملا مجزا و با ماهیت متفاوت و متضاد- کاری که "علمای سرمایه" بویژه خمینی‌و منتظری و بهشتی مکررا در این سالها بدان مبادرت ورزیده و تجارت راهمچون امری ماوراء مناسبات طبقاتی و سرمایه‌داری میدانسته که سود حاصله از آن ربطی به سرمایه و استثمار ندارد- آنهم از جهت وابستگی‌اشان به سرمایه‌مالی تنها فریفتار بورژوائی، فریبی کامل بودبرای آنکه توده‌ها را از مفهوم واقعی وابستگی اقتصادی دور کرده و آنها را در چهارچوب همین وابستگی به حمایت از این یا آن فراکسیون سرمایه‌داران بکشانند ۰درست درطی همین سالهاست که ایران به‌مرکز تجارت جهانی، منطقه‌ای فوق‌العاده پرسود تبدیل میشود، صدور کالاهای امپریالیستی شتاب می‌یابد و تجار و دولت با شور و هیجان ناگفتنی به تامین سود خود و امپریالیستها در این رابطه اشتغال‌مییابند ۰

ترکیب واردات بیشتر بسمت واردات مصرفی میرود و بالاخره رکود عظیم اقتصادی به بیکاری وبی‌خانمانی میلیونها نفر و بهره‌کشی و استثمار بی‌حدو حصر از میلیونها تن دیگر و وابستگی و خانه‌خرابی میلیونها تولیدکننده خرد به سرمایه در شهرو ده منجر میشود. سیاست اقتصادی‌دو جناح بورژوازی به این مسائل کاری ندارد. آنهابه سود و غلبه سود خود می‌اندیشند و دراین راه از امپریالیستها حمایت میطلبند. درست بموازات سرکوب انقلاب، بخاك وخون کشانیدن بیکاران، تالان جنبش انقلابی دهقانی و ملی، هرجناح به جانب این یا آن امپریالیسم روی میآورند و تقاضای مساعدت میکنند. هردوجناح بورژوازی که خود را مبارز راه "قطع وابستگی به امپریالیسم" قلمداد مینماید و منافع سرمایه‌دارانه‌اشان رادر وابستگی به سرمایه مالی- خواه تجارت، خواه‌تولید - بمثابه خواستی ضدامپریالیستی نعره میکشیدند، درست در این بحبوحه‌خو ن کارگران و زحمتکشان، دهقانان انقلابی و مردم مبارز کرد را که در نبرد واقعی علیه امپریالیسم، برعلیه ارتجاع جمهوری اسلامی میجنگیدند، توسط مزدوران و مدافعان رژیم بخاك کشیده میشد.

همان هیات حاکمه‌ای که انقلاب ایران را اینسان با کشتار پاسخ میگفت، در اینجا و آنجا، با این قراردادو آن قرارداد، برهبری بازرگان- بنی‌صدر، یا بهشتی - خمینی و بطور یکسانی در پرتو اسلامی که از منافع هردوجناح دفاع میکرد، به کمك قراردادهای محرمانه، دعوت‌های آشکار وپنهان، امتیازات کوچك و بزرگ اقتصادی - و نه فقط اقتصادی، همچنین سیاسی-که با امپریا - لیستها امضاء مینمودند، میکوشیدندتا "بیت‌المال" را حراست کرده باشند، "بیت‌المالی" که همانا "راس‌المال" بود. * این تقدیر ناگزیر هر دو جناح بورژوازی است و علیرغم هرگونه پوشش و ردائی که این خواسته‌ها بخود میگرفت، در ماهیتشان تغییری وارد نمیشد و نمیتوانست بشود. سیاست اقتصادی هردوجناح بورژوازی ایران احیاء و بازسازی سرمایه‌داری وابسته ایران بود و دراینراه ازهرگونه کوشش اجتناب نمی‌کردند. آنها متحدا انقلا ب راسرکوب نموده به صیانت پایه‌های اقتصادی- سیاسی این رژیم پرداختند ولی قادر نبودنداز این بهره‌کشی و استثمار وحشیانه به یکسان سودببرند، این‌بود

*- راس‌المال به زبان عربی یعنی سرمایه.

که باهم دچار اختلاف میشدند ۰جلادان جنبش انقلابی ـ دمکراتیک ـ ضدامپریا ـ لیستی ایران ، در رابطه با سرمایه مالی هریك نفع خود را تعقیب مینمود واز اینراه باهم اختلاف پیدا میکردندتا جائیکه "کابینه‌اسلامی" بازرگان‌لازم‌شد از طرف حزب جمهوری "کابینه آمریکائی" خوانده شودو "ریاست جمهوری اسلامی" یك آمریکائی ـ فرانسوی خائن گردد و در پناه این ،تصفیه حسابهای فراکسیونی صورت پذیرد ۰ولی درعوض امپریالیسم آلمان و ژاپن که درموردشان لفظ امپریالیسم نیز به اکراه بیان میشود ، بیسابقه ترین منافع رادر ایران بدست آوردند ۰

۳ـ ۵ مضمون عمومی این درگیریها

اکنون پیش از پایان دادن به این بخش در رساله حاضر مضمون عمومی درگیری های اقتصادی مطروحه در اینجا را باید جمعبندی کنیم۰

مارکس مینویسد :

"هرچه سرمایه تجاری د رمقایسه‌با سرمایه صنعتی بیشتر باشد، بهمان میزان نرخ سود سرمایه صنعتی کمترمیباشد و بالعکس ۰" (۳۲)

مارکس در توضیح علت چنین توزیع سودی اضافه میکند که "توزیع کل سود" ربطی به آنکه سرمایه در تولید سهیم بوده است یانه، نداردبلکه اساسا به "سهم" آن در کل سرمایه و "مقدارش" صورت میگیرد :

"براثر ایجاد نرخ سود عمومی، توزیع کل سود به سرمایه‌های مختلف نه به نسبتی که درتولیدش سهیم هستند بلکه‌بر براساس سهمیه‌ای که از کل سرمایه دارا میباشند، یعنی به نسبت مقدار آن صورت میگیرد۰" (۳۲)

بنابراین از لحاظ روند گردش سرمایه ، سرمایه تجاری سود خود را در کل سرمایه اجتماعی صرفنظر از محل‌دورپیمائی و چگونگی این دورپیمائی (پولی ـ تولیدی ـ تجاری ؟ یعنی صرفنظر از شکل سرمایه (پول ـ سرمایه ، کالا ـ سرمایه ، سرمایه مولد) کسب مینماید ۰درایران تولید سرمایه‌داری غلبه‌داردوارزشهای

مبادله ای اساسا محصول تولید سرمایه‌داری هستند.
اما ایران کشوریست وابسته به‌امپریالیسم .سرمایه تجاری علاوه براین‌نه‌فقط درچهارچوب سلطه تولیدسرمایه‌داری‌بلکه همچنین درحلقه تجاری دورپیمائی سرمایه، در بازار جهانی عمل میکند.موقعیت بحران در سرمایه‌داری ایران،و رکود تولید و همچنین موقعیت سیاسی تجار، به آنان امکان داد سریعا حجم سرمایه‌تجاری و نرخ سود را افزایش دهد.تماس مستقیم با سیکل جهانی گردش کالاها که وابستگی اقتصادی ایران و ورود کالاهای امپریالیستی آنرا تسهیل مینماید، تبدیل پول ـ سرمایه به سرمایه تجاری (مسئله بانکها و وامهای تجاری) غلبه سود تجاری برصنعتی (مولد) را تا مدتی میسرمیسازد.سود سرمایه‌داران مولد کاهش می‌یابد و رقابت میان اشکال گوناگون سرمایه چنانکه دیدیم، تشدید میشود.یك نتیجه مستقیم این اوضاع هرچه بزرگ ترشدن سرمایه‌های تجاری متوسط است.تجار متوسطی که درسال ۵۷ به حاکمیت سیاسی دست یافتند درطی سالهای ۵۸، ۵۹، ۶۰ به تجار بزرگ با اتحادیه‌های نیرومند (شرکتهای توزیع)، باقدرت مالی (بانکهای‌قرض‌الحسنه) و امکانات دولتی فراوان تحول مییافتندبطوریکه مقدار وامهائی که آنهاازبانکها گرفته‌اند و میزان خالص سود تجار درسالهای پس از ۵۷ عموما فوق‌العاده عظیم است. این سود تقریبا تا یك سوم‌کل بودجه دولت نیز رسیده‌است! (۱۲۰میلیارد تومان).تجار متوسط، بزرگ میشوند و همتاهای کوچکتر خود را (متوسطین جدید) را بتدریج زیرفشار قرار میدهند.از اینجاست که گروهی از تجار غیر حزبی، وقتی امتیازات اعتباری و گمرکی خاص ایندسته تجار "بزرگشونده" را مشاهده میکنند رو به سوی بنی‌صدر میآورند و از "محدودشدن امتیازات بازاریان و جلوگیری از اجحافات آنها و برنامه‌ریزی برای حمایت تولیدداخلی" سخن میگویند.(۱۰) برعکس بحران اقتصادی و رکود همین امتیاز "بزرگشدن" را کمتر به لیبرالها میدهد: این پروسه میبایستی تنها پس از بحران یا در جریان خاتمه یافتن بحران شکل گیرد!
درنظرداشت یك نکته دراینجا ضروریست.حتی بااحتساب درآمدهای کلان نفتی و توزیع آن از طریق بودجه دولتی و بانکها، تصور جامعه‌ای که تنها با مصرف، زندگی خود رامیگذراند و فقط به‌یك تولید معین اتکاء دارد (آنهم

جامعه‌ای سرمایه‌داری)بی‌معنی و پوچ است ۰ایده جامعه مصرفی وابسته به امپریالیسم که در بخش یك همین رساله اشاره‌ای بدان‌کردیم، براین اعتقاد میباشدکه سرمایه مالی بین‌المللی تنها درصورتی قادر به تحقق ارزش اضافی است که در کنار کشورهای پیشرفته امپریالیستی عده زیادی کشورهای عقب افتاده و غیرسرمایه‌داری بمثابه بازار کالا موجود باشد۰ (۳۳) مطابق این دیدگاه تحقق ارزش اضافی در کشور متروپل ناممکن است و بهمین سبب امپریالیستها کشورهای عقب افتاده را که عمدتا فئودالی یا غیرفئودالی هستند و یا درآنها مناسبات و تولید خرد غلبه دارد، را حفظ میکنند ۰صرفنظر از خطای تئوریك و دیدگاه خرده‌بورژوائی حاکم براین نظریه که مارکس و لنین قبلا آنرا به نقد کشیده‌اند (۳۴)، واقعیت نیز خلاف آنرا نشان داده که امروزه در کنار کشورهای متروپل امپریالیستی عده زیادی کشورهای وابسته و آنهم‌سرمایه داری وابسته قراردارند که از طریق پیوندشان به بازار جهانی و روند دورپیمائی تام سرمایه امپریالیستی در انقیاد سرمایه مالی قرارگرفته‌اند۰

سرمایه مالی خود در بسط سرمایه‌داری این نواحی و بویژه در پروسه بدوی انباشت نقش مهمی ایفا نموده است ۰بعلاوه در شرایط‌کنونی نیز در متن همین سرمایه‌داری استکه نه به تحقق ارزش اضافه بلکه به تحصیل مافوق سود مشغول میباشد ۰از این حقیقت که رشد ناموزونی سرمایه‌داری جهانی و رقابت امپریالیستی موجب رشد ناموزونی سرمایه‌داری درنقاط‌گوناگون جهان میگردد و تناسب میان کشاورزی و صنعت روزبروز بیشتر بهم میخورد، نتیجه بدست نمیآید که سرمایه‌داری درکشورهای تحت سلطه "سرمایه‌داری"نبوده بلکه یك سلسله روابط"صوری" سرمایه‌داری است ۰

بحران اقتصادی در ایران ماهیت غیرسرمایه‌داری و"پوشالی" مناسبات‌کنونی را برملانکرده بعکس قانونمندیهای جامعه‌ای سرمایه‌داری که با شکل ویژه خود برایران حاکمند را آشکار ساخت ۰سرمایه تجاری تنها سلطه خود را از لحاظ‌نرخ سود بطریقی که گفتیم و تحت اوضاع بحران اقتصادی دنبال میکند۰ نه سرمایه‌داری "تجارت" محض‌است و نه سرمایه‌مالی فقط"تاجر" است ۰این پروسه جنبه کاملا نسبی و موقتی دارد ۰باایجاد زمینه مساعد جهت سرمایه‌گذاری صنعتی‌وتقویت حمایت دولتی از این بخش اقتصاد و افزایش سهم آن

درتوزیع عمومی سودسرمایه خودبخود و البته با تحمل خسارات و زیانهای بسیار عظیم از جانب توده‌های کارگر و زحمتکش ، بیکاری و فقرو مسکنت عمومی و از میان رفتن ثروتهای اجتماعی دو باره سرمایه‌ها به جهت تولید سمت‌گیری خواهند نمود و باشتاب بسیار سرمایه‌گذاری‌مولد (اعم‌از داخلی‌ویاخارجی) سرعت میگیرد ۰آیا در هیچ جامعه سرمایه‌داری دیگر بحران جز دراین اشکال خود را نشان داده است ؟ تنها تفاوتی که دراینجا وجود دارد تشدید بحران و تداوم آن تحت شرایط وابستگی اقتصادی ایران میباشد و لاغیر ۰

نه غلبه سود تجاری، سرمایه‌داری ایران رانابودمیکند و نه‌آنرا ازقیدوابستگی میرهاند ! ونه‌درگیری "ضدآمریکائی" حزب به‌اندازه ذره‌ای به منافع سرمایه‌مالی به‌معنی واقعی کلمه ضربه زده و یا مربوط است ۰

بحث و بررسی ما دراین بخش آشکار ساخت که ماهیت احزاب حاکم در جمهوری اسلامی ازچه‌قراربوده‌است ۰مادیدیم که چگونه نقطه‌نظرات اپورتونیستی مبنی بر خرده‌بورژوائی بودن حزب جمهوری و یا ماوراء طبقات بودن آن و عدم نمایندگی‌اش‌ازمنافع (فراکسیونی‌از)بورژوازی درتقابل با واقعیت بی‌اعتبار میشوند ۰دیدیم که ماهیت دولت و رقابت برسرتسلط برماشین دولتی میان احزاب بورژوازی چه رابطه‌ای باهم دارند ۰

احزاب بورژوازی‌صرفنظراز آنکه‌چه‌نامی‌برروی خودگذاشته‌باشند وکدام کلام را تکرارکنند، دراساسی‌ترین مسائل متحدو یکدست‌اند ۰آنهاهمگی ضدانقلاب کارگران ، دهقانان و زحمتکشان‌ایرانند، هرچنددرمقابل‌رقیب به‌حربه "آزادی" "مردم" و "انقلاب" توسل جویند، هرچند خود را ضدامپریالیست و خواهان "استقلال" جابزنند،بجز منافع سرمایه‌و امپریالیسم ازهیچ‌چیزی دفاع نمیکنندو اختلافات درونی آنها درله اینکه چه کسی چقدر بایدبجیب بزند کوچکترین ارتباطی با مصالح انقلاب نداشته و اتحاد آنان ر ابمثابه‌ضدانقلاب هیچ‌لطمه‌ای واردنمیسازد ۰اینست نخستین درس‌جنبش‌انقلابی ۶۰ ـ ۱۳۵۷ ۰

همه احزاب رویزیونیست که درفاصله مورد بحث ما از خمینی و حزبش‌یا از لیبرالها دفاع میکردند، تمامی حقایق مذکورراکتمان وپرده‌پوشی‌مینمودند ۰ رویزیونیستهای خروشچفی به‌امیدآنکه رقابت‌امپریالیستی، جمهوری اسلامی‌را بسمت وابستگی به شوروی سوق دهد، آنرا تقدیس کرده و باتئوری ارتجاعی

"راه‌رشدغیرسرمایه‌داری" همه جنایات وسرکوبهای انقلاب را موجه ساخته‌و خمینی را یك دمکرات ـ ضدامپریالیست جامیزدند ·خروشچفیستها زیرنام "دفاع از انقلاب" دفاع از حاکمیت جمهوری اسلامی را تئوریزه مینمودندو حاکمیت را که درست برضدقیام بوجود آمد، "محصول" قیام خونین و شکست ـ خورده بهمن میخواندند ·آنها دو جناح بورژوازی را با تفسیری واژگونه از سیاستهایشان ، یکی‌انقلاب (حزب‌جمهوری ـ تجار) و دیگری ضدانقلاب (لیبرالها ـ سرمایه مولد) قلمداد میساختندو "ماشین دولتی" را میان آنها تقسیم مینمودند، زیرا سیاست بسط تجارت درسال ۵۸ به بعد که حزب دنبال میکرد نقش سوسیال امپریالیسم شوروی را، اگرچه پس از آلمان و ژاپن و ···تا حدی بمثابه شریك اقتصادی‌خارجی ایران افزایش بخشید ·کارشان به جائی رسید که وقتی‌لیبرالها در منازعه خودناگزیرشدندبه‌وجود "شکنجه" درکشور اعتراف‌کنند، حزب‌توده همصدا باحزب‌جمهوری فریادبرآورد : "این شایعه‌ضد انقلاب و آمریکا برعلیه‌جمهوری اسلامی‌است ، شکنجه یك شایعه است :شایعه شکنجه !" دشمنی حزب‌توده و سپس س ·ج باانقلاب ایران بدین‌گونه‌شکل‌تئوریك خاصی میبافت‌که‌به‌نفی و رد مبارزه انقلابی طبقاتی و رد ماهیت طبقاتی دولت درجامعه‌سرمایه‌داری منجرمیشد ·عین‌همین استدلال و توجیهات را " سه ـ جهانیها "لیکن‌در دفاع از لیبرالها ارائه میدادند ·آنها لیبرالها را نمایندگان بورژوازی انقلابی و شرایط ایران رامطابق دوران‌اول تکامل‌سرمایه‌داری درنظر گرفته‌ومروج‌انقلابیگری‌لیبرالها آنهم درعصرامپریالیسم بودند ·مضمون واقعی این "انقلابیگری" رادفاع ازجناح‌های امپریالیستی آمریکا ـ ژاپن ـ اروپا درمقابل سوسیال‌امپریالیسم تشکیل میدهد ·جبهه‌اتحاد خلق رویزیونیستهای‌خروشچفی درنزد سه‌جهانیها به اتحاد اسلام انقلابی ـ ملی‌گرائی مترقی وکمونیسم ! تبدیل میشد، جبهه‌ای ارتجاعی که بورژوازی سازمان میداد ·

رویزیونیستها چه‌ازجهت نظری و چه‌عملی هرآنچه‌توانستند برای خدمت به امپریالیسم و ارتجاع از خود بروزدادندوبرعلیه‌کمونیستها ، طبقه‌کارگروانقلاب وارد ستادهای تبلیغاتی ـ ترویجی و پلیسی و سرکوب رژیم شدند ·

کنارگذاشتن لیبرالها، این روند را تغییرنداده‌بلکه تسریع و تشدیدکرد ·حزب رنجبران به زائده ناچیز متملق "جبهه‌لیبرالها" وحزب‌توده ـ اکثریت به‌ارگان

رسمی جاسوسی و توجیه جمهوری اسلامی تبدیل گردید. برای پرولتاریای کمونیست این حقایق باید برای همیشه روشن کرده باشد که میان جریانات اپورتونیستی و ضدانقلاب بورژوازی رابطه تنگاتنگ وجوددارد وماهیت سیاسی آنها، علیرغم اشکال ویژه شان بابوروژازی یگانه است. آن "انترناسیونالیسمی" که این احزاب دنبال میکردندنیزبجز "انترناسیونال امپریالیستی" دشمنان پرولتاریا و انقلاب دراتحاد بااین یا آن امپریالیسم چیز دیگری نبود. اینست درس دیگری که پرولتاریای ایران از جنبش ۶۰ - ۵۷ می‌آموزد. رویزیونیستها دشمنان حقیقی طبقه کارگرمیباشند.

بهمان میزان که اپورتونیسم درصفوف جنبش کمونیستی - کارگری تاثیر کرد و تئوریهای ارتجاعی - اپورتونیستی که علی‌الخصوص بانفوذ وسیع خرده‌بورژوازی درجنبش کارگری، بدان راه‌مییافت، این جنبش راضربه‌پذیرتر و دربرابربورژوازی ضدانقلابی دچار نوسانات اپورتونیستی میگردیدو آمادگی خودرادرمقابله انقلابی و پیگیری کمونیستی از دست میداد، بنحوی که پس‌ازبروز جنگ ارتجاعی، جنبش کمونیستی با گرایشات نیرومند رویزیونیستی ودفاع‌طلبانه شوونیستی دردرون خود روبروشد. گرایشاتی که‌سپس به‌انحلال‌طلبی آشکار تبارز یافتندو سهمگین‌ترین لطمات را به جنبش کمونیستی و جنبش‌کارگری وارد ساختند و آمادگی آنرا درادامه‌منظم نبرد وعقب‌نشینی حساب شده‌وتجدید سازمان انقلابی بکلی زائد نمودند. پرولتاریای کمونیست ازاینجا به اهمیت نفوذ تزلزلات بورژوائی در صفوف طبقه و سازمانهای سیاسی کمونیستی آن و اثرات اجتناب‌ناپذیر این نفوذ برانحراف و شکست جنبش و درنتیجه ضرورت دائمی مبارزه با چنین جریانات و گرایشاتی پی‌میبرد، پرولتاریا برای تامین وحدت مادی و معنوی خویش که شرط ضروری و مقدماتی انقلاب پیروزمند وی میباشد، برای‌مبارزه در راه انقلاب اجتماعی بایدبرعلیه کلیه جریانات و گرایشات اپورتونیستی قاطعانه و بیرحمانه مبارزه‌کند، بدون چنین مبارزه‌ای سخنی از پیروزی پرولتاریا دربین نمیتواند باشد. مبارزه‌علیه‌امپریالیسم و ارتجاع از مبارزه‌علیه اپورتونیسم درهرشکل‌و شمایل ودرهردرجه‌ای ازبروز آن انفکاک‌ناپذیر است. اینست درس دیگری که انقلاب با برهانی قاطع میآموزد. اما حقیقت دیگری که‌پرولتاریای انقلابی دراین‌فاصله باآن مواجه بود، سقوط

پله به پله سازمانها و رهبران خرده‌بورژوازی بدامان بورژوازی است ۰سقوطی که بالنسبه باسرعتی فوق‌العاده‌صورت‌گرفت ۰هرواقعه‌سیاسی پراهمیتی‌سازمان های خرده‌بورژوازی‌را که متوهمانه‌جمهوری‌اسلامی‌را نماینده‌انقلاب یامحصول آن‌میدانستند وبرایش همچون جزئی از "خلق" پتانسیل و توانائی مبارزه‌ضد امپریالیستی قائل بودندبه دست کشیدن از آرمان های نیم‌بندشان کشانید۰ فدائیان‌خلق‌بالاخره تحت‌همین‌پروسه دچارانشعاب‌گردیدندو "اقلیت" از موضع "دمکراسی‌خرده‌بورژوائی" اکثریت‌راترک‌گفت ۰حال‌آنکه مجاهدین به جاده همکاری و همدستی‌بالیبرالها افتادند و"دمکراسی‌اسلامی" قبله آمال‌آنها گشت ۰تا آنجاکه مربوط به تکامل‌تاریخی‌این‌سازمانهامیشود، هردو به وابستگان بورژوازی مبدل شدند۰

پوپولیسم‌نیم‌بند درایران به‌لیبرالیسم میان‌پوسیده و ارتجاعی‌پیوست و بزرگ ترین‌خیانت‌رابه‌امر انقلاب وحتی‌خود توده‌های خرده‌بورژوازی‌شهری‌عملی ساخت ۰تنها دمکراسی انقلابی کارگری، جمهوری دمکراتیک انقلابی کارگران، دهقانان و زحمتکشان‌ایران پاسخ‌گوی خواست‌انقلاب درمرحله کنونی‌است ۰ سازمانهای‌خرده‌بورژوازی‌در راه‌این‌دمکراسی‌جز خیانت و ننگ‌برای خود باقی نگذاشته‌اند ۰اینست درس‌عمده دیگر دوران انقلابی ۶۰ ـ ۵۷ ۰تنها پرولتاریا، پرولتاریائی که‌درراه انقلاب اجتماعی میجنگد، که صفوف و آمال خویش را آشکارا از کلیه احزاب دیگر متمایز میکند و مدافع دمکراسی انقلابی و دارا ی بزرگترین منافع درانهدام قطعی‌نظام‌کهن‌است ، قادر میباشدانقلاب دمکراتیک را درایران بدون هیچگونه گذشت و امتیاز و سازش نسبت به بورژوازی و امپر- یالیسم، تحت رهبری‌حزب‌کمونیست‌پیروزمندانه‌متحقق سازد ۰تنهاکمونیستها هستندکه‌قادرندبا متحدو متشکل‌کردن‌طبقه‌کارگردرراه انقلاب‌اجتماعی‌ودرحزب مستقل‌سیاسی خویش وسیعا دمکراسی انقلابی را درمیان دهقانان و توده‌های خرده‌بورژوازی نافذسازند و توده‌ها را از زیر بارلیبرالیسم‌که سازمانهای‌خرده- بورژوائی اشاعه‌میدهند، برهانند و به راه‌انقلابی‌سوق‌دهند، راهی‌که درآن‌هیچ مماشات و سازش‌باضدانقلاب وجودندارد ۰پرولتاریافقط درسایه آن میتواند انقلاب راپیروزمندانه‌به‌پیش‌بردکه اردوگاه‌دمکراسی‌انقلابی، طبقه کارگر، دهقانان و توده‌های‌خرده‌بورژوازی‌رانه‌فقط برعلیه‌جمهوری‌اسلامی‌وارکان‌اساسی

آن بسیج و متحد سازد و مبارزه آنان را از پراکندگی برهاند و در کل واحدی بر علیه ارتجاع هدایت کند که پا بپای این بالیبرالیسم ضدانقلابی و دمکراسی ناپیگیر و خود غرضانه‌ای که سازمانهای خرده‌بورژوائی فراراه خود دارند، بستیزد.

بدین منظور پرولتاریا نیازمند حزب مستقل و نیرومند خویش، حزب کمونیست میباشد. حزبی که وجود آن نه فقط شرط لازم انقلاب اجتماعی بلکه شرط پیروزی پرولتاریا و رهبری وی در انقلاب دمکراتیک است. ضعف بزرگی که بنابه آنچه گفتیم در دوران ۶۰ ـ ۵۷ کمونیستها نتوانستند آنرا مرتفع سازند، عدم وجود برنامه واحد و تاکتیک واحد کمونیستی، شرط مقدماتی سازمان واحد پرولتری ـ کمونیستی میباشد. برنامه‌ای که محصول مبارزه آشتی ناپذیر علیه اپورتونیسم و دمکراتیسم خرده‌بورژوائی است. اینست درس بزرگ جنبش انقلابی ۶۰ـ ۵۷.

فقط روشن بودن خطوط اصلی، اهداف فوری و نهائی پرولتاریا در انقلاب و اتخاذ تاکتیکهای کمونیستی، اتحاد پرولتاریا در حزب کمونیست میتواند مبارزه قاطعانه بر علیه اپورتونیسم و لیبرالیسم که سدراه انقلاب، بر علیه بورژوازی و امپریالیسم اند، میسازد.

اگر جنبش انقلابی ۶۰ ـ ۵۶ برای پرولتاریا پیش درآمد مبارزه قطعی و انقلابی‌اش علیه بورژوازی و امپریالیسم بود، جنبش ۶۰ ـ ۵۷ پیش درآمد و آموزش عمیق تر همین مبارزه و درحکم شناخت کم‌وبیش همه‌جانبه مبارزه‌اش، حزبش و آرمانهایش بحساب میآید: قدم بعدی پرولتاریا باید همه این تجربیات را بنحو جمعبندی‌شده‌ای در عمل، یعنی در جنبش انقلابی ملکه راه خویش قراردهد. او رهبر انقلاب خواهد بود، هرگاه درسهای انقلاب را در عمل بکار بندد.

* * *

" فهـرست منـابـع "

۱ ـ هیجدهم برومر، ناپلئون سوم ـ کارل مارکس ۰
۲ ـ برای اطلاع بیشتر ر۰ك۰ "درباره مسئله یهود" ـ کارل مارکس ۰
۳ ـ دولت و انقلاب ـ لنیـن ۰
۴ ـ امپریالیسم بمثـابـه ۰۰۰ ـ لنیـن ۰
۵ ـ آنتی دورینگ ـ انگلـس ۰
۶ ـ خطر فلاکت و راه مبارزه با آن ـ لنیـن ۰
۷ ـ ر۰ك۰ رزمندگان شماره ۱ ضمیمـه ۰
۸ ـ نقد حقوق هگـل ، مقدمـه ـ کارل مارکس ۰
۹ ـ مناسبات طبقات و احزاب با مذهب و کلیسا ـ لنیـن ۰
۱۰ ـ ماهیت طبقاتی حزب جمهوری اسلامی ایران، جلد ۲ ـ سازمان رزم ۰۰۰ ۰
۱۱ ـ ر۰ك۰ رزمندگان شماره ۱ ضمیمـه ۰
۱۲ ـ پرنسیپ های کنفرانس وحدت تماما مارکسیستی ـ لنینیستی بودند ۰ این پرنسیپها اما در یك برنامه منسجم کمونیستی متجلی نشدند ۰ اختلافاتـی فی‌مابین سازمانها و گروههای جنبش کمونیستی بتدریج اهمیت اساسی تری یافتند و کنفرانس از هم پاشید ۰ عمده‌ترین پرنسیپ های کنفرانس وحـدت از اینقرار بودند : قبول م ـ ل ، ضرورت حزب کمونیست ، رد خروشچفیسـم ، سه جهان، تیتوئیسم و ۰۰۰ ، ضرورت انقلاب در رهبری پرولتاریا، جمهـوری دمکـراتیك خلق در ایران ۰۰۰ ۰

ما در جای دیگری بنحوکامل به کنفرانس وحدت و علت پاشیدگی آن خواهیـم پرداخت ۰ خواننده توجه دارد که نوشته حاضر اساسا معطوف به مبارزه طبقاتی بوده و در اینراه اشارات و بررسی ها عمدتا بر مسائل اساسی بنحو فشـرده متمرکز است ۰

۱۳ ـ ر۰ك۰ مقاله مشهور س ۰چ که در آستانه قیام زیرعنوان وظایف پیشآهنگـان پرولتاریا نشریافت ۰
۱۴ ـ ر۰ك۰ رساله م۰ عسکری زاده ، از پایه‌گذاران مجاهدین خلق پیرامـون دیدگاههـای اقتصادی مجـاهـدیـن ۰
۱۵ ـ اشاره به اعلامیه مشهور س ۰چ که در اوج سرکوب خلق کرد منتشرساخت و

درآن سلامتی خمینی‌را که بیمارو بستری‌بود "خواهان" شد، از چه کسی؟ آیا از طبیبان یا از خدا؟ سلامتی امام را خواهانیم!

۱۶ ـ س.چ در کار شماره ۵۶، کمونیستها را علنا "ارتجاعی" و "عامل و وابسته آمریکا" میخواند.

۱۷ ـ برای این منظور ر.ك. بیانیه و اعلامیه‌های رزمندگان آزادی طبقه‌کارگر (تهران و خوزستان) درباره رفراندم و همچنین بیانیه‌های سازمان پیکار و دیگر گروههای کمونیست که این رفراندوم را تحریم نمودند.

۱۸ ـ ر.ك. انگلس ـ (منشاء خانواده، دولت و مالکیت خصوصی) و لنین (کاریکاتوری از مارکسیسم).

۱۹ ـ تزهای مربوط به مجلس موسسان ـ لنین.

۲۰ ـ درسهای انقلاب ـ لنین.

۲۱ ـ "دفاعیه" در دادگاه رضاخان ـ دکتر تقی ارانی.

۲۲ ـ مانیفست حزب کمونیست ـ مارکس و انگلس.

۲۳ ـ مفهوم خانواده در اسلام ـ نقل از مسائل جمهوری اسلامی، شماره ۴۰ (اسفند ماه ۱۳۶۲).

۲۴ ـ رهبران س.چ و بهشتی (دبیر کل حزب جمهوری اسلامی) طی نشستی در سال ۱۳۵۹ پیش از جنگ ضمن تائید حزب جمهوری و سیاست آن قول دادند که در "خط انقلاب و امام" حرکت کنند. بهشتی ضمن تحسین آنان و ارائه رهنمودهائی توصیه نمود: "اینرا باید در عملتان نشان دهید!" ر.ك. مذاکره کمیته مرکزی س.چ با بهشتی، منتشره درروزنامه جمهوری اسلامی.

۲۵ ـ ر.ك. بیانیه رزمندگان آزادی طبقه کارگر پیرامون جنگ ایران و عراق، نشریه رزمندگان، دوره جدید، شماره ۱.

۲۶ ـ رفسنجانی پس از درهم کوبیدن آبادان توسط عراق و پس از حمله عراق به خوزستان نتوانست اجتناب نماید و از ذکر این حقیقت بپرهیزد. او گفت: اگر عراق به آبادان حمله نمیکرد، دیر یا زود ما میبایست این کار را میکردیم. عراق کار ما را ساده‌تر نمود! این نکته را بخصوص خوبست آن نازك اندیشان فیلسوف مآبی بدانند که هنگام سخن گفتن راجع به تاکتیك‌های اپورتونیستی خود در قبال جنگ ایران و عراق از بورژوازی طلب میکنند: "بمب" هایش را

برسر کارگران نریزد! بلکه برسر خودش!! بریزد! بی‌آنکه طبع ظریف این نازک‌اندیشان اکنون مورد نظر ما باشد، خوبست نقل قول کامل یکی از آنها را در اینجا ذکر کنیم : "سرمایه‌داران بمب‌هایتان را سرخودتان بریزید نه بر سر کارگران " ـ ا.م.ك .

۲۷ ـ درپس جنگ بسیار سازمانهای اپورتونیستی خروشچفی که عراق را در راه رشد غیرسرمایه‌داری ، ضدامپریالیستی ـ انقلابی و"متحد سوسیالیسم" و شوروی مینمودند، ناگهان عراق را متمایل براست و آمریکائی توصیف نمودند. حال آنکه کشور عراق اکنون نیز وابسته به شوروی و تحت نفوذ شدیدا سیاسی آن قرار دارد. منظور از این تحریف رویزیونیستها آشکار و واضح است .

۲۸ ـ "مذاکرات مجلس درباره گروگانها" ، بخصوص سخنرانی منتظری نماینده مجلس مطالعه شود .

۲۹ ـ آخرین شعارهای مجاهدین "بنی‌صدر! بنی‌صدر! درسنگر قانونی مقاومت! مقاومت!" این شعار در ۳۰ خرداد داده میشد .

۳۰ ـ رجائی میگوید "من یك مقلد امام هستم و توضیح میدهد که منظور وی از تقلید، تقلید بمعنی عام کلمه است .او میتوانست همه چیز را ساده‌تر بیان داشته و بگوید "من یك دست نشانده گوش بفرمان شاه هستم" . تنها چنین کسی شایسته مقام رئیس جمهوری در اسلام است .

۳۱ ـ نقل بمعنی، مسعود رجوی، جمعبندی یکساله . همچنین موسی خیابانی در سخنرانی خود پیرامون جمعبندی عملیات میلیشیا در سال ۶۰ از ذکر این نکته غفلت نکرده است .

۳۲ ـ کاپیتال ، جلد ۳ ـ کارل مارکس .

۳۳ ـ ر.ك . رمانتی‌سیسم اقتصادی ـ لنین .این نظریه کم و بیش توسط سه ـ جهانیها و رویزیونیست‌های خروشچفی در ایران تبلیغ شده است . امروزه تا حدی "اقلیت" نیز نداهای مشابهی سرمیدهد ، ر.ك . بولتن شماره ۷ مبارزه ایدئولوژیك س.چ .

۳۴ ـ ر.ك . تئوریهای ارزش اضافه ـ کارل مارکس، نقد مارکس از نظرات سیسموندی .

* * *